

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

فروردین ۶۵ شماره ۳

تعرضی از موضع استیصال

روزه‌های نخست وزیر خمینی علیه سربداران

های پیشرفتهٔ سبک و سنگین از قورخانه های آمریکائی - اسرائیلی، روسی - کره ای کماکان بسوی ایران روان است، اما کاش بهای نفت نمی تواند اختلالاتی جدی در تأمین تسلیحاتی قوای خمینی بوجود نیارد. این درحالیست که دولت عراق بواسطهٔ کشاده دستی آگاهانهٔ کویت و عربستان، فشار ناشی از این کاهش را با درد کمتری تحمل خواهد کرد. چرخ ماشینی جنگی صدام حسین به خرج کشورهای عربی منطقه به هرترتیب خواهد چرخید - همانطور که در عرض این پنجسال چرخیده است - و در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ناچار است برای جبران کمبود تسلیحاتش هر چه بیشتر به قوای انسانی تکیه کند و از گوشت و استخوان و نادانی سربازانش بجای تانک و موشک و سنگر استفاده نماید. تلفات عظیم انسانی یکی از اثرات بحران نفتی رژیم بر سیاست جنگیش خواهد بود.

اما تأثیرات کاهش بهای نفت به اینجا محدود نشده و ضربه ای متلاشی کننده به کل اقتصاد وابسته و نیمه فلج ایران وارد خواهد ساخت. این اقتصاد بیمار و معوج تابدان حد از عدم کارآئی و ورشکستگی رسیده که بطور مثال در سال آینده قادر نیست تولید کارخانه - ها را در همان سطح ۴۰ - ۲۰٪ کل ظرفیت تولیدی حفظ کند، بیاینکه حتی نمی تواند پنبه را که یکی از اقلام مهم صادراتی ایران محسوب میشود، تولید و صادر نماید. درآمد نفت، داروئی است که برای بهم نگاه داشتن این پیکر در حال تلاشی به اقتصاد تزریق می گردد و واضح است که بقیه در صفحه ۲

این مناسبترین عنوانیست که می توان بر عملیات تهاجمی اخیر رژیم خمینی - موسوم به والفجر ۸ و ۹ نهاد. نشان دادن ریشه های درماندگی رژیم در این مقطع، نه تنها تا حد بسیار زیادی خنثی کنندهٔ تبلیغات فریبکارانهٔ جمهوری اسلامی می باشد، بلکه بوجود بیافراری شدن فرصت های عظیمی برای برپائی و گسترش قطب و آلترناتیو انقلابی در جامعه دلالت کرده، همچنین بر ضرورت درهم شکستن موانع راه پرولتاریای انقلابی در انجام این مهم تأکیدی دوباره می - گذارد. بعلاوه، تشریح موقعیت این رژیم - مستأصل، دورنمای سیاست ها و تدابیر جهان امپریالیستی (هر دو بلوک غرب و شرق) و اقدامات آتی آنها را روشنتر از هر زمان دیگر در برابر مردم قرار می دهد و امکان خلع سلاح شدنشان در برابر توطئه های فریبکارانهٔ امپریالیستی را کاهش می بخشد. طرح این سؤال که چرا جمهوری اسلامی ناچار به آغاز تهاجمی نوین به قوای عراقی بود، در پیچه ایست که ما رابه انبار تضادها و تناقضات رژیم خمینی بر بستر موقعیت کنونی جهان هدایت می کند.

بای جدیدی بنام کاهش بهای نفت مثل اجل معلق بر فراز اقتصاد ایران و معوج ایران به نوسان درآمده و زیرپای رژیم راکه - نومیده در جستجوی قطعه زمینی استوار بود، به اندازهٔ حذف نیمی از درآمد نفتیش در سال ۱۳۶۵ خالی کرده است. تأثیرات این واقعه بر موقعیت رژیم در جنگ خلیج بدون شك نا - خوشایند (برای سران حکومتی) خواهد بود. اگرچه صدور نفت ارزان ایران به بازارهای جهان همچنان ادامه داشته و از آنسو نیز، میل اسلحه -

اراول بهمن ماه ۱۳۶۴، میرحسین موسوی نخست وزیر کردن خمینی سراسیمه به آمل سفر کرد. اینبار نیز عاملی که یکی از مقامات جمهوری اسلامی رابه آمل کشاند، ترس بی حد و حصر آنها از پایه گیری و رشد و نمو بدسرخی بود که پرو - بناریای آگاه سال ۱۳۶۰ در این شهر و جنگل های اطراف آن بانبردهای مسلحانه اش افشاندند است. هربار که "خبر شومی" از اعتراض و مبارزهٔ افشار مختلف مردم این خطه بگوش سردمداران حکومت میرسد، بر خود می لرزند و هراسان از یک دیگر سؤال می کنند: "پای چه کسی در میان است؟" خمینی و مهندستانش می دانند که این بدرسخ را نه می توان به بند کشید و نیز بشکنجه برده، و نه می توان به جوخه های اعدام سپرد، بنابراین همیشه امکان جوانه زدن و رشد آن در میان مردم این منطقه وجود دارد. آنها می دانند که مزدور از دست جاسوسان رابه این عنصر آگاهی انقلابی که در میان مردم می چرخد، بر ذهن پیشرو تریستن عناصر انقلابی تأثیری گذارد و همبستگی و همدلی توده های وسیع ستمدیدگان را برمی انگیزد. دسترسی نیست. بنابراین، تنها کاری که از دست آنها برمی آید تلاش برای پاک کردن ردیهای سرخ جریان کمونیستی از افغان توده ها از طریق تحریف و تمحیق و دروغ پردازی است، و همچنین تشدید فشار و ترور و خوفقان بر کرده مردم معترض و مبارز. بهمن ماه هر سال، این تلاش و تکاپوی حکومت جمهوری اسلامی علیه پرولتاریای آگاه تشدید می شود، خصوصاً اگر جنب و جوش اعتراضی و مقاومت جویانه در میان توده هائیز جدت یافته باشد. اوضاع و احوال آمل و خطهٔ مازندران در کل بقیه در صفحه ۲

همراه با مطالبی دربارهٔ:

"طبقه کارگر و قدرت سیاسی"،
تحولات فیلیپین و ترنندهای آمریکا..... / کودتا در یمن جنوبی..... / رویزیونیستهای راه کارگر.....
..... / اطلاعاتی ا.ک.ا. (سربداران)، کمیته کردستان..... / یادنامهٔ دو رهبر کمونیست..... /

مانند سایر نقاط ایران - در آستانه سال ۱۳۴۵ از وجود چنین جنب و جوشی حکایت می کرد و همین امر بود که اعزام موسوی از سوی خمینی رابه این شهر الزام آور ساخت .

موسوی بحض رودبیر لزوم شدت عمل بیشتر دستگاه های سرکوبگر در مواجهه با اعتراضات و آشوب های در حال شکل گیری، تأکیدی دوباره گذارد و سرکوب شدیدی را که تاکنون اعمال شده مورد تأیید کامل قرار داد. و آنگاه بخش اصلی مأموریتش را از طریق مصاحبه ای اجراء نمود ، او کوشید تا مردم آمل - خصوصاً جوانان مبارزه جو را "سر عقل" آورده و با تهدید و "اقناع"، و همچنین با بحث های مایوس کننده از ایجاد ناآرامی بر حذر دارد. غافل از اینکه، این ناآرامی نه فقط در آمل و مازندران، که در سراسر ایران جریان دارد و از نظر توده های آگاه، تنها به یک طریق بر طرف خواهد شد: سرنگونی رژیم خمینی و برهم ریختن بساط نظام بورژواکمپرادوری .

روی سخن نخست وزیر جمهوری اسلامی در مصاحبه روز ۶ بهمن ۶۴، مردم مبارز و معترض خطه مازندران بودند. او که صحبتش را با یادآوری قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ آغاز کرده بود باناشکیری خاص خود می خواست به مردم حالی کند که: "مبادا پادگان برودا اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، چهار سال پیش می خواست بهمراه شادان این شهر قیام کند، ولی شکست خورد اما بدافکر قیامی دوباره بیافتید!" او درآمد صحبتهایش بر این نکته تأکید گذاشت که: "این فقط اتحادیه کمونیستهای بود که شکست خورد، بلکه طیف وسیع ضد انقلاب نیز بهمراه اتحادیه شکست خوردند." که البته منظورش از این طیف وسیع، کسی جز توده های وسیع مردم آمل نبود. موسوی بخیال خام خود می خواست روحیه ضعف و شکست رابه توده های مقاوم و در حال انفجار آلتاء نماید. غافل از اینکه مردم آگاه از شکستهای خویش در جریان مبارزه با نظام بورژواکمپرادوری و حکومتهای ارتجاعی بگونه دیگری جمع بندی می کنند. مردم هشدار از شکست انقلاب ۵۷ آموخته اند که از این پس دقیقتر و عمیقتر ادعاها و شعارهای نیروها و شخصیت های سیاسی را بررسی کنند و پشت هر ادعایی منافع طبقاتی مشخصی را جستجو نمایند. مردم روشن بین آموخته اند که "راحت ترین" و "بی - دردسرتترین" راه، بهیچوجه بهترین راه برای انجام تحول انقلابی در جامعه نیست و برای واژگونی این نظام، ناگزیر می باید مسیری پریپیچ و خم، دشوار و طولانی را طی کرد. مردم انقلابی از قیام آمل آموخته اند که به چه نیروئی می توانند بعنوان نیروی رهبری کننده انقلابی و امیصل اعتماد کنند و تحت چه خط و سیاست و برنامه ای می باید انقلاب رابه پیش رانند. آنها آموخته اند که ضعف انقلاب امری تاکتیکی است، حال آنکه ضعف دشمن، ضعفی استراتژیک است که ارتضاد های حدت یافته و گریز ناپذیر سیستم سرمایه امپریالیستی نشئت می گیرد. اینک، توده هائی که ضعف و زبونی و استیصال جمهوری اسلامی را

اختلال ناشی از کاهش آن، نمی تواند به ازهم - کسب شده شدن بسیاری از رشته های صنعت، کشاورزی و بازرگانی، کورتر شدن بسیاری از گره های اجتماعی و تشدید کلیه تضادهای جامعه نیانجامد. جمهوری اسلامی را از این ضایعات گریزی نیست، زیرا کارشناسان امور نفتی پیش بینی می کنند که درآمد نفتی ایران در سال ۱۳۴۵ به حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد تومان خواهد رسید که در مقایسه با درآمد ۱۴ میلیارد تومانی سال ۱۳۴۴، کاهش نزدیک به ۵۰٪ خواهد بود. این در شرایطی است که حتی بدون احتساب کاهش درآمد نفت، سال ۶۵ در جیب های گشاد دولت رقمی نزدیک به ۱۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه باقی خواهد ماند. در حال حاضر بی پولی رژیم بحدی است که طرح حیاتی امتداد خط لوله نفتی در حاشیه خلیج جهت بارگیری نفتکش ها دور از تیررس جنگنده های عراقی را بالا - جبار رها کرده است. صدور فرامینی، نظیر "لزوم خودکفائی وزارتخانه های دولتی از نظر مالی" و همچنین، وجود هرج و مرجی مانند "عدم پرداخت مالیات از سوی مؤسسات دولتی به دولت" "صحنه های مضحکی در متن اقتصاد مفلوج کمپرادوری ایران است. " راه تحمل "کاهش درآمد نفت برای اقتصاد جمهوری اسلامی، انتقال فشاری بی سابقه بر کرده کارگران و زحمتکشان می باشد. یعنی اخراج یا باز خرید گروهی دیگر از کارگران و حقوق بگیران دولت، یعنی بالا بردن قیمت اوراق عمومی و کالاهای ضروری و مورد نیاز مردم و در مقابل تثبیت یا کاهش دستمزدها، یعنی افزایش مالیات ها و اخادی و چپاول زحمتکشان - کاری که تخصص سران و برنامه ریزان جمهوری اسلامیست. " راه مقابله "دولت با کاهش درآمد نفتی، یعنی محکتر کردن کمر بندها و دور شکم خالی ستمدگان و استثمار شوندگان شهروستا، آنطور که جانسان بمعنای واقعی کلمه به لب رسد. و جان به لب رسیدگان بشکه های باروتی مستند که بی - صبرانه انتظار آتش رامی کشند.

مقامات وزارت نفت و دیگر سردمداران حکومت ایران هر اسان بفرارائه راهسی جهت دفع این بلا از سرخویشند و برای اینکار دست بدامن دیگر کشورهای عضو اوپک شده اند تا آستین بالا زده و راه چاره ای بجوبند. مسئله اصلی برای جمهوری اسلامی و دیگران، بالا بردن یا تثبیت بهای نفت در بازار جهانی نیست (به قول خودشان از مدتها پیش انتظار چنین سقوطی را داشتند)، آنچه در حال حاضر هدف حکومت ایران است، بیافتن راه حلی برای جلوگیری از تلاشی مجموعه اقتصاد و رشکسته ایست که با چسب درآمد نفت بهم متصل گردیده، آنها نهایتاً" برای افزایش درآمد نفتی خود و جبران کسری بودجه - که الزاماً" بمعنای بالا رفتن بهای نفت نیست - به این دروآن در میزنند. اما، آباداری بروی بورژواکمپرادورهای اسلامی حاکم بر ایران گشوده خواهد شد؟

جمهوری اسلامی که هر سال با کسری عظیم بودجه روبروست، فشار اقتصادی شدیدی رابا استفاده از اهرم های سرکوب بر مردم اعمال می کند. مالیات بستن ها و اخادی های بیشماری که همگی تحت عنوان "کمک به جبهه ها" و "کمک به خانواده شهدا" و ... صورت می گیرد یک جانب قضیه است، جانب دیگر راسیاست استقراضی رژیم از بانک های داخلی تشکیل می دهد. در واقع، جمهوری اسلامی از سپرده ها و سرمایه های مردم در بانک ها بعنوان اعتبار و جهت جبران کسری بودجه استفاده می کند. چاپ اسکناس بدون پشتوانه و متعاقب آن ، تورم شدید در بازار داخلی، "تدبیر" دیگر نیست که نتایج بس وخیمتری رابرای اقتصاد ایران ایران ببار می آورد. این نهادها می است که رژیم جمهوری اسلامی در مواجهه با تنگنای اقتصادی بارها بروی خود گشوده و با این کار، هر بار به عرصه ای تنگ تر از جایگاه پیشین قدم گذارده است. جمهوری اسلامی هر بار که از بن بست بیستی و خیمتر پناه می برد، از نظر سیاسی - اجتماعی هارتر شده و بیشتر از گذشته چنگ و دندان نشان می دهد و عربده می کشد. عربده جوئی هائی که نشانه استیصال و هراس بی حد و حصر خمینی و مهندسانش است - نه هیچ چیز دیگر. جمهوری اسلامی در این قمار، حیاتی چاره ای جز بلوف زدن ندارد و ویدا به حال کسانی که مرعوب "قدرت نمائی" ها و لاف و گزاف های حکومتی شوند که در مسرز و رشکستگی است و تنها سرمایه اش همین لاف و گزاف هاست. مردم باید از هم اکنون تصویر آینه تیره و تار رژیم بورژواکمپرادور خمینی را از پس عربده جوئیهایش ببینند:

فردا دیگر اعتیاری در کار نیست تا مدیران صنایع دولتی و غیر دولتی برای گرداندن چرخ کارخانه هایشان بکار بگیرند، هر چه هست پکسر بی اعتباریست و بی. اگر تا امروز صنایع و لنگ لنگان روی مرز ۴۰ - ۲۰٪ ظرفیت تولیدیشان حرکت می کردند، فردا است که بسیاری از بخش ها کاملاً" فلج شده و تنها توده ای آهن و سیمان بی مصرف از آنها بجای ماند. اگر در چند سال گذشته آهنگ اخراج کارگران، رفته رفته شتاب یافته و بیکاری به معضل بخش وسیعی از طبقه کارگر تبدیل شده است، فردا واژه بیکاری آشناترین کلام ناهنجار بگوش اکثریت کارگران ایران خواهد بود. فردا، چهره وزیر کار، مسئولین و مدیران کارخانجات و عناصر تولید انجمن اسلامی در مواجهه با توده بیکار شدگان تماشا شایست - البته اگر جرئت آفتابی شدن داشته باشند. فردا احتکار شدید کالا و بالا رفتن بی سابقه قیمت اجناس امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. افزایش قیمتی که گریبان نان شب مردم رام خواهد گرفت. اگر تاکنون دولت با تقبل سوبسید بر بهای آرد، از ۲ برابر افزایش قیمت نان جلوگیری کرده، فردا مجبور به حذف سوبسید خواهد شد و بسا

زوزه‌های ...

بیش از پیش دریافته اند، سخنان موسوی رانیز بعنوان سندی دیگر از این استیصال به پرونده حکومت خمینی ضمیمه می کنند.

برای ماوتسای مردم انقلابی ایران هیچ چیز خوشایندتر از آن نیست که سردمداران حکومت به عجز و درماندگی خود، ببه توان و قدرت توده - ها معترف گردند. و منصفانه باید گفت که میر - حسین موسوی یکی از متخصصان چنین اعترافاتی است. موسوی کسی است که در اولین سالگرد قیام آمل نیز از دهانش پریده و گفته بود: "وقتی به پشت سرمان نگاه می کنیم، تازه می فهمیم چه خطری از بیخ گوشمان گذشته". همین واقعیت که او در چهارمین سالگرد رزم مسلحانه سرداران مجبور شده دوباره از خطری که چهار سال پیش "از بیخ گوشش" گذشته "حرف بزند بخودی خود گویاست، چرا که امروز وقتی موسوی - نه فقط به پشت سر - بلکه به مقابل، اطراف و بالای سر و حتی زیر پای خود نگاه می کند، حضور یک خطر (خطر وقوع انقلاب قهرآمیز توده ای در شرایط ضعف و استیصال عمیق جمهوری اسلامی) را قدرتمندتر از هر زمان دیگر احساس می نماید.

بنابراین، بهیچوجه اتفاقی نیست که وی در مصاحبه فوق الذکر با دستپاچگی به مقامات محلی شرمندی کند: کوچکترین نشانه ای از اعتراض و نافرمانی مردم را جدی بگیرد و به دادگاه های انقلاب ارجاع دهد، چرا که بدون شك "قضیه سیاسی است".

موسوی کردن حالا کجایش را دیده است؟ این جوانان مبارز آملی و دمقانان عمیانگرمز - ندرانی - هنوز آگاهی انقلابی لازم را کسب نکرده و هنوز از تشکل انقلابی مورد نیاز خویش بهره مند نشده - با حرکت مبارزه جویانه شان اینطور پشت سردمداران رژیم را بلرزده در آورده اند، پس وای بحال حکومت در آن روزی که توده ها آگاهانه تحت پرچم سرداران - پرچم رهبری کمونیستی انقلاب دمکراتیک نوین - گرد آیند و با جهت گیری انقلابی و روشن از طریق جنگ خلق در راه برپائی قدرت سیاسی سرخ و سلف ختنان جامعه نوین حرکت کنند. سرداران به جوانان آزادیخواه و مبارز فراخوان می - دهند که تنها فرار از خدمت سربازی و عدم شرکت در جبهه های جنگ ارتجاعی کافی نیست، بلکه مهمتر از این، می باید فعالانه در صفوف انقلاب درگیر شد، آگاهی انقلابی مورد نیاز برای پیشبرد موفقیت آمیز مبارزه و دورنمای جامعه انقلابی نوین را تحت رهبری کمونیستی اصیل بدست آورد و پرچم جنگ انقلابی را علیه رژیم ارتجاعی و بقصد برقراری جمهوری دمکراتیک نوین بر - افراشت. سرداران به روستائیان حق طلب پیام می دهند که نباید صرفاً از احساسات و عواطف انقلابی به هواداری از سرداران برس - خاست و تنها به ارج نهادن بر مبارزه انقلابی سرداران اکتفا کرد. دهقانان مبارز باید بدانند که تحت چه سیاستی، تحت رهبری چه نیروئی و برای برقراری چه حکومت و نظامی می بایست

... استیصال

دست خود زمینه بروز شورش های توده ای ، هجوم به انبارهای آرد دولتی و مراکز قسوی حکومتی را فراهم خواهد آورد: شورش توده های محتاج به نان شب. آیات تحت چنان شرایطی، خمینی فریبکار - اگر تمارض نکرده باشد - باز هم جرئت خواهد کرد برای مردم پیام بفرستد که: "ما برای نان انقلاب نکریم"؟

حکومت خمینی از فکر فردا بخود می لرزد و در این وضعیت وخیم، از سر ناچاری، تیرهای باقیمانده در ترکش را به چند جانب پرتاب می کند تا شاید یکی از آنها به هدف اصابت نموده و فرجی حاصل شود. عملیات والفجر ۸ و ۹ از این جمله اند. زمینه های آغازگر این عملیات چه بود؟

بیش از هر چیز، رژیمی که پایه هایش را با وعده "فتح کربلا" و "پیروزی نهائی اسلام بر قوای کفر" نشئه کرده، نمی توانست بیش از این جنگ را در رکود نگاه دارد. بنابراین، ایجاد تکانی جدید در جبهه و "کسب پیروزیهای جدید" کاری ضروری برای منع ازم گسیختگی پایه - های حکومت خمینی محسوب می شد. ثانیاً، رژیم می که اختلافات درونی سردمدارانش بر سر نحوه برخورد به معضلات و مشکلات موجود در عرصه ایران و جهان، و جنگ قدرت میان جنا - های غالب و مغلوبش با راهاتاسطح برخورد های حاد علنی پیش رفته و در هر فرصتی زخم ها و شکاف هایش سرباز کرده اند، مجبور بود بسا عمده کردن دوباره جنگ خلیج، بطور موقت بر تضادهای درونیش سرپوش گذارده و جناحیست حاکم را متحد گرداند. این عوامل، نمود و تأثیر بسزائی در زمینه سازی والفجرها داشتند، اما آنچه انگیزه اصلی برپائی عملیات گشت و همانا تنگنای ناشی از کاهش بهای نفت بود. اینک، جنگال بحران نفتی گلوی جمهوری اسلامی را گرفته و حکومت ملایان که دنیا را در پیش چشم خود تیره و تار می بیند، دیوانه و ارتهدیدمی کند: "دستور جهاد عمومی می دهیم، ۴ میلیون نفر را به جبهه می فرستیم، کارگران را از کارخانه و کارمندان را از اداره به جنگ اعزام میکنیم، از زنان موج انسانی می سازیم، حمله بزرگ را آغاز می کنیم، بصره را خواهیم گرفت، منابع نفتی عراق در کرکوک را به جنگ خواهیم آورد و ۷۵٪ صادرات نفت حکومت صدام را قطع خواهیم نمود. این منابع را بجای غرامت جنگی مورد استفاده قرار خواهیم داد. لوله نفتی عراق به عربستان را منفجر کرده و اقتصاد عراق را فلج خواهیم ساخت، کویت و عربستان را وادار میکنیم که به راه حل های مادر قبالب بحران نفت گردن گذارند و ..."

این "آرزوهای شیرین" خمینی و همدستانش تنها در خواب و خیال ملایان می توانستند تحقق یابند و خودشان هم بهتر از هر کسی این را می - دانند. تمامی این تهدیدات توخالی، شبیه پارس کردن سگ های گرسنه و بیباریست که بقصد گرفتن تکه استخوانی ناچیز از دست ارباب به

جنب و جوش در آمده اند. خمینی پارس کنان از امپریالیستهای غربی می خواهد که حال خراب حکومتش را در یابند و در این وضع ناچیز ریزبیرال و پیرش را بگیرند. بصره و کرکوک لقمه هائسی بسیار بزرگتر از دهان جمهوری اسلامیندهد ف از پارس کردن ها - یا زوزه های ملتسانه - رژیم، در واقع دستیابی به چیزیست که جبران کاهش درآمد نفتیش در سال آینده را بهتر ترتیب بکند. با حرکت از واقعیات، موجود باید گفت که برای این کار یکی دو راه بیشتر در مقابل حکومت خمینی قرار ندارد: راضی کردن قدرت های امپریالیستی به اینکه امکان صدور نفت بیشتر را برای ایران فراهم کنند، تا بدین ترتیب کسری درآمد نفتیشان جبران گردد. یا اینکه به استقرار و وام گیری از بانک های جهانی پناه برند. یعنی پایشان را بر زمین - ست و عرصه ای بحران را بگذارند که امروز بسیاری از کشورهای تحت سلطه جهان گرفتار ش هستند. ورود ایران به عرصه کشورهای وام - گیرنده، بمعنای پاک شدن آخرین "نقاط قوت" اقتصاد داغان وابسته نسبت به دیگر کشورهای جهان سوم است. محافل اقتصادی امپریالیستی - نظیر گردانندگان روزنامه تایمز مالی - در مداحی از موفقیت اقتصادی رژیم خمینی معمولاً - مقروض نبودن ایران به بانک های جهانی و صندوق بین المللی پول را بر خ می کشیدند و اقتصاد ایران را الاقل از بحران مزمن و همه جاگیر قرض مصون می شمردند، لیکن در حال حاضر موقعیتی پدید آمده که جمهوری اسلامی را به گشودن باب مراده و ارتباط با وام دهندگان نیز خواهد کشاند، این وام های تسکین بخش، همان تکه استخوانهایی است که امروز این سگ را به پارس کردن با دهانی کف آلوده، و جنب و جوش در ناحیه فاو و سلیمانیه واداشته، و شاید فردا در جبهه هویزه نیز او را به سروگردن نشان دادن مجبور کند. هدف از حملات والفجر ۸ و ۹، تهدید قدرت های منطقه و اریلبان امپریا - لیستشان نیست، بلکه صرفاً تقاضای ملتسانه - ای است که با فشار و سماجت مطرح می شود. تقاضاهایی که در صورت قبول افتادن، نتایج مخرب خود را بعد از یک دوران "سرازآب بیرون نگاه داشتن" موقتی، بصورت فروافتادن در گرداب مهیبتر از آنچه که امروز در برابر جمهوری اسلامی قرار دارد - نشان خواهد داد. استقرار - از بانک های جهانی در شرایطی که سرمایه بین - المللی خود به بحران افتاده و نیازمند شتاب بخشیدن به آنگ گذر، و کسب سود در مدت زمانی کوتاه است، بمعنای کردن نهادن کشور مقروض به تهدداتی است که بمنظور تضمین بازگشت وام و بهره های آن تنظیم گشته اند. این تهددات، دولت وام گیرنده را ملزم به اعمال فشار شدید اقتصادی بردوش توده های مردم می کند. تازه این "سرازآب بیرون نگاه داشتن" موقتی در صورتی عملی است که امپریا - لیستها، زوزه و جنب و جوش حکومت خمینی را

استیصال

گونه جهان کهنه و مناسبات
و استثماری را متحول سازند. اتحادیه
ها به همه مردم می گویند که باید رنگ
کمونیستی را بر پرچم سربداران ببینند و
نه تحت چنین پرچمی متشکل شوند. با تحقق
فراخوان هاست که دیگر موسوی پشت سرش
هم نگاه نخواهد کرد و اینطرف های پیدایش
خواهد شد، زیرا آنوقت ما زاندران به منطقه
پایگاهی سرخ و در حال گسترشی برای انقلاب
پرولتاریا و متحدان مستعدیده اش بدل گشته است.
تا آنزمان بگذاردیم موسوی و امثال موسوی به
لاف زنی های خود ادامه دهند و از "شکست سربد -
اران" حرف بزنند. تاریخ حتی در اوج قدرت -
نمائی های جمهوری اسلامی (امروز که جای خود
دارد) حکم شکست را با قاطعیت صادر کرده است.
زمانیکه پاسداران ارتجاع، پیکر کمونیست
های بخون خفته در قیام آمل را "دور از چشم مردم
در گوری ناشناس دفن کردند، ولی فردای آنروز
مزار سربداران را پوشیده از گل های سرخ
یافتند، تاریخ مغلوب واقعی نبرد آمل را مشخص
کرده بود.

همان روزی که مزدوران حزب الله در شهر
عربده می کشیدند و تلاش می کردند تا با فحش و
تهدید مردم را بشرکت در تظاهرات علیه اتحادیه
کمونیستها و ادار کنند، ولی لیکندهای تسخر آمیز
توده مانع ایشان گشت، تاریخ اعلام کرد که
کدام طرف شکست خورده است.

هنگامیکه نیروهای بازمانده سربداران با
وجود تحمل تلفات سخت و از دست رفتن بسیاری
از رهبران و کادرهای انقلابی اتحادیه کمونیستها
قادر شدند نهال آبیاری شده از خون رفیقان را
حراست کرده و هر روز بیشتر از گذشته باوروش
سازند، هنگامیکه اتحادیه کمونیستهای ایران (سر-
بداران) با گذشتن از بیخ و خم های بسیار، با طرد
انحرافات و با تکامل خط سیاسی - ایدئولوژیک
خویش، کار با سازی صفوف خود را با موفقیت پشت
سرنهاد، تاریخ مهر شکست را بر پیشانی دارودسته
بورژواکمپرادور حاکم روشنتر از هر زمان دیگر
کوبیده بود.

و امروز نیز، شاگرد ناشی خمینی با حمله به
نیروئی که ۴ سال پیش "شکست خورده" بخوبی
چهره شکست خورده واقعی را بنمایش میکشاند.
اوبه پیروی از استناد خدعه گرش، دهان کشادش
را باز کرده و از "ورشکستگی" اتحادیه حرف می
زند. موسوی، کلمه و رشکستگی را بازوزه بر زبان
جاری می سازد، زیرا این واژه بیش از هر چیز،
وصف الحال خود جمهوری اسلامی است.

جناب موسوی لاف زن اورشکسته کسانسی
هستند که ریششان به آتشدان جنگ ارتجاعی
گره خورده، دست و پایشان محکم در پوست نظام
معوج و ورشکسته بورژواکمپرادوری گیر کرده و
علاوه بر همه اینها، بتازگی کک کاهش بهای نفت
هم به تنبانشان افتاده، و تنها کاری که برایشان
مانده عربده کشی است و گاز گرفتن مردم با
دندانهای خونین!

جدی گرفته و با در نظر گرفتن مجموعه شرایط
موجود در ایران و منطقه، تنفس مصنوعی دادن به
غریق بحران را کاری مفید بحال خویش تشخیص
دهند. نباید این امکان را از نظر دور داشت که
بلوک غرب - نه از زاویه مرعوب کشتن در
مقابل جمهوری اسلامی بلکه - بواسطه نبود آلتر-
ناتیو امپریالیستی دیگر، فعلاً" به تغذیه رژیم
ادامه دهد و امکانات بیشتری را جهت افزایش
نفت صادراتی بپارداخت و ام برایش فراهم
آورد. واضح است که چنین گشایشی از سوی
غرب افسارهای وابستگی جمهوری اسلامی را به
بلوک تحت رهبری آمریکا محکمتر خواهد ساخت
و زمینه نامساعدی را جهت نفوذ شوروی ایجاد
خواهد کرد. مکمل این تدبیر، فعالیت های برنامه
ریزی شده دولت های عربی هوادار غرب در منطقه
است. در نتیجه، و به بیان گسترش دوباره
جنگ خلیج تاورهای کویت، کشورهای عضو
پیمان منطقه ای خلیج طوق رهنمود آمریکا بر
لزم آمادگی بیشتر نظامی خویش تأکید کرده و
حضور فعال تروکمک های عملی "متحدین و مندر خود"
یعنی امپریالیسم یانکی را در منطقه حساس خلیج
فارس و دریای عمان خواهان گشته اند. مشخصاً
دولت کویت که بعزت شان بشانه سائیدن با
منطقه جنگی فاو، بنوعی آلوده جنگ شده و به
همین خاطر بر پیشانی خود از دولت عراق
افزوده، رابطه مطلوبتری را - از نقطه نظر
یانکی ها - جهت پیوستن عراق به زنجیر پیمان
منطقه ای وابسته به بلوک جنگی غرب ایجاد
کرده است. این امر یعنی پنبه شدن همه آن
رشته هائی که شوروی از اواسط دهه ۱۹۶۰ از
طریق کودتا، ارسال اسلحه، اعزام مستشار و
کارشناس اقتصادی و... در آن کشور تائید
بود. بی جهت نیست که روسها بپیمانک از عوا-
قب کار، مرتباً از ناراضیاتی خود را از حملات
جدید ایران به خاک عراق ابراز می کنند و
از طریق رسانه های گروهی خود با مطبوعات
گروه های وابسته شان در ایران و جهان در
مورد نتایج چنین حملاتی هشدار می دهند.

سیر وقایع جنگ بعد از شروع عملیات اخیر
نشان می دهد که والفجرها تاکنون قادر بر
"قدرت نمائی" و "جلب نظری" که سردمداران
جمهوری اسلامی منظورشان بوده نشده اند. این
ضعف تا حدی است که نیروهای مسلح رژیم حتی
نتوانستند در مقابل تصمیم کویت، مبنی بر سپردن
مسئولیت کنترل آبراه های اطراف جزیره
بویان به قوای عراقی، عکس العملی از خود
نشان دهند. این مسئله بخوبی نشان می دهد که
تمام رجزخوانی ها و تهدیدات خامنه ای و رفسنجا-
نی در مقابل دولت کویت با دوا بوده و هیچ
پشتوانه ای ندارد. همه "توان جنگی" و "پیروزی-
های نظامی" بدست آمده از عملیات والفجر ۹،
تنها به تصاویر دلخوش کننده و عوامفریبانه ای که
سربازان کوراندیش خمینی را با پرچم منحوس
جمهوری اسلامی بر مناره مسجدی در فاونشان
می دهد، محدود شده است. متعاقب شروع عملیات،

حزب الله و نیروهای مسلح رژیم در تهران -
و شهرستانها به برپائی تظاهرات برخاستند و
"بی خبرانه جا" آواز فتح سردادند. این در
واقع، تنها عایدی جمهوری اسلامی از تهاجم جدید
به قوای عراقی می باشد. این همان چیز است
که حکومت خمینی در تنظیم مناسباتش با
توده های عمیقاً ناراضی در شهر و روستا طلب
می کند. تبلیغات گسترده بر سر تسخیر فاو،
موجد فشار روانی مورد نیاز ارتجاع بر ذهن مردم
ناراضی و آماده انفجار ایران است و منگنه
تبلیغات سیاسی - ایدئولوژیک و تلقینات مبنی
بر تثبیت رژیم ملایان را بر مغز بخشی از مردم
محکمتری گرداند. و راستی که، اثری انقلابی
توده ها تنها با خلاصی یافتن از این منگنه می -
تواند رهائی یافته و دمار از روزگار سردمداران
و مجربان این دستگاه استثماری در آورد. دقیقاً
برای جلوگیری از این کار، حکومت تنها آنچه
را که بنفسش باشد بنمایش عمومی می گذارد:
صحنه های عوامفریبانه "فتح" را!

حال آنکه کمی دورتر از دوربین تلویزیون
دروغ پرداز جمهوری اسلامی، حوادث سختی بوقوع
می پیوندد. نفیر آژیر و زوزه موشک و غرش بمب
در همه جا بگوش می رسد و زمین پوشیده از
اجساد متلاشی شده سربازان، پاسداران و سینه
هاست. درست همان لحظه که رفسنجانی مکار
آمیول تقویت بخود تزریق می کند، عرق سرد
ترس را از پیشانی کثیف و داغ ننگ خورده اش
پاک می سازد، و با خنده ای مصنوعی و گسردن -
افراشتنی مضحک در مقابل خبرنگاران قرار
می گیرد، در جبهه ها جوانان کودن یا مستأصلی
که با آرزوی بهشت یا از سر ناچاری بصفوف
اول نبردارنده شده اند، با غرش نخستین
انفجار بخود می آیند و با همان سرعت، بیداریشان
به جنون می انجامد. پس، وحشت زده و فریاد -
کشان اسلحه را همامی کنند و در پهنه دشت
از روی اجساد قطعه قطعه شده جنرال بوسی
نامعلومی می دوند تا لحظه ای دیگر، خودتکه
پاره شوند. این صحنه هر ساعت و هر روز تکرار
می شود. دشت از اجساد زخمی های نیم مرده
اشباع می گردد و قربانیان فردا آنچه را که
قابل دسترسی است، همچون زیاده جمع می کند.
ومی برند تا جایی برای "شهادت" خویش باز کنند.
دوراوغوهای جبهه ها، خمینی جلا دو خامنه ای
و موسوی، فریبکار پیش از هر دیدار و مصاحبه در
فکر فرومی روند و از خود می پرسند: "اینبار چه
تدبیری بکار بندیم تا از جوش خشم و نا -
رضایتی مردم جلوگیری کنیم؟ اینبار چه کلمات
فریبنده ای را پشت هم ردیف کنیم تا واقعیت
ارتجاعی این جنگ و منافع ضد مردمی جمهوری
اسلامی را از ادامه آن پنهان سازیم؟ اینبار چه
وعده و وعیدی را از زیر قبایمان بیرون کشیم
تا جوانان جاهل و ناآگاه و جاه طلب مدعی را
به سنگرانسانی حاکمیت خویش بدل سازیم؟"
اینجاست که خمینی و همپالکانش قدرت نمائی
و ارعاب و بلوف زنی را در پیش می گیرند و

ورشکسته کسانی هستند که مجبور شده اند به تبلیغات رایج و رسوای ضدانقلاب جهانی علیه انقلابات توده ای پناه برند و بشیوه رقبای سلطنت طلب خویش، از انقلاب بعنوان "عوامفریبی و اغفال مردم" یا "سرکار آوردن قدرتی مشابه با قدرت سابق یاد کنند". ورشکسته امام فریبکار شما - خمینی جلد - است که برای دستیابی به هدف خود یعنی دور کردن و برحذر داشتن توده های تحت ستم و استثمار از انقلاب (ناچارگشته حتی در مخالفت باواژه انقلاب نیز با بختیاروامینی و توله شاه همصدا شود، و اگر روزگاری از کلمه انقلاب بمنظور کسب وجهه و اعتبار در میان مردم سوء استفاده می کرد، اینک به لوث کردن و تحریف این واژه بپردازد و قید وجهه و اعتبار از دست رفته را بزند، تا بخیال خود اندیشه انقلاب کردن را از سر مردم خارج سازد. ورشکسته دولتی است که مجبور است در برابر امواج فزاینده خشم و ناراضی مردم، شدت عمل هر چه بیشتر را تویسه کند و با اینکار بخشهای بیشتری از مردم را به مبارزه مستقیم با خویش برانگیزد. ورشکستگی یعنی فرمان به تشدید فشار و ترور و روفخقان، آنهم در شرایطی که فشار و ترور و خفقان بحد نهایت رسیده است.

حال آن دهان کلمات را باز کن و هر چه می توانی درباره "ورشکستگی" اتحادیه کمونیستها حرف بزن اجرا که وقت زیادی برای تو و حکومت باقی نمانده و با این دروغبافی ها تنها آتش خشم زحمتکشان را شعله و رتر خواهی ساخت. موسوی نادان اهرکاری که از دستان عاجزت برمی آید بانجام رسان، چرا که فردا دوباره جاسوسان و مقامات دستگاه امنیتی برایتان خبر از مبارزات مردم آمل، مبارزات حق طلبانه روستائیان مازندران و سرپیچی جوانان از شرکت در جبهه های جنگ ارتجاعی خواهند آورد، و هر اسان ردهای پرولتاریای آگاه را در این حوادث نشانقتان خواهند داد. فردا دیگر با مردمی روبرو نخواهی بود که فقط موی دماغ جمهوری اسلامی باشند، بلکه با نیروئی عظیم و آگاه - آگاه به دشواری، پیچیدگی، و درازمدت بودن انقلاب - و معتقد به خط سیاسی و برنامه پرولتاریای انقلابی برای انجام انقلاب مکراتیک نوین و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم مواجه خواهی گشت. آری فردا که پیکر کثیف مسبین و مجربان جنایت و ستمگری بدست مردم بر سر هر شاخه ای آونگ گردید و از هر روزنی، یا از پس هر درختی - آنهم نه فقط در مازندران - گلرله و نارنجک و سه راهی بوسیله توده های انقلابی بر سر حکومت ارتجاعی شما انکل ما باریدن گرفت، آنوقت آرزو خواهید کرد که ایکاش هرگز بر چنین مسندی تکیه نکرده بودید!

جنگی روانی را علیه گرایشات مبارزه جویانه و روحیه انقلابی مردم براه می اندازند. اما آبا سردمداران حکومت ایران در این جنگ روانی از میدان پیروزی بیرون خواهند آمد؟ با صراحت باید گفت، تا وقتی که توده های مردم به موقعیت منززل و استیصال بیش از حد رژیم پی نبرده باشند، و تا هنگامیکه در برخورد به مسئله جنگ ارتجاعی، دیدگاهی انحرافی مبنی بر "عنده بودن دشمن خارجی" و همچنین گرایشات مخرب ناسیونالیستی را در اعماق ذهن خویش حمل کنند، جمهوری اسلامی در جنگ روانی دست بالا را خواهد داشت. رژیم از وجود عنصر جنگ بعنوان عامل تبلیغاتی - اید - ثلویزیک مهمی برای تقویت پایه های خود و ارباب توده های ناراضی سود می جوید و برای اینکار سؤال "کدام طرف جنگ را نهایتاً ترجیح می دهی؟" یا "با کدام طرف بیشتر مخالفتی؟" را پیش می گذارد. اما اگر در ماه های آغازین جنگ مردم بواسطه تحریک احساسات شدیداً ناسیونالیستی شان فوراً طرف حکومت را می گرفتند، با گذشت زمان و فروریختن دیوار توهمات نسبت به ماهیت ارتجاعی و استثمارگرانه جمهوری اسلامی (که الزاماً بمعنای زائل شدن توهمات ناسیونالیستی یا مذهب نیست) سختی می توانند تصور پیشینیهائی از این حکومت را در مخیله خود بگذرانند. اینجاست که دیگر کسی است که توسط رژیم در میان مردم پراکنده می شود: تصور "نا توانی و درماندگی" توده ها. در مقابل این حربه، بخشی از مردم مرعوب و منفعل برجای می مانند و عکس العملی نشان نمی دهند، و بخشی نیز راه خروج از اوضاع را خصوصاً "در شرایط محسوس بودن پیروزی" بردشمن خارجی، در "بیطرف بودن نسبت به دستگاه حاکمه جستجو می کنند. امری که رژیم نیز بخوبی بر آن واقف است. این گرایش، نقطه ضعفی برای رهافتن نیروی فعاله مردم بر ضد رژیم بحساب می آید. باید به این دست از مردم گفت که در جنگ کنونی ناچار نیستند جانب یکی از طرفین درگیر را داشته باشند، ما باید جانب خود - جانب انقلاب - را داشته باشیم.

خصوصاً اینکه، جنگ با درگیر کردن دشمن موقعیت خوبی را برای تاختن بر آن فراهم می کند.

آنهایی که با شنیدن خبر پیروزی جدیدی از سوی نیروهای مسلح رژیم ارتجاعی خمینی، بارقه امید در زوایای تنگ و تاریک مغزشان درخشیدن می گیرند باید بدانند که علیرغم تمام احساسات ضد حکومتی خود، کماکان اسیر گرایشاتی بس انحرافی و مخربند و پل ارتباطی میان خود و جمهوری اسلامی - یا هر حکومت بورژواکمیور دیگری بجای آن - را هنوز خراب نکرده اند. کمترین زیان حاصل از این

گرایش، رخوت در امر مبارزه ضد رژیم می آید و راهی بستن به خاتمه جنگ، یا رضایت دادن به صلح تحت حکومت کنونی است، آنهم در شرایطی که بواسطه درماندگی وضع رژیم بهترین فرصت ها برای بپا خیزی و سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم می آید. باید همه تردیدها و افکار انفعالی را بدور افکند و برای درهم شکستن قیود ستم و استثمار به میدان آمد. نباید دل نگران آن بود که "مبادا وطن دچار آشوب و هرج و مرج شده و دشمن اجنبی از این موقعیت و خیم سود جوید و ایران عزیز از دست برود". تمامی استثمارشوندگان باید بدانند که وطن تحت حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم، وطن آنها نیست و دفاع از چنین وطنی - با هر نیتی که باشد - عملاً در خدمت تحکیم نظام وابسته و پابرجائی رژیم پوسیده بورژواکمیور است. ما نا آگاهان نه و کورکورانه عاشق و سرسپرده مثنی خاک نیستیم و نباید باشیم. بگذار سلطنت طلبان تحت الحمايه غرب امپریالیستی و نهضت آزادی - چپهای جمهوری اسلامی باشند این اظهارات صریح کمونیستهای انقلابی داد و فغانشان بلند شود و انقلابیون انترناسیونالیست را "خائنین به وطن" بخوانند. ما بروشنی اعلام می کنیم، خواهان آنیم که سربازان تمام جبهه های جنگ ارتجاعی سلاح را بروی فرماندهان "خودی" برگردانند و جنگ انقلابی را برای سرنگونی رژیمهای حاکم خود را زنده کنند. برای ما آزادیخواهی یک سرباز ضد رژیم وقتی مادیت می یابد که او با آتش کشودن بر مزدوران مسلح خمینی، با فرار انقلابی از جبهه و پیوستن با اسلحه بصوف جنبش انقلابی، عملاً خلاف جهت این جنگ ارتجاعی حرکت کند. سربازان باید بدانند که شرکت در جبهه جنگ خمینی - صدام به پیوجوه نشانده دلاوری نیست، نشان مرعوب گشتن است. امروز که رژیم جبهه شمالی را در کردستان کشود، برای سربازان آزادیخواه و طالب انقلاب بهتر - بین فرصت جهت ضربه زدن به حکومت خمینی و پیوستن به صفوف نیروهای انقلابی مستقر در کردستان و جنبش انقلابی خلق کرد فراهم آمده است. اکنون می توان با حملاتی غافلگیرانه به فراخوان و قیحانه اخیر رژیم که نیروهای انقلابی در کردستان را به بازگشتن به آغوش اسلام دعوت کرده، پاسخ درخور داد. می توان زمینه های جوش اعتراض و انفجار را در صفوف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در جبهه کردستان فراهم ساخت و امر پیوستن سربازان آزادیخواه بصوف جنبش انقلابی را تسریع نمود. انجام این مهم، تا حد زیادی قدرت نمائی و رجز خوانی حکومت را نقش بر آب خواهد کرد و ضعف و عدم تثبیت جمهوری اسلامی را بوضوح در مقابل دیدگان جامعه ترسیم خواهد نمود. این کار فرصتی مناسب را پدید خواهد آورد تا قطعی انقلابی - قطعی که منافع استثمارشوندگان و ستمدیدگان را نمایندگی می کند - در منطقه حساسی چون کردستان

فیلیپین: امواج انقلاب و ترفندهای آمریکا

زمستان ۶۶ برای امپریالیسم آمریکا فصلی پر از وحشت و التهاب بود در هائیتی و فیلیپین - دومنطقه استراتژیک و مهم تحت سلطه آمریکا زمین زبرپای یانکی هالزید و دانه هائدرشت عرق وحشت در پیشانی ریگان و کاوچرانهایش ظاهر شد موج خشم مردم ستمدیده هائیتی و فیلیپین، دوالیه و مارکوس این دیکتاتورهای وفادار و سرسیرده آمریکا و بلوک جنگی غرب رابه نقاط دوردستی پرتاب کرد. دو حلقه مهم از زنجیر امپریالیستی مستعد شکستن گشته و بسا تنش خود، بانگ مرگ محتوم سیستم امپریالیستی رابا قدرت در سراسر جهان طنین افکن ساختند. آنها نه تنها خود تکان خوردند، بلکه صاعقه وار بر عمق جدی ترین بحران اقتصادی و سیاسی تاریخ امپریالیسم پرتو افکندند.

امپریالیسم آمریکا با حداکثر توان و ظرفیت خود از تجارب گذشته اش ۳ ازمین نام تانیکا - را کوئه و ایران ۲ سود جست تا با مانورهای بر این تکان های مهیب مبارزند و موقعیت لزران خود را در این دو کشور تحت سلطه اش حفظ کند. اگر چه مانورهای آمریکا فقط مانند مشتکی خاکستر بود که بروی آتش انقلاب فروریخته شد، اما مسلمانا در خور تعمق و افشاء شدن از سوی نیروهای انقلابی بوده و در سکیری از آنها ضروریست.

استراتژی "نیروی سوم"

بنابه گفته کارشناسان امپریالیستی غرب استراتژی نوین آمریکا در قبال بحرانهای اوج یابنده در کشورهای تحت سلطه، که بصورت موج وار موقعیت تک به تک رژیم های وابسته را با خطری اندازد، در فیلیپین در ایجاد کامل خود به عمل در آورده شد. این استراتژی نویسن، "استراتژی نیروی سوم" نام گرفته است و بخشی از دکترین ریگان را تشکیل می دهد. بنابه تحلیل این کارشناسان، اتکاء به دیکتاتورهای کهنه در چنین کشورهایی بضرر آمریکاست، و امروزه وجود برخی از آنها مانعی است بر سر راه سرکوب برآمدهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه. و قبل از اینکه آتش انقلاب دامن تمام طبقات فئودال - کمپرادور و نهادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی وابسته به آمریکا را بگیرد

باید این دیکتاتورها را با چهره ها و باند هائوسی که بمثابة نوکر آمریکا و سرکوبگر مردم هنوز افشاء شده یا شناخته شده نیستند تعویض کرد. برای اینکه بتوان مردم رابه حمایت از این چهره ها و باندهای جدید کشاند باید آنها نقش ایوژیسیون ضد دیکتاتورها را داشته و در واقع مبارزه مردم که علیه آمریکا و دیکتاتورهایش جریان دارد را بر پرچم آمریکا و نوکران جدید او بکشانند. بطوریکه وقتی انتقال قدرت از دیکتاتور مورد نفرت مردم به چهره ها و باندهای جدید صورت گرفت، حکام نوین از حمایت توده برخوردار باشند. این ایوژیسیون در عین حال که ضد دیکتاتور قبلی است می باید نیروی مطلقا" وابسته به آمریکا و ضد شوروی باشد تا مجاری نفوذ امپریالیسم رقیب - اتحاد شوروی - را در قدرت سیاسی حاکم مسدود گرداند. "نیروی سوم" یا با اصطلاح نیروهای ضد دیکتاتور را معمولاً "کمپرادورهای بخش خصوصی تشکیل می دهند که قدرت و نفوذشان در دوران سلطه مطلق العنان جناح های کمپرادور بوروکرات محدود شده بود.

طبق گفته استراتژیست های آمریکا، بوجود آوردن اتحاد تنگاتنگ بین ارتش موجود در این کشورها و ایوژیسیون "ضد دیکتاتوری" - ولی آمریکائی - از شروط لازمه انتقال مسالمت آمیز قدرت بگونه ای که منافع آمریکا همیشه حاکمه وابسته و ساختار حکومتی در معرض کمترین ضربات قرار بگیرد، است. ناگفته نماند که بهتر - بین حالت از نظریانکی ها، ایجاد آنچنان شرایطی است که دیکتاتور حاکم، خود دست به فرمهای لازم بزند و با ایوژیسیون متحد گردد. اما اگر جو انقلابی آنچنان باشد که نتوان پای چنین حالتی رفت باید دیکتاتور رابه یک "مرخصی دراز مدت" فرستاد. گفته می شود که تدوین این استراتژی مبتنی بر تجاربی است که آمریکا در ایران و دیگر آرا کوئه کسب کرده است و با استفاده از آن تجارب سعی می کند پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد، جلوی ضربات خرد کننده بر پیکر سلطه خویش را بگیرد. در عین حال، ایمن استراتژیست ها تذکر می دهند که "در پیاده کردن طرح فوق ریسک هائی نیز وجود دارد، مثلا



اگر این کار بطول انجامد و انتقال قدرت بطور مسالمت آمیز صورت نگیرد، و یاد رحین پیاده کردن آن، تشنج اجتماعی و همچنین تضادها درون هیئت حاکمه و ارتش به درگیری های خونین بکشد این طرح می تواند به ضد خود تبدیل شده و نه تنها جوضد آمریکائی را تخفیف نبخشد بلکه آنرا حادتر کرده و اوضاع رابطور غیر قابل برگشتی از کنترل خارج کند. "با این وجود تأکید استراتژیست های آمریکائی بر آنست که "دیکتاتورها را هم همیشه نمیتوان نگاه داشت، زیرا برخی اوقات ادامه حضور آنها در چنین اوضاع و شرایط حادی فقط به تشدید احساسات ضد آمریکائی منجر گشته و باعث میشود که مردم به صفوف کمونیستها بپیوندند."

در اینجائیکه مهمی وجود دارد که بهیچوجه نباید آنرا از نظر دور داشت، و آن محدودیت های معینی است که بر سر راه امپریالیسم آمریکادر یک رشته از کشورهای تحت سلطه برای پیاده کردن استراتژی "نیروی سوم" قرار گرفته است. چنین محدودیت هائی باعث آن می شود که "نیروی سوم" به یک طرح جهانشمول تبدیل نشده و در برخی کشورها - که اتفاقاً از بزرگترین مراکز درد در جهان غرب هستند - قابل پیاده کردن نباشد. کافی است به موقعیت سیستم آپارتاید در آفریقای جنوبی نگاه کنیم، رفرم در آپارتاید یعنی برهم زدن کل ساختار فوق استثمار موجود و از زاویه منافع امپریالیستی، این کار است نشدنی. یاد رنقاط دیگری از جهان، نظیر هائیتی می بینیم که انفجار توده ای آنچنان پیش بینی نشده صورت می گیرد که هنوز "نیروی سومی" حادای نشده، آمریکا ناچار است به سرم بندی کردن حکومتی با همه مشخصات یک دیکتاتوری خشن وابسته بپردازد - کاری که خود به تداوم شعله های خشم توده ها و وقوع

انفجارات آتی منجر خواهد شد. بر همین راستا، برپائی امواج ناگهانی - در عین حال محتمل - شورش های انقلابی در کشورهای تحت سلطه می تواند ابتکار عمل رابکلی از دست استراتژ-یست ها و مهره های ذخیره امپریالیسم خارج ساخته، فلسفه وجودی "نیروهای سوم" در حال شکل گیری یا هنوز شکل نیافته رازیر علامت سؤال قرار دهد. بنابراین، استراتژی "نیروی سوم" به همان اندازه که راه حلی موقتی است، از نقطه نظر عملی، سیاستی قسی هم هست. اما این قسی بودن ذره ای از خطرناک بودن این ترغیب امپریالیستی نی کامد و بطور مشخص بررسی نمونه فیلیپین به انقلابیون جهان نشان میدهد که چگونه با وجود شرایط مساعد انقلابی، اما نبود بعضی عوامل حیاتی، امپریالیست ها و نوکرانشان قادرند فرصتی تاریخی را از نزدیک سرانگشتان پرولتاریا و خلق های ستمدیده بر بیایند. . . . تا فرصتی دیگر.

مجمع الجزایر فیلیپین:

پایگاه نظامی شناوریانکی ها

در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل ۱۹۷۰ امپریالیسم یکباره دستچین کردن یکسری از کشورهای تحت سلطه اش پرداخت و آنها را بصورت پایگاه های نظامی، سیاسی و اقتصادی خویش در نقاط مختلف جهان در آورد. این امر بمنای سیاستی تحت عنوان دکترین نیکسون که در ایران به نام ژاندارمی شدن ایران معروف شد، به اجرا درآمد. ایران و فیلیپین دو کشور تحت سلطه مهم از این دست بودند. سقوط رژیم - شاه - ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند - ضربه جبران ناپذیر و استراتژیکی را بر سلطه آمریکا در این منطقه وارد آورد. ضربتی که با هر چه نزدیکتر شدن جهان امپریالیستی (دوبلوك شرق و غرب بسرکردگی شوروی و آمریکا) به جنگ تجدید تقسیم جهان، عمق و شدت خود را بیش تر نشان می دهد. با سقوط ژاندارم منطقه ای آمریکا در خلیج فارس و فیلیپین، هند، فیلیپین که از سالها قبل دستچین شده و آراسته و پیراسته گشته بود، بواسطه موقعیت کلیدی استراتژیکی منطقه اش از اهمیت بیشتری برای آمریکا برخوردار گشت.

این مجمع الجزایر گوئی ناوگان جنگی آمریکا است که بر آبهای اقیانوس آرام شناور گشته: پایگاه هوائی کلارك و پایگاه دریایی سوبیک، راه های هوائی و دریایی مهمی از جهان را برای امپریالیسم آمریکا کنترل می کنند و از این طریق، در واقع شعاع وسیعی از آسیا تحت کنترل پایگاه های آمریکا در فیلیپین قرار گرفته است. از اقیانوس آرام گرفته تا اقیانوس هند و نواحی جزایر اندونزی و دریای چین جنوبی تحت پوشش این دو پایگاه قرار دارند. اینها حتمی نیروهای نظامی ایالات متحده در دهانه خلیج

فارس را نیز تأمین می کنند. منطقه عملیاتی سوبیک از تابویان شروع و به آفریقا ختم میگردد (خلیج فارس نیز در این محدوده واقع است) و سوبیک نیز مرکز فعالیت های لجستیکی ناوگان هفتم آمریکا است. کلارك و سوبیک بمقابله بخشی از ارتش هسته ای بلوك جنگی غرب، ارگسان متحد کننده عملیات نیروهای نظامی آمریکا در اقیانوس هند و اقیانوس آرام نیز می باشند و دستگاه های جاسوسی مستقر در پایگاه ها تمام فعل و انفعالات این منطقه را تحت نظر دارد. امپریالیسم در فیلیپین فقط به فرق استثمار کارگران در صنایع تولیدی و پاش و مصرفی و غیره اکتفا نکرده و برای چرخاندن دم و دستگاه عظیم نظامی نیز از کارگران کارگران فیلیپینی سود می جوید. ده ها هزار کارگر با حقوق ناچیز - از سادگی گرفته تا ماهر - در پایگاه های آمریکا کار می کنند و یانکی ها برای آنکه بتوانند از آنها بعنوان سرباز نیز استفاده نمایند، به میلیون ها فیلیپینی تابعیت ایالات متحده را "اعطا" کرده اند. تهیه کاری و تولیدی امپریالیسم تا بدانجا است که در اطراف پایگاه هایش، شهرک هائی هزاران نفره را تنها بدور کار خود فروشی زنان فیلیپین در خدمت سربازانش ایجاد کرده است. همان هزاران سربازی که در ناوگان و پایگاه های آمریکائی مستقر در سراسر اقیانوس آرام تا اقیانوس هند مشغول خدمتند و هر روزه هزارتن از آنان در بنادر فیلیپین پیاده می شوند.

ذکر این نکته ضروری است که حیاتی ترین و مهمترین پایگاه نظامی شوروی (پایگاه خلیج کام ران در ویتنام) دقیقاً در مقابل پایگاه های نظامی آمریکا در فیلیپین و بغاصله نزدیکی از آن قرار گرفته است. اینها همه نشان می دهند که انقلاب در فیلیپین و متلاشی کردن سلطه آمریکا در این نقطه از جهان، چیزی کمتر از قطع یکی از شاهرگ های حیاتی امپریالیسم یانکی نخواهد بود. آن زمان که ایالات متحده چنگال های خونینش را بر هر حمانه در نومستمرات فرو کرده و از آن تغذیه می نمود، فکرش را هم نمی کرد که این مرکز رونق و جیال روزی به مراکز درد سرش مبدل خواهد گشت و نه فقط منافع این کشور در محدوده جغرافیائی يك کشور، با حتمی مناطقی پیرامونش، تحت ضربه قرار می گیرد، بلکه ابعاد ضربه دامن ارگان های اساسی امپریالیسم یانکی را نیز خواهد گرفت.

"نیروی سوم" فیلیپین متولد می شود

سال ۱۹۷۲ بود که امپریالیسم آمریکا کار ساختن و پرداختن فیلیپین را بستاب یکی از ژاندهای منطقه اش آغاز نمود. در این سال مارکوس از طریق کودتا تمامی جناح های دیگر درون هیئت حاکمه را از قدرت بیرون راند و باند بوروکرات وابسته، فشرده ای را بر سر فیلیپین حاکم کرد. انتخاب مارکوس بعنوان بازبگراسلی صحنه بمعنای آن بود که او وفادار-

ترین و دیرپا ترین نوکر آمریکا در فیلیپین است. بدنبال کودتای نظامی، اکیونیک از رقبای مارکوس در سال ۱۹۷۲ دستگیر و سپس به ایالات متحده تبعید گشت. او در دوران تبعید، مستقیماً در خدمت منافع آمریکائیت بود. دوسال پیش یانکی ها در تلاش برای سازمان دادن وحدادی يك قطب آمریکائی مخالف مارکوس اورا روانه فیلیپین کردند تا "نیروی سوم" را در مقابل با بحران انقلابی شکل دهد. هنگام بازگشت، اکیون در فرودگاه مانیل (پایتخت فیلیپین) توسط آدم های مارکوس به قتل رسید. این واقعه بسر محبوبیت وی و اپوزیسیون طرفدارش افزود و رشد تضادهای حدت یابنده فیلیپین با ایمن واقعه شتاب سریعتری بخود گرفت. آمریکا بلافاصله همسرا (یعنی کورازان اکیونو رئیس جمهور فعلی فیلیپین) را بعنوان "سرخست ترین دمکرات مخالف مارکوس" اعلام کرد. با او چگیری خشم انقلابی مردم و شتاب گرفتن بحران جامعه بطرف يك بحران انقلابی، موقعیت مارکوس متزلزل شده و دیکتاتور، حتی بین اشراف کبریا دور و فئودالی فیلیپین منفرد می گشت بطوریکه بسیاری از طرفداران مارکوس، کشتی در حال غرق شدن اورا ها کرده و بدور اکیون حلقه زدند. باتیره و تار شدن عاقبت مارکوس، عده ای از ژنرال های خونخوار ارتش فیلیپین نیز از وی بریده، "انتقاد از خود" کرده و به دار و دسته کورازان (مشهور به کوری) پیوستند. بدین ترتیب در طول دوسال، اپوزیسیون کاملاً آمریکائی شکل گرفت که محور فعالیتش را "ضدیت با دیکتاتوری مارکوس" و "برگذاری انتخابات آزاد" قرار داده بود. اپوزیسیون آمریکائی همه تلاش خود را بکار برد تا مبارزه مردم فیلیپین را به مجرای اختلاف درون قسری اکیون - مارکوس بکشاند. اوج این توطئه و قیاحنه که چند ماه پیش به اجرا درآمد، کارزار انتخاباتی و انتقال قدرت از مهره های سوخته آمریکابه دار و دسته کمیرادور دیگری بود. در این میان نقش کلیسای کاتولیک در پیشبرد ترغیب های آمریکا حائز کمال اهمیت بوده و هست. دستگاه وابسته و اتیکان در فیلیپین (و همچنین در بسیاری از کشورهای تحت سلطه آمریکا) در شرایط کنونی نقش بسیار مهمی در تحمیل توده های اشرافه های "آزادی طلبانه" و "ضد دیکتاتور" پیدا کرده، و اگر در سال ۱۹۷۲ وظیفه اش مدح و ثنا و دعا خوانی برای دیکتاتورهای وابسته ای نظیر مارکوس بود، اینک می باید در نمایشات انتخاباتی فعال شده و فریاد: "کوری اکوری!" (منظور کورازان اکیونوست) سر دهد. اکیون توده ها که سر - بخشی نسبی خود را در پاره ای کشورهای آمریکای لاتین و همچنین در تجربه خمینی به نمایش گذارده، بخشی لاتین را از استراتژی "نیروی سوم" است. "خوش سابقه ترین" فرد از دار و دسته جدید، کورازان اکیونو رئیس جمهور فعلی است که در دوران تبعید شوهرش به آمریکا از نعمات آموزشهای پنتاگون بهره مند گشته

است. طالب اینجاست که در دوران شرکت در کلاسهای درس پینتاکون، آکینو و همسرش دو همکارگی دیگر نیز داشتند - کیم در جوانی و همسرش (کیم در جوانی رهبر اپوزیسیون مخالف دیکتاتور کره جنوبی است که یکسال پیش از تبعید به کره جنوبی بازگشته و خواستش: انتخابات آزاد است!

بقیه اعضای هیئت حاکمه نوین فیلیپین تا ما ژنرالها و مدافعین سابق مارکوس می باشند. و قیاحانه تر از همه آنکه، یکی از همین ژنرالها که تا همین چند وقت پیش رئیس ستاد مشترک ارتش فیلیپین بود، قهرمان "قیام" برای سر - نکونی مارکوس شد و ارتش فیلیپین تحت رهبری او "انقلاب بدون خونریزی" را به پیش بسرد و مارکوس را سرنگون کرده و آکینو را بجای آن نشاند. اینها بیشرمانه برای طبیعی جلوه دادن صفحه ها، سنکرهایی مشابه سنکرهای قیام بهمین ۵۷ ایران در خیابانها برپا کردند و دو خوردگانهایی نیز ترتیب دادند. در واقع تراژدی محبوبیت یافتن ارتش آمریکا کاشی شاه در بین مردم ایران که با عوام فریبی زیر کانه خمینی هدایت شده در فیلیپین بصورت یک نمایشنامه کمدی تراژیک بروی صحنه آمد.

انتخابات "آزاد" و پیامدهای آن

بدستور آمریکا، مارکوس با اجرای انتخابات موافقت کرد. در روند انتخابات، آمریکایه این واقعیت دست یافت که مارکوس حتی در میان کمبر ادورهای پایه سیاسی خود را از دست داده است. آمریکای سرعت دست به مانور برای دور کردن خود از مارکوس زد - همانطور که برخی جناح های آمریکاسعی کردند خود را از شاه دور کنند، تا چشم مردم پر آنها را بگیرد اما پذیر شده بود. در فیلیپین آمریکا کوشید مرتکب این خطا نشود، البته از زمان ترور آکینو نیز مشخص شده بود که مارکوس همچون شاه سریعا حتی نزدیکترین پشتیبانانش را هم از دست می دهد. آمریکا تلاش کرد در عین حال که مارکوس را کنار می گذارد، پایه اجتماعی او را بطور دست نخورده ای برای حکومت بعدی نگاه دارد. بنابراین بخش زیادی از نمایندگان این پایه اجتماعی را در اپوزیسیون ضد مارکوسی خود ساخته، متشکل کرد. در حالیکه در ایران این قشر اجتماعی بشدت ضربه خورده و اهرم های خود را از دست داد، و کمبر ادورهای جدید اسلامی ایران مجبور شدند بخش زیادی از اهرم را از دست بیاورند. آمریکا و کمبر ادورهای "از خود انتقاد کرده" بشدت تلاش کردند اینطور وانمود کنند که گویا آنها خواهان رفرفهای سیاسی و اقتصادی هستند، اما مارکوس بنای مخالفت و لجبازی دارد. جالب اینجاست که ریگان قبل از انتخابات اعلام کرده که هر کس در انتخابات پیروز شود آمریکا با او کار خواهد کرد، حتی اگر با قلب این پیروزی بدست آمده باشد. چرا که بسیاری از حکومت های جهان با تقلب انتخاب می شوند! اما بلافاصله استراتژیست های غربی هشدار

طبقه کارگر

وقدرت سیاسی

چگونه طبقه کارگر میتواند قدرت سیاسی را کسب کند

تجربه انقلاب ۵۷، جایجایی حکومت شاه با رژیم جمهوری اسلامی - و در رأس آن خمینی - یکبار دیگر بر این حقیقت عینی، که توسط علم مارکسیسم کشف شده، مهر تأکید کرد. بید که فقط با نابود کردن تمام دستگاه دولتی و درهم شکستن تمام مناسبات تولیدی و اجتماعی کهنه است که انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توده های تحت ستم بعینه دیدند که ممکن است نیروهای تحت نام انقلاب به صحنه بیایند، در سرنگونی دارودسته حاکم بر نظام موجود نقش بازی کنند، اما پس از کسب قدرت سیاسی به حفاظت از همان مناسبات ستم و استثمار بپردازند و در واقع حاصل فداکاریها و از جان گذشتگیهای توده ها هیچ نباشد جز ادامه همان بدبختیها و اسارتها اما تحت نامهای دیگر. عده ای بروند و عده ای تحت نام انقلاب و با استفاده از تلاش های انقلابی توده ها بیایند و خودمانعی شوند در مقابل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی. از طرف دیگر، این تجربه بازم برای حقیقت تاریخی مارکسیستی پرتومی افکند که فقط یک طبقه است که می تواند جامعه را واقعاً انقلابی کند - بدان معنی که مناسبات سیاسی، تولیدی و اجتماعی کهن را زیرورو و نابود سازد، نه این که خود بر رأس آن نشیند - طبقه کارگر. زیرا فقط طبقه کارگر است که منافع عمیقترین تضادها را با مناسبات کهن داشته و رهائش در گرو رها کردن کل جامعه از اسارت این مناسبات خفقان آور می باشد. لیکن مسئله از گونی مناسبات ارتجاعی حاکم و چگونگی بانجام رساندن آن، اگر بمثابه مقوله ای علمی در نظر گرفته نشود راه انقلاب ایران بر پایه ارزیابی صحیح و عمیق از واقعیات جامعه (روینائی و زیربنائی) تدوین نگردد، مسلماً

دادند" اوضاع بگونه ای است که ماندن مارکوس منجر به برپاشدن توفان هائی خواهد شد که کمترین نتیجه اش فرو ریختن کاخ ریاست جمهوری و تخته شدن درب بزرگترین پایگاههای آمریکا در آسیا، و همچنین گرائیدن مردم بطرف کمونیسم خواهد بود". آنها گفتند که: خطر فقط در آن نیست که طرفداران خشکین آکینو (توده های مردم که ناآگاهانه بدنبال آکینو روان شده اند - حقیقت) دست به اعمال خشونت آمیز بزنند بلکه مهمترین آنکه، مردم با تبدیل جنگ ضد مارکوسی به جنگ ضد آمریکائی و ضد پایگاههای آمریکائی بزیر رهبری کمونیستها کشیده خواهند شد. و متحدین نزدیک آمریکا - یعنی اپوزیسیون، ارتش و کلیسا - نیز در میان توده ها منفرد و ایزوله خواهند گشت.

باتوجه به این اوضاع بود که مقامات آمریکا و قیاحانه مجبور به ماستمالی صحبت های رسوا کننده ریگان شدند و چنین وانمود کردند که گویا ریگان سعی داشت با حماق و شیرینی مارکوس لباز را راضی به فرم کند، اما او قانع نشد بدین ترتیب بود که انتخابات برگزار گشت - مارکوس آراء تقلبی را خواند و خود را برنده اعلام کرد و مدتی کوتاه قبل از اینکه هواپیماهای آمریکائی او را به جزایر دور دستی فراری دهند دوباره رئیس جمهور فیلیپین "شد"! این دیکتاتور ورشکسته

فقط یک پیام تبریک بمناسبت "پیروزی" در انتخابات از جانب کشورهای مرتجع در یافت نمود: تبریکی از سوی اتحاد جماهیر شوروی در واقع نمایشنامه انتخاباتی، با وجود آنکه ریسک های بزرگی را برای آمریکا در برداشت صحنه را برای انتقال قدرت به نوکر جدید فراهم کرد. در پروسه تدارک این انتخابات و اجرای آن، آمریکا کثیبات تمام توان خود را بکار بستند تا افکار و عمل مردم را علیه شخص مارکوس جهت دهند تا مبادا بسوی نقاط دیگر و همترازمه علیه کل نظام حاکم در فیلیپین - که پایگاهها آمریکا بهترین مظهر و محافظش هستند - روانه گردد. آنها کوشیدند که مردم راه حل جامعه را در بر گرداری این انتخابات و کنار رفتن مارکوس جستجو کنند. و تاحدی نیز در پیشبرد این امر میان اقشار میانی جامعه موفق شدند. آنها تلاش کردند برای حکومت جدید پایه توده ای بسازند و بدین ترتیب در شرایط تزلزل چاره ناپذیر سیستم، رژیم جدید حداقل از پایه ای توده ای برخوردار باشد و با اتکاء به آن بتواند مسرک سیستم را به عقب بیاورد. انتخابات اوج فریب و تحمیق امپریالیستی برای جامعه عمل پوشاندن به اهداف فوق بود.

ولی اصولاً موفقیت چنین خیمه شب بازی - هائی در گرو محدود ساختن موفقیت آمیز خواستها

نمایشی متفاوت تمرین می شود

آمریکادوسال خود را آماده کرده، بازوانش را پرورش داده و استراتژیست های کارگشته اش زوایای مختلف پرش مرگ مارکوس را محاسبه کردند تا بتوانند نظام پوسیده و وابسته بسط امپریالیسم را در فیلیپین - قبل از آنکه بر زمین خورده و تکه تکه و غیرقابل جمع کردن شود با مانند تجربه ایران، ترک برداشته و محتاج بند زدن گردد - در هوا بگیرند. بلکه فقط برای آنکه آنرا در هوا بگیرند و معلق نگاهدارند - آمریکا اینروزها به همین هم راضی است!

بحرانی که سر تا پای سیستم امپریالیستی را فرا گرفته و گوشه ای از آن، سلطه سابق - بلامنازع امپریالیسم آمریکا را در کشورهای تحت سلطه اش تهدید می کند، بیش از این هم اجازه نمی دهد. این حد نهایت توان آمریکاست. عمو سام اینروزها بیشتر بدنبال جا خالی دادن در برابر امواج بحران انقلابی و گرفتن سوراخهای نفوذ رقیب امپریالیستش - شوروی - است تا برقراری ثبات گذشته. و روتک به تک خلق های ستم دیده جهان به صحنه تمرین نمایشات سهمگینی که فردا طومار امپریالیسم را در هم خواهد پیچید، پرشکوه است. سرنوشتی مارکوس این جلد چندین و چند ساله آمریکا در فیلیپین محصول فقط یک تمرین نمایش بود. در مقابل این تمرین، آمریکا نمایشنامه خود را به صحنه آورد و برای مشتری جمع کردن تا توانست برایش مورا کشید. آمریکاتازه ترین برگش را برای جا خالی دادن - فقط جا خالی دادن - در

مقابل یک بحران انقلابی رو کرد و بدین ترتیب نهایت استعداد و توان خود را به معرض نمایش گذارد. سرعت تحولات در جهان آنچنان است که جا خالی دادن های مکرر را برای یانکی ها الزام آور کرده و این کار، حریف را خسته تر و کوفته تر خواهد کرد و توانش را بیشتر تحلیل خواهد برد. "خوش بخنده آنکه آرخنده کرد!"

لنین زمانی گفت: "این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه تزاری، در جایی آغاز گردد که بی نظمی فوق العاده دهشتناکی در آنجا حکم فرماست و پرتولتاریای آن از همه جا انقلابی تر است (نه در پرتوسجایای ویژه خود، بلکه به برکت شعار زنده "سال پنجم""

(منظور انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه است - حقیقت) اکنون به جرأت می توان گفت که نقاط بسیاری از جهان را این "بی نظمی فوق العاده دهشتناک" فرا گرفته است و ما شاهد آنیم که قبل از رسیدن گره گاه تاریخی آینده که فرصت های انقلابی عظیمی را فراهم خواهد آورد خلق های ستم دیده جهان یک بیک با زمین تمرین "۱۹۰۵" خود می گذارند. اگر چه در این تمرینها اغلب - به دلیل نبود رهبری کمونیستی - طبقه کارگر و طبقات و اقشار زحمتکش دیگر، فرصت آنرا نمی یابند که خشم و نفرت خود را تا "بهر سر این نظام چرکین خالی کنند، اما همین تمرینها آنچنان

طبقه کارگر همچون گذشته - و بطور مشخص همانند انقلاب ۵۷ - ناکام از میدان بسرون خواهد رفت و عرصه را برای بکه تازی بورژوازی باز خواهد گذاشت.

از کجا باید آغاز کرد

پایه های آن تضادی که بانشدیدش جامعه ما مرتباً به تکان درمی آید و طلب انقلاب می کند، در ترکیب نیروهای سیاسی و صف بندی طبقات حاکم - که با تعویض آن، این تضاد حل شود یا تخفیف یابد - بلکه اساساً در ساختار اقتصادی و اجتماعی این جامعه است. مهمترین خصلت جامعه ما که در مشخص کردن اهداف انقلاب دمکراتیک و تدوین راه انقلاب باید در نظر گرفته شود، خصلت تحت سلطگی و ناموزونی آن است.

مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ما که فوق استثنا و سیه روزی طبقه کارگر و تشدید استعمار دهقانان و خانه خرابی آنان را به بار آورده و بطور کلی جامعه را در عقب افتادگی و پیوستگی نگاهداشته، منعکس کننده رابطه بین ملل تحت سلطه و ملل مستکبر در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. اقتصادهای وابسته این کشورها مطلقاً بر مبنای نیازهای سرمایه مالی و تحت کنترل آن رشد یافته اند. این اقتصادها معجزی از جوجه تولیدی گوناگون را شامل میشوند که سرمایه مالی آنان را در یک مجموعه و با تغییر و تحولاتی بخدمت خود در آورده است. بدین ترتیب، اقتصاد جامعه بطور معوج و از هم گسسته رشد کرده و بزحمت بخش هائی را می توان یافت که در خدمت بهم و در پیوستگی با هم تکامل یافته باشند. در بخشها و نقاط معینی از کشور، نیاز سرمایه مالی رشد غول آسائی را سبب شده و در نقاط و بخش هائی دیگر، شاهد نابودی و سیر قهقرائی هستیم. صنایع بگونه ای رشد یافته اند که بدون بازار جهانی امپریالیستی حیات ندارند. نیازهای مادی روزمره نه از تولیدات کشاورزی، بلکه از قتل فروش نفت تأمین میشوند. جمعیت وسیعی از روستائیان با نابودی کشاورزی به شهرها هجوم آورده اند. زندگی شهری اساساً بدو صنایع وابسته، بدو روبرو و کراسی عظیم و کپیچ کننده اقتصادی و نظامی، توزیع مایحتاج عمومی و وارداتی و . . . شکل گرفته است. اینها فقط نمره هائی چند از این اقتصاد بیمار و وابسته است. انقلاب هیچ معنائی ندارد مگر قطع کردن بندهای حیات این اقتصاد کمبرادوری و تجدید بنای تولید اجتماعی با منطق پرولتری. این هدف انقلاب است، اما این هدف در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی چگونه منعکس می شود؟ طبقه کارگر فردای کسب قدرت سیاسی، این جامعه مریض و معوج را چگونه و با چه پشتوانه ای متحول خواهد ساخت؟ با قطع بندهای این جامعه با امپریالیسم، چگونه سازمان تولید اجتماعی را بنا خواهد نمود؟ با صنایع وابسته که طبقه کارگر در ارتباط با آن رشد یافته چه

برون آورند، خود را مطرح سازند و فرصت های تاریخی جهت شکستن حلقه زنجیر امپریالیستی را از چنگ توده ها بر بیاورند. انتخابات فیلیپین و سرنوشتی مارکوس در تعاقب آن، و بلاخره به قدرت رسیدن آکینو تنها با وجود چنین محدودیت فکری جنبش توده قابل اجرا، بود

بلندگوهای امپریالیستی وقاحت را تا بدانجا رساندند که اعلام کردند "این اولین انقلابی است که تحت رهبری آمریکا انجام می شود و اولین انقلابی است که بدون خونریزی و ضرر به تمرین رسید". اما در عین حال، در گوشه و کنار ایبراز داشتند که مشکلات اساسی فیلیپین کماکان پابرجاست و امید به تخفیف اثرات بحران اقتصادی فیلیپین نیست و تنها امتیازی که آکینو به مارکوس دارد، وجود پیشینیان توده ای است. ولی همین خوکهای آمریکائی اعتراف کرده اند که آکینو نیز نمی تواند به سرعت هوادارانش را از دست بدهد. آمریکا قبول داده که به میمنت قدرت یابی آکینو، حفاظت از پایگاه های نظامی را خود بعهده بگیرد و به همین دلیل مستشاران و سربازان بیشتری را روانه فیلیپین خواهد کرد. فرماندهان آمریکائی برای تحکیم حکومت جدید از هم اکنون دست اندر کار تحکیم و هدایت ارتش این کشور برای سرکوب امواج انقلاب و چریک - های ارتش نوین خلق می باشند.

و توقعات مردم در عرصه مبارزات توده ایست. امپریالیستها و پوزسیون های آمریکا ساخته فقط زمانی می توانند مهار جنبش توده ها را در دست گیرند که توده ها، پایه های نظام وابسته حاکم را مورد تعرض قرار ندهند و همه توجهشان به یک شخص، یک باندهی کتاتور، و یا جرات سبب محدودی از عملکرد ارتجاعی دستگاه حکومتی معطوف شده باشد. آنچه بواقع کار امپریالیستها و "نیروی سومشان" را تهی می کند، انحرافات اشاعه یافته از طریق دیگر نیروهای سیاسی پوزسیون - اعم از رفرمیست و انقلابی - در میان مردم است: انحرافات که انقلاب را در چارچوب "مبارزه ضد دیکتاتوری"، برخی تغییرات سیاسی (کنار گذاشتن حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی . . .)، یا در محدوده مبسوطه اقتصادی (بالا رفتن سطح دستمزد و دیگر خواسته های صنفی - رفاهی) تصور می سازند. آنچه در تجربه انقلاب ۵۷ ایران نیز شاهدش بودیم و نتیجه این محدودیت را شکل "انقلابی" جلوه کردن مرتجعین و رفرمیست های ضد انقلابی و در توم مانند مردم نسبت به ماهیت نیروهای تکیه زده بر موج انقلاب دیدیم. ناآگاهی توده ها با محدود کردن افکار مردم توسط سوم اکونو - میستی و رفرمیستی همان زمینه مساعدی است که قارچ های "نیروی سومی" می توانند از آن سر

توده ماراباغنی ترین دروس آبدیده می کند و زمین را برای تولد عنصر آگاهی کمونیستی - در ابعاد کاملش - یک حزب کمونیست مسلح به مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون - آماده می کند که در فرصت انقلابی دیگر امکان آنرا خواهند یافت که تمام خشم و نفرت خود را بر سر سیستم موجود فروویزند. چرا که آگاهانه تر پس به عرصه مبارزه خواهند گذارد، از سختی راه نخواهند ترسید، از طولانی بودن آن بیم بدل راه نخواهند داد، و برای آنکه کار را یک شبه تمام کنند بدنبال ساده ترین و قابل دسترس ترین راه (یعنی تبعیت از بورژوازی) روان نخواهند شد، بلکه مبارزه را تا انهدام آخرین خشت این نظام کهنه امپریالیستی و برقراری حکومت دمکراتیک نوین خلق و سوسیالیسم برای هدف غائی کمونیسم، تحت رهبری حزب کمونیست به پیش خواهند برد. در همین تشرینهاست که همه نیروهای سیاسی محک می خورند و ماهیتشان روشنتر می شود و رهبران واقعی پرولتاریا و "رفقای نیمه راه" و مترزلین - علیرغم اینکه چه نامی برخورد گذارده باشند - شناخته میشوند. بعلاوه ویژگی بحران جهانگیر کنونی آن است که خرده اختلافات میان برنامه نحوه ارائه خطوط بورژوازی و عملکرد افاشار مختلف بورژوازی را کم عمقتر کرده و به همان نسبت صفوف پرولتاریا و ستمدیدگان جهان را فشرده تر می سازد. پس، ماهیت طبقاتی واقعی هر نیروی - علیرغم اینکه چه نامی برخورد گذارد - سریعتر روشن می شود. این مسئله برای امپریالیسم و طبقات بورژوازی، امر فریب و تحمیق توده ها را مشکل می کند. چرا که بقول لنین اوضاع بگونه ایست که دیگر "سختی می توان میان مرتجع ترین سلطنت ها و دمکراتیک ترین جمهوریها تمایزی دید." اوضاع بگونه ایست که امپریا - لیس آمریکا نخواهد توانست برای مدت طولانی راه تحمیق و فریب را در پیش گیرد و بالاچار حکومت "دمکراتیک" آکینو شمشیر سرکوبش را از نیام خواهد کشید و همینطور نیروهای مدعی انقلاب نیز درجه پیگیری یا بی ثباتی خود را روشنتر از پیش بنمایش خواهند گذارد. انقلاب در فیلبیپین تعمیق خواهد یافت.

چه کسانی برای کارگردان

کلاهدار هورامی کشند

امپریالیسم آمریکانامیشنامه، خود را اجرا کرد - نامیشنامه ای که دو سال کهنه کارترین استراتژیستهای بروی آن کار کردند، اما با این اوصاف نتوانستند از سقوط دیکتاتور دیرینه خودمانعت بعمل آورند. هر آنگاه که فریب ظاهر قضیه را بخوریم و محتوایشای هوجیکریهای تبلیغاتی امپریالیسم شویم، فقط می توانیم حرف پاسور است ما و مشاطه گران امپریالیسم را باور کنیم، کسانی که بعناوین مختلف در مورد جان سختی و قدرت سرمایه، بخصوص اینروزها در مورد "قدرت دم سازی با محیط" که گوئی در سرمایه داری پیدا

خواهد کرد؟ با جمعیت اضافه درون شهرها چه برخوردی خواهد داشت؟ با بوروکراسی عظیم شهرها که در نتیجه نیازهای امپریالیسم شکل گرفته چه معامله ای خواهد نمود؟ آیا مشکل طبقه کارگر در راه گرفتن قدرت سیاسی و حفظ آن فقط ارتش های خونخوار مرتجعین و امپریا - لیستها هستند؟

غرض از طرح این سؤالات فقط تأکید بر عمق مسئله انقلاب است و اینکه جامعه ما با هر "انقلابی"، متحول و انقلابی نخواهد شد. طرح سؤالات فوق بدان معنا نیست که پرولتاریا چنین تجربه ای را تا بحال از سر نگذرانده و جوابی برای آنها نیافته است، بالعکس، پیرو - لتاریا پیش از این، جوامعی اینچنینی - اگر چه با پیچیدگی هائی کمتر - را متحول کرده و اکنون نیز با اتکاء به همان تجارب باید شناخت و توانائی بیشتری در اینکار بدست آورد. برای پرولتاریای آگاه روشن است که مناسبات حاکم بر جامعه ایران در ارتباط لاینفک با سیستم سرمایه بین المللی امپریالیستی شکل گرفته و بنابراین انقلاب هیچ معنائی کمتر از این قطع رابطه نخواهد داشت. هرگونه تکامل مستقلانه، موزون و انقلابی منوط به این گسست است، گسستی عمیق، نه صوری: یعنی نابود کردن و محو مناسبات کمپرادوری حاکم و مناسبات نیمه فئودالی موجود که بطور کلی در مجموعه ای بنام مناسبات امپریالیستی تجمع یافته اند. این قطع رابطه نیازمند دست زدن به عمیقترین و همه جانبه ترین تحولات در مناسبات تولیدی و اجتماعی و افکار توده های مردم است. در طول تاریخ، طبقات غیر پرور - لتاری به تجربه نشان داده اند که اگر قدرت را بکف گیرند، بر مبنای منافع اساسی و محدودیت های تاریخی شان از چنین قطع رابطه ای عاجز مانده و دیر یا زود به حافظان آن بدل میشوند. این ها از نظر اقتصادی، افکار و عقاید بطور کم و زیاد دارای بندهائی با مناسبات تولیدی و اجتماعی کمپرادور و نیمه فئودالی بوده و دارای موجودیت مستقلی نیستند. این فقط طبقه کارگر آگاه و مسلح به علم رهائی بشریت است که می تواند چنین گسستی را بنجام رساند.

اما برای پرولتاریا متحول کردن جامعه - که پیروسی است - بس سخت و پیچیده و طولانی است - باید با اتکاء به شناخت از قانونمندی های جامعه، و اتحاد روش هائی صحیح و علمی انجام یابد. مسلماً "طبقه کارگر قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت خود نمی تواند جامعه را قطعاً" و بطور نهائی از زیر یوغ مناسبات خفقان آور حاکم رها کند، اما در عین حال، پیروسی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید در بر گیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و برانجام رساندن تحولات آتی انقلابی جامعه باشد. تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیقترین و پرتب و تناب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان را در بر گیرد. در جامعه ما پرولتاریای آگاه میتواند از همان مراحل اولیه فعالیتش و با نیروی کم بادست زدن به عالیترین شکل مبارزه انقلابی - یعنی جنگ مسلحانه - در نقطه ای مساعد از کشور این نوع بسیج و تدارک را آغاز کند. در این پیروسی، کمونیستها باید توده های مردم را، بر پایه اوضاع عینی، به جنگ علیه طبقات حاکم برانگیخته و مناطقی را از لوث وجود مر - تجعین پاک کرده، قدرت سیاسی انقلابی را برقرار کنند. باید با اتکاء به قدرت سیاسی انقلابی و انرژی و خلاقیت توده ها شروع به درهم شکستن مناسبات کهن حاکم و بنای سازمان تولید اجتماعی بر منطقی نوین کنند، و از این نقاط بنیادین پایگاه واقعی خود برای گسترش جنگ این جامعه نوین (مناطق سرخ) با جامعه کهر استفاده نمایند. بنابراین وظیفه مرکزی پرولتاریا

شده - داد سخن می دهند. اینها در "دماز کردن" خلقهای ستم دیده با نظم فعلی امور و کوشش برای تحمیق مردم، دستیار امپریالیسم هستند. بسیاری از این منفعلان با علم شدن استراتژی "نیروی سوم" آمریکا دوباره فعال گشته اند، و مرتب در گوش مردم می خوانند: "دیدید آمریکا در فیلبیپین چه کرد؟" و در دل می گویند: "تساز شستش!" "دیدید چه ساده و آسان بحرانش را بر طرف کرد و خودش هم قهرمان انقلاب شد؟ مثل اینکه آمریکا بالاخره فهمیده که حمایت از دیکتاتور ها بحالتش مضربوده و دریافته که طرف چه کسی را باید بگیرد. با چنین قدرتی نمیتوان سرشاخ شد. بهتر است به همین استراتژی نوین کردن بگذاریم تا حداقل بتوانیم یک نیروی معتدل بسر کار آوریم. پس بیاید کاری کنیم که بهترین هاب عنوان نیروی سوم انتخاب شوند." این عده، از مانور آمریکا در فیلبیپین برای

آن سودمی جویند که حتی تجربه انقلاب ۵۷ را از ذهن مردم پاک کنند. تجربه ۵۷ حداقل یک درس برای مردم داشت و آنهم اینکه چگونه بسیل خروشان انقلابی خودمی توانند گذارترین قدرت های غارتگر جهانی و دیکتاتورهای "چاردا ن" امپریالیستهارا آچمز کنند. تازه این در شرایطی بود که بدلیل نبود آگاهی عمیق انقلابی و رهبری کمونیستی در رأس جنبش، حتی یکسدم نیروی انقلابی توده ها م آزاد نگشته بود. معذالک انقلاب ایران آنچنان تکان دهنده بود که به هنگام فرارسیدن بحران فیلبیپین، خو که های آمریکائی بعد از گذشت هفت سال هنوز از خود می پرسند: "آیا ایران دیگری در راه است؟" و مربرتنشان راست می شود. در عرض، پاسیویستهای جنبش ایران وقاحت را بجائی می رسانند که کاسه داغتر از آتش شده و یکسره توان انقلاب توده ای ۵۷ و تأثیرات ناشی از آن را نفسی

مانور امپریالیسم آمریکا در فیلیپین به کهنه لیبرال های خودمان هم "دل شیر" داد. آنها که سالها عکس مصدق و کندی را روی میز کارشان می گذاشتند و بدنبال بی آبرویی آمریکا و شکست های متعددش از خلقهای تحت ستیم - شکستی که از ویته نام شروع شد و تأثیراتش را در ایران نیز بجای گذاشت - بود که عکس کندی را به صندوقخانه ها سپردند، سالها بعد بنا سر کار آمدن کارتر و دکترین حقوق بشرش، باز هم فیلیشان یادهندوستان کرد ولی سیروقایع در ایران بگونه ای بود که سینه زدن در پشت علم کارتر برایشان ممکن نگردید. با وقوع تحولات اخیر، لیبرال ها دوباره فرصت را غنیمت شمرده و اینبار با "واقع بینی" مطرح می کنند: "ما که حریف آمریکائی شویم، پس بهتر است بسه سیاست جدیدش که واقعا "دمکراتیک است" کردن بگذاریم". طنز تاریخ شگفت انگیز است شاید اینبار عکس ریگان را کنار مصدق قرار دهند از قضای روزگار، حوادث چنان تکوین یافته اند که ریگان، ششول بندی که بمثابه راست ترین تبلور و مظهر بورژوازی آمریکا بصحنه آمد، اینک "ناجی دمکرات" ملل تحت ستم از زنجیر بدیکتاتورهای خود ساخته، و از جنگال شوری شده است. همانها که در جدال انتخاباتی ریگان و کارتر نفس را در سینه حبس کرده بودند تا مبادا بیرون آمدن نقشان موجب پیروزی ریگان شود، اکنون نیش هایشان تا بنا گوش باز شده و یک سؤال مثل خوره مغزشان را میخورد "نیروی سوم" آمریکاداران کیست؟ مجاهدین، جبهه ملی، نهضت آزادی، ...

رفرم یا انقلاب؟

لنین زمانی گفت که "رفرم ها یا وعده های رفرم وقتی مطرح می شوند که خیال تخفیف ناآرامی مردم را داشته باشند". امروزه امپریال- لیستها برای تخفیف این ناآرامیها می دانند که در عین داشتن چماق سرکوب، نان شیرینی هم باید تعارف کنند. اما محدودیت هایشان آنقدر وسیع و آزادبهایشان آنقدر محدود است که یا مجبورند فقط وعده شیرینی بدهند (مانند آفریقا جنوبی) و یا بعنوان شیرینی، چوب شور تعارف کنند (نظیر فیلیپین).

اوضاع و احوال کنونی جهان و تمام شعبه بازی های آمریکادریلیپین بردونکنه اساسی تأکیدی کند: یکم، سیستم جهانی امپریالیستی (هر دو بلوک غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوری) در ضعیف ترین دوره های خود بسر می برد و بیش از هر زمان دیگر در تاریخ خود مستعد درم شکستن می باشد. دوم، آنچه که در جهان امروز بهیچوجه کم نیست، مبارزه و شرایط عینی مساعد برای انقلاب است. اما این سیستم فقط با عملی آگاهانه نابود خواهد شد و اگر چه حکم مرگ آن صادر شده اما تا زمانی که کسی برای اجرای این حکم پاسبیدان نگذارد، این نظام کماکان پابر

عبارت است از برانگیختن توده ها، برپائی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی. این تنها راه پیشبرد تدارک همه جانبه کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی و ساختمان جامعه دمکراتیک نوین بمثابه کامی در راه ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم است.

عرصه پر آشوب مبارزه طبقاتی و مسئله استقلال پرولتاریا

شکل گیری معوج و از هم گسیخته و تبعی جامعه، نه تنها مشکلاتی جدی را در راه متحول کردنش بوجود می آورد، بلکه عرصه درگیری های طبقاتی را پر آشوب می کند. در اینگونه جوامع ملغمه ای از نیروها و طبقات گوناگون با انگیزه های گوناگون وارد صحنه درگیریهایی می شوند و مبارزه طبقاتی را پیچیده ترمی سازند. اوضاع در جوامعی نظیر ایران بگونه ایست که حتی در مقاطعی نیروهای انقلابی، میانه، و مرتجع بظاهر در یک صف قرار می گیرند. حضور نیروهای سیاسی گوناگون با ترکیب های طبقاتی مختلف در صحنه مبارزه برای سرنگونی شاه، دوران متعاقب سقوط شاه، و هم امروز در عرصه مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی نمونه های خوبی از این دست می باشند. شرکت فعال نیروهای مرتجع اسلامی در صف اپوزیسیون رژیم سلطنتی پدیده جدیدی در تاریخ انقلاب ایران نبود. خیزشهای مردم ایران در قیل نیز شاهد فعالیت این پدیده برای کسب قدرت یا مشارکت در آن بوده، و در قدمت چنین جریاناتی همان بس که حتی لنین در "پیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی" سال ۱۹۲۰ "لزوم مبارزه با پایان اسلام و گرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزاد بیخش علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خانها، زمینداران، و ملایان و امثالهم درم آمیزند" متذکر شده است.

پایه مادی چنین صحنه پر آشوبی از مبارزه طبقاتی و ظهور پدیده های مرتجع در میدان مبارزه علیه دارودسته های مرتجع حاکم را بطور عام می باید در خصلت تحت سلطگی و معرج اقتصاد ایرا جست، اما این امر بطور خاص در دوره اخیر، نشئت گرفته از تغییرات مهمی است که توسط امپریالیسم و بدنبال نیازهای گسترش سرمایه مالی پس از جنگ جهانی دوم بوقوع پیوسته است - تغییراتی که با پیاده کردن طرح "انقلاب سفید" در ساختار اقتصادی و سیاسی ایران بوجود آمد، تغییراتی که در مناسبات تولیدی با وجود حفظ پاره ای مناسبات نیمه فئودالی، بسیاری از آثار مستحیل ساخت و بخش اعظم اقتصاد و ثروت و قدرت را در دست یک بانده بوروکرات وابسته به امپریالیسم متمرکز ساخت. بطوریکه باند پهلوی نه تنها برای اکثریت عظیم توده ها، سلطه اعمال می کرد بلکه اقشار بسیاری از طبقات فئودال و کمپرادورهای بخش خصوصی را از قدرت حذف کرده و با قدرتشان را محدود ساخت. محدود کردن قدرت و تأویته دستگاه روحانیت نیز از این جمله بود. اما علیرغم بیسابقه نبودن ظهور جریانات ارتجاعی در صفوف اپوزیسیون، باید گفت که بقدرت رسیدن آنها - مشخصاً در تجربه ۱۲۵۷ واقع ای تازه بحساب می آمد. این نیروها اگر چه قبل از بقدرت رسیدن، هدف و آماج فوری انقلاب محسوب نمی شدند، اما همانطور که بعداً در عمل آشکار شد، بهیچوجه کمتر از رژیم شاه سد راه انقلاب نبودند. بنابراین خصلت جامعه و در متن از هم گسیختگی سیستم امپریالیستی و تشدید تضادهای درونیش عجیب نیست که در صورت عدم قدرت و ابتکار عمل طبقه کارگر و حزبش، یک دسته از نیروهای مرتجع در رأس یک قیام توده ای سراسری قرار

می کنند. آنها "واقع بین" بودن را موعظه میکنند، "تتهاذره ای واقع بینی انقلابی کافیت تا صف بیسابقه آمریکا را در پس شعبده بازیهای یانکی در فیلیپین ببینیم. دست نبرد به سرکوب قهرآمیز جنبش از جانب آمریکا، نه از موضع قدرت که از ضعفش بود. کافیت به اظهارات خودشان که از طریق رادیو و نشریاتشان علنی گشته، توجه شود. بحث یانکی ها این بوده: بهیچ وجه در موقعیتی قرار نداریم که دست به سرکوب بزنیم زیرا موج ضدمارکوسی سربا" به مسوج ضدمریکائی تبدیل شده و نه تنها پایگاه های ما را با خطر خواهد افکند، بلکه کشور را نیز بزیسر سلطه کمونیستها خواهد کشاند. و اگر بحسبان انقلابی فیلیپین ما را وادار به دخالت نظامی کند، تمام محاسبات استراتژیک و سیاسی بین - المللی مان بهم خواهد ریخت.

نمایشنامه آمریکائی حتی در بین آن دسته

از "مبارزان" سابق جنبش ایران که در مواجهه با بادهای ناملایم انقلاب و در رویارویی با این واقعیت که "انقلاب مجلس میهمانی نیست"، روح و افکار خود را به نظام کهنه فروخته و فعلاً نشسته شیره امپریالیستی هستند نیز طرفدارانی پیدا کرده و جمله "آمریکابهار از شوری است" از ناحیه ایشان بسیار بکوش می رسد. عده ای نیز هستند که از صف هواداران تر "تبهکار کوچکتر" (منظور شوری است) بصف "تبهکار دمکرات تر" (آمریکا) پیوسته اند. بهر حال اینها می توانند به مرادوات "شرافتمندان" خود با هر دو تبهکار ادا مده دهند و پس از امتحان، هر کدام را که خواستند انتخاب کنند. پشه های حقیر لجنزارهای مختلف بایکدیگر تفاوت کیفی ندارند - اینان را از زانی همان لجنزارها با آنگاه که تمام مرداب ها با نیروی انقلاب خشک شوند، پشه ها نیز خواهند مرد.

جا خواهد ماند. اجرای چنین حکمی فقط از عهد طبع کارگزارگامی برمی آید که تحت رهبری حزب کمونیست به آگاه ساختن و متحد کردن مردم، به برپائی جنگ انقلابی توده های تحت ستم جهت سرنگونی این سیستم بپردازد. فقط آن کارگری را آگاه و آن حزبی را کمونیست می توان نامید که مسلح به علم و آیدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دور باشد.

چگونه يك فرصت تاریخی

از دست می رود

در طول مدت انتقال قدرت به نوکسران نوین در فیلیپین، ترس تمام وجودیانی که با آنها گرفته بود. آنها از این می ترسیدند که جهشی در انرژی انقلابی توده مردم حاصل شده، امواج توده های خشکین خیابانها را بر کرده، تمام پادگان ها بشان را این سیلاب در نوردد و پایگاه های آمریکائی در تهر رس نفرت انقلابی مردم قرار گیرد. آمریکائیها خوب می دانستند که فقط يك جرقه کافیت تاب این حریرق دامن زند، فقط يك تلنگرمی تواند بیند ها ئسی را که با دقت بدو افکار افشاری از مردم پیچیده اند، ازم بگسلد. آنها خوب می دانستند که با زوان توده ها آنقدر توان دارد که غل و زنجیر افکار فرمیستی را در هم شکند و تنها تحریکی کافیت که این با زوان ازم باز شده وزندان را فروریزد. آنها از وجود نیروی مهیب و خارق - العاده ای که در میان مردم ستم دیده همچون غولی نهفته است آگاه بودند و همه نکرانشان از آن بود که تکانی دیگر، توسط دستانی دیگر، این غول خفته را بیدار کند و بالقوه رابه بالفعل بدل سازد. بازی انتخاباتی آنها برای تخفیف بخشیدن به این بحران انقلابی که بطور خاص مسئله بحران قدرت سیاسی را در مقابلش لسان قرار داده فقط در غیبت چنین کاتالیزور و

جرقه ای می توانست بطور کوتاه مدت اثر بخش بوده و وقت بسیار کوتاهی را برایشان خریداری کند. آنها از روی تجارب خود و بشکلی پرگما - تیستی حداقل احساس کرده اند: یا بر خسی حوادث خود بخودی می توانند نقش این جرقه و کاتالیزور را بازی کند، یا یک نیروی آگاه انقلابی می تواند ایتکار آن را بدست گیرد (نیروئی که جسارت کافی برای رسانیدن مبارزه طبقاتی به عمیقترین نقطه ممکن در هر زمان معین راداشته باشد).

این واقعیتی است که اگر توده هادر نتیجه وقوع برخی احتمالات به خیابانها می ریختند و بساط انتخابات را بهم می زدند و سیلاب از کنترل خارج شده بطرف پایگاههای آمریکائی سرازیر می شد، آکینو و دارودسته دلک اومجبور بودند در مقابل آن بایستند که نتیجتاً "در میان مردم سرعت افشاء و طردمی شدند. در چنین حالتی، آمریکای "دمکرات" و "ضدمارکوس" چاره ای نداشت جز دست یازیدن به "دفاع مسلحانه

گرفته و ترکیب نیروهای حاکم بر سیستم را سرنگون کرده و خود با اشکال متفاوتی برجای آنها بنشینند. این امر بخصوص امروزه امکانپذیر است زیرا تضادهای دویلوک امپریالیستی و بحران سیستم جهانی بطور کلی حدت یافته و بحرانهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه مکرراً، یکی پس از دیگری فرامی رسند، و آنها دارای محدودیتهای بسیاری در راه حفظ حکومتهای وابسته بشکل گذشته و بهر قیمتی هستند. در این میان، برخی نیروهای خرده بورژوازم میتوانند بر اثر شکاف در سیستم، با سوار شدن بر خیزشهای توده ای و تحت حمایت یکی از امپریالیستها، بقدرت برسند و به کمپرادورهای نوینی در خدمت امپریالیستی دیگر بدل گردند (قدرت یابی ساندینیست هادر نیکارا گروه نمونه ای از این مورد است). نقطه مشترک تمام اینگونه نیروهای غیر پرولتری در صف مخالفین هیئت حاکمه آنست که انقلاب را در ذهن مردم تاحد سرنگون کردن دارودسته حاکم پیشین و جایگزینی آن با خود، تنزل می دهند

امروز نیز نگاهي بصف رنگارنگ و ناهمگون مخالفین رژیم خینی نشان می دهد که صرف مخالفت بسیاری از گروه ها و احزاب اپوزیسیون با هدف فی الفروپیکان انقلاب (یعنی هیئت حاکمه کنونی) بمعنای آن نیست که آنها بانظام موجود، با مناسبات تولیدی و اجتماعی، و ستم و استعمار حاکم برجای خود متحده اند. خواهان انقلابند. پرولتاریای آگاه باید برای پایه اجتماعی خود متحداناش (دهقانان ستم دیده خرده بورژوازی تبه بدست شهری) روشن کند که تضاد تمامی اقشار و طبقات مرتجع، بورژوا و نمایندگان سیاسی آنان (سلطنت طلبان، نهضت آزادی، مجاهدین، و ریزیزونیستها) طرفدار سوسیال امپریالیسم شوروی) با رژیم جمهوری اسلامی در چارچوب همین نظام قرار دارد و بقدرت رسیدن اینها بمعنسی ادامه سیستم ستم و استعمار وسیع روزی و نکبت خواهد بود. بنابراین نمیتوان و نباید حمله مسئله انقلاب را ساده لوحانه مساوی با سرنگونی رژیم خینی قرار داد، همانطور که به تجربه دیدیم این مهم مساوی با سرنگونی رژیم شاه نیز نبود. اگر چه برای پیشبرد امر انقلاب باید سرنگونی هیئت حاکمه ارتجاعی را هدف فوری قرار داد، اما پرولتاریا باید این کار را بطور پیش برد که منافع استراتژیک خود را حفظ کرده و به پیشرفتهائی مطلوب در راه متحقق ساختن اهداف خود دست یابد. پرولتاریای آگاه باید توده کارگران و دیگر زحمتکشان را به این امر آگاه کند که سرنگونی جمهوری اسلامی فقط گامی است بجلودر پیرو س مبارزه ای سخت و طولانی، و پیچیده برای برانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین - پیرو س ای که از دل عالیترین شکل مبارزه طبقاتی و پراتهاب ترین بسیج انقلابی توده ها، یعنی مبارزه در ازم مدت مسلحانه و جنگ خلق گذر خواهد کرد. پرولتاریای آگاه باید به مردم نشان دهد که دستیابی به منافع و تحقق آرمانهایشان جز از طریق مبارزه با سیستم امپریالیستی میسر نخواهد بود و امپریالیسم هم پدیده ای خارجی و میولائی در پشت کوه قاف نیست، برای جامعه ما امپریالیسم یک پدیده داخلیست - امپریالیسم همین مناسبات ستم و استعمار حاکم است، در میدان مبارزه طبقاتی، برای نیروی پرولتری رقابت با آلترناتیوهای دیگر قدرت کار آسانی نخواهد بود، بخصوص آنکه اغتشاش و هرج و مرج در این معرکه بزاحتی توده های مردم

بدنبال آن بود که انتقال قدرت با کمترین درگیری و "تحریکات" صورت گیرد و جناح مخالف مارکوس از هر نوع افتراقی بپرهیزد (در واقع طبق دستوریانی که ما بود که آکینو و معاونان او با وجود اختلافات درونی، با یکدیگر متحد شدند).

"ارتش نوین خلق"

اما فاکتور بسیار مهم دیگری که در محاسبات امپریالیسم آمریکادر نظر گرفته می شد و کماکان می شود، ارتش نوین خلق تحت رهبری حزب کمونیست فیلیپین است. این حزب که در سال ۱۹۶۸ تشکیل شد، موفق شده با بره انداختن جنگ رهائیبخش در فیلیپین، پایگاه توده ای وسیعی در بین دهقانان کسب کرده و تعداد جنگجویان خود را امروزه بیش از ۱۵ هزار نفر برساند و در سراسر فیلیپین مناطق نفوذ و عملیاتی بوجود آورد. ارتش نوین خلق سالهاست که نبرد مسلحانه را علیه

از دمکراسی "در مقابل مردم" در تمام مسدود انتخابات آمریکائی هادر پایگاههایشان در حالت آماده باش برمی بردند و طبق اعتراف خود آنها در صورت تعرض و تهدید توده ای علیه پایگاهها امکان تخلیه صدهزار آمریکائی وجود نداشت از طرف دیگر، این احتمال دهشتناک نیز برای آمریکا موجود بود که با عمیقتر شدن شکاف درون هیئت حاکمه - بشکل پافشاری مارکوس و دارودسته اش بر ادامه حکومت - برانبار خشم مردم آتشی افکنده شود و فرصتهای مساعدی برای تولد و رشد نیروهای انقلابی و کمونیستی فراهم کند، یا اینکه در پیچه های نفوذ بیشتری را برای رخنه رقیب سوسیال امپریالیستی بسازد نماید. برای جلوگیری از وقوع این احتمالات آمریکائتصمیم گرفت که بندهایش را بان نیروهای میانه رو محکم کند و عده ای از اینان را نیز (شخصیت های لیبرال که چهره های شناخته شده و معروفی نیستند) در حکومت آینده جای دهد. بنابراین در پیرو س انتقال قدرت، آمریکاشدیدا

و بدین ترتیب درعلاقه مردم نسبت به راه چاره انتخاباتی بی‌تقصیر نبود. از زاویه عملی حتی یک صندوق انتخابات هم موردتهاجم نیروهای ارتش نوین خلق قرار نگرفت.

آنچه در مبارزه مسلحانه ارتش نوین خلق بسیار برجسته است آنکه حتی یکبار هم پایگاه های آمریکائی را مورد حمله قرار نداده اند. طبق گفته مقامات پایگاه در طول چند سال گذشته یک توافق غیر رسمی بین ارتش نوین خلق و پایگاه ها بوده که طبق آن تا زمانیکه مراکز نیروهای آمریکائی به ارتش فیلیپین در سرکوب ارتش نوین خلق یاری نرسانند آنها هم به پایگاهها کاری نخواهند داشت. اگر چه گفته فوق از قول مقامات امپریالیستی است اما پراتیک ارتش نوین خلق قبول ادعای فوق را تقریباً می‌کند. ضربات چریکهای ارتش نوین خلق بر پایگاه های آمریکائی شاید آنها را محو و نابود نمی‌کند، اما مسیله انقلابی در راه سیلاب خشم زده می‌گشود و مانع به هر زرفتن این سنیبل بنیان کن در خندق هائی رفرمیستی می‌شده امپریالیستها بدور نظام وابسته حاکم حفر کرده اند.

حزب کمونیست فیلیپین پروسه اسارت مردم در توهمات رفرمیستی را نظاره کرد، حال آنکه بهترین فرصتها برای ممانعت از اسارت زده های آنها را کردن آنها وجود داشت. بهترین شرایط برای زدن جرقه حریق حتی در شهرهای فیلیپین موجود بود و حزب می‌توانست باتوجه ای وسیع و ارتشی قدرتمند و تجاری گرانبهار حتی جرقه های قیام در شهرها را بزند، تا انرژی و پتانسیل انقلابی مردم را بعداً کثرت‌ساخته، مبارزه طبقاتی را عمیقتر کرده، توده ها را در کوره تجارب و مبارزه انقلابی عیق آبدیده سازد، و مضاف بر این، نیروهای دشمن را دچار تلاشی کرده و شرایط مساعدی را برای پیشرفت جهش و ارتش خلق و ایجاد مناطق آزاد شده وسیع بوجود آورد.

اوضاع انقلابی فیلیپین، روحیات انقلابی مردم و همچنین اوضاع جهانی نیز برای انجام چنین تعرضی کاملاً آماده بود و هست. تشدید تضادهای امپریالیستی هر دو بلوک را عاجز از پیش رفتن برای تحکیم سلطه خود می‌کند. کارکرد تضادهای سیستم وحدت یابی این تضادها، اکثر عوامل عینی را بنفع عنصر انقلابی و بضرر امپریالیستها و مرجعین آرایش داده است. بطوریکه یک ملت کوچک و بظاهراتوان در مقابل امپریالیستها، یک نیروی کوچک انقلابی مسلح به سلاح های ابتدائی که بظاهر در مقابل پایگاههای غول پیکر آمریکائی ناتوان است در این اوضاع و شرایط می‌تواند "ارابه چرکین و خونین" امپریالیستی را بر سر یکی از تندپیچ هائی که تاریخ مکرراً در برابر این ارابه قرار می‌دهد، واژگون سازد. اما آنچه تاکنون از مواضع و عملکرد حزب کمونیست فیلیپین روشن گشته آن است که قادر به درک این شرایط نیست و شاید ترجیح می‌دهد "راحت ترین راه" یعنی

را در توهم و کجی فرومی برد. برای بیرون کشیدن توده ها از این توهم و برای جلوگیری از نفوذ بیشتر توهمات، پرولتاریا باید زمینه استواری را برای برافراشتن پرچم سرخ فراهم سازد. پرولتاریای آگاه نه تنها باید در مورد ماهیت نمایندگان سیاسی طبقات بیگانه - در هر رنگ و لباس - بی‌محابا افشاگری کند، و مرتباً با اشاعه سیاست های کمونیستی به ارتقاء سطح آگاهی پایگاه اجتماعی خود و متحدانش بپردازد، بلکه می‌باید با برپا کردن مناطقی پایگاهی - هر چند محدود ولی سرخ - امر آگاهگری سیاسی را بسطح کیفیتاً عالیتری برساند، چرا که وجود منطقه سرخ قاطعترین افشاگر چهره زرد رقبای طبقه کارگر خواهد بود.

اعوجاج و وابستگی جامعه، خود زمینه ساز فرصت های انقلابی است

اگر تکامل تاریخی جامعه ما اینگونه بوده که پروسه انقلاب و قطع حیات جامعه از منطق امپریالیستی را بسیار پیچیده ساخته است، اما خود این سیستم طریق معین سرنگون ساختنش را نیز ارائه می‌دهد و در عین پیچیدگی فرصتهای مهمی را در مقابل پرولتاریا می‌نهد که با سودجستن از آن بتوانند این پروسه را بر انجام رسانند. بعکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری که عموماً اوضاع عینی در مقاطع تاریخی خاصی برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بمثابه شکل عالیتر مبارزه سیاسی انقلابی، پخته و آماده می‌شود، در کشورهای تحت سلطه بدلیل شکل تکامل تاریخیشان امکان دست زدن به این تیرد بعنوان شکل اصلی مبارزه انقلابی مدتها قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم می‌آید. اگر چه این امکان بطور ثابت و یکسان و موزون برای سراسر کشور پیش نمی‌آید، اما همین خصلت معوج جامعه موجب می‌شود که اغلب اوقات شرایط عینی کافی برای شروع مبارزه مسلحانه از یک یا چند گوشه مهیا باشد. عامل بسیار مهم در وجود چنین امکانی، انعکاس هرگونه جزومدی از سرمایه داری جهانی، باشدت و سرعت، در جامعه تحت سلطه است که متناوباً پایه های سلطه هیئت حاکمه این کشورها را بلرزه درمی‌آورد.

همه این واقعیات عینی، طی کردن پروسه جنگ خلق و کسب ذره ذره قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را ممکن و الزام آوری سازد. بعبارت دیگر، پروسه تدارک طبقه کارگر برای افزایش ظرفیت کمی و کیفی اش و آماده شدن برای کسب سراسری قدرت سیاسی و حفظ آن از درون مبارزه مسلحانه طولانی گذرمی‌کند. بی‌توجهی به این قانونمندی و مشخص نکردن و یکار بستن این شکل ویژه پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر در ایران منجر به آن خواهد شد که طبقه کارگر هرگز آمادگی لازم را برای حاکمیت بدست نیاورد.

اصول اساسی جنگ انقلابی

خصوصیات جامعه ایران برای پرولتاریای آگاه امکان آفران می‌آورد که در ابتدا با نیروی کم مبارزه سیاسی خود با طبقات حاکم رابه عالیترین شکل شروع کند. پرولتار - یای آگاه می‌تواند ابتدائاً بشکل جنگ پارتیزانی و از مساعدترین مناطق این فعالیت خود

براستی که هیچ چیز چشمگیرتر و تأسف بارتر از آن نبود که حزب کمونیست با وجود آنکه فرصت هائی طلایی برای نقش برآب کردن ترغندهای آمریکا - از همان دو سال پیش - در اختیار داشت و می‌توانست مردم را از پیوستن گرفتن راه چاره هائی امپریالیستی دورنگناه دارد، اما در این کار تلاشی بسیار اندک نمود یا اصلاً تلاش نکرد. موضع حزب در مقابل آکینوی نوکرسفت همیشه در پرده، بیادرمحدوده انتقادات سبک کاری و فرعی ماند و او هرگز بمثابه یک عنصر مرتجع و نوکر آمریکا افشاء نشد.

حزب کمونیست فیلیپین در مقابل انتخابات موضع پاسیو اختیار کرده و به تحریم آن اکتفا کرد. حزب از افشای کل نظام حاکم و نمایندگان گوناگونش، منجمله اکتینووبانودی اجتناب ورزید، و براه انداختن کارزار آنها - جمعی علیه انتخابات و اعلام اینکه "این آزادی انتخابات فقط آزادی انتخاب بیسن استمارگران و استمارکاران خوداست" - سرباز زد

حکومت کمپرادور به پیش می‌برد، به همین خاطر به فاکتور تهدید کننده مهمی برای موقعیت آمریکا و طبقات کمپرادور - فئودال تبدیل گشته است. پس از انجام انتقال قدرت، فوری ترین برنامه امپریالیسم آمریکا عبارت است از: تربیت ارتش فیلیپین برای مقابله با ارتش نوین خلق و تحکیم استحکامات پایگاه های نظامی در مقابل ضربات احتمالی حزب کمونیست فیلیپین.

امپریالیستهای آمریکائی اگر چه احتمال کسب قدرت سیاسی توسط ارتش نوین خلق را در این مقطع زمانی نمی‌دادند، اما هراس از این داشتند که حزب کمونیست فیلیپین با طرح و نقشه ای انقلابی و جسورانه تمام زحمات دو ساله آنها را بر باد داده و حداکثر استفاده را از اوضاع انقلابی موجود بکند. آنها بخصوص از این وحشت داشتند که این حزب نقش کاتالیزوری را بازی کند که با برهم زدن نقشه های آمریکائی، جامعه را هر چه قطعی تر سازد.

فشار برای شرکت در قدرت سیاسی را در پیش کرد. فردی که ادعای کنديكي از رهبران حزب است و پس از ۹ سال از زندان آزاد شده در مصاحبه ای از آن گلايه كرد كه در این حکومت هیچ کارگروهمقانی بچشم نمی خورد! البته از نظر ما، این امر نه موجب گلايه بلکه موجب بسی خوشوقتی است که کورازان دلقک نتوانسته است کارگر یا دهقانی را آنقدر تحقیق کند که بشرکت در حکومت کمپادوری موجودتن دهد و دعانش را برای منافع استثمارگران بکاراندازد. حزب می بایست با صراحت به مردم اعلام کند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه قهر و وصول به رهائی از چنگال امپریالیسم و بدبختی و نکبت موجود، میسر می گردد و نه قبول چهره ای نوین از ارتجاع یا حتی تقسیم قدرت با کمپادورها و امپریالیستها. برای کمونیستها بیرون آوردن مردم و افکار انقلابیشان از چنگال توهمات رفرمیستی و مذهبی امری حیاتی است والا بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی آن امکان ناپذیر خواهد گشت. وظیفه مرکزی کمونیستها، برانگیختن توده و سازمان دادن برای واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه قهر است و این وظیفه مرکزی در هیچ شرایطی عوض نمی شود حتی کم رنگ هم نمیشود. حتی اگر جایگاهی های مهمی در قدرت سیاسی صورت گیرد. تا زمانی که قدرت سیاسی در دست پرولتاریا - و متحدانش تحت رهبری وی - نباشد، این وظیفه مرکزی عوض نمیشود و تمام فعالیت های انقلابی همه تاکتیکها باید بر سه این استراتژی خدمت کنند. عدول از این، هیچ نیست مگر بازی کردن نقش ناجیان شرمگینی که از پشت نقاب "سوسیالیسم" یا "کمونیسم" سه آمال ستمديدگان خیانت می کنند و مردم را به ابزاری در دست يك عده استثمارگر جدید تبدیل می سازند.

بحران های انقلابی نه تنها چهره دشمنان را عریان می کند، بلکه رفتار این محکم می زند. هم اکنون حزب کمونیست فیلیپین در پیرو کلتنجار رفتن با سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد شرایط کمک گرفتن است. اخیراً یکی از رهبران حزب در مصاحبه ای اظهار داشت "ما از نظر نظامی نمی توانیم پیروز شویم". نزدیکی حزب به شوروی و همچنین رویزونیست های چینی اگر حاکی از غلبه رویزونیسم بر آن نباشد نشانه آن است که صرف نظر از هر قصد و نیتی، این نیرو قادر نیست از محدوده نظم بورژوازی فراتر رفته و از همین رومی تواند اعتماد استراتژیکی را که برای پیش گرفتن مشی مستقلی از قدرت - های امپریالیستی ضروریست، به توده ها داشته باشد.

نحوه برخورد به تدارک دوساله آمریکا، سیاست منفعلانه در مواجهه با انتخابات و عدم سوجهوشی از شرایط برای گسترش مبارزه مسلحانه

را آغاز کند و طی پروسه ای با افزودن بر توان کیفی و کمی خود، ابعاد فعالیت و منطقه خود را گسترش دهد و با دامن زدن به اشکال گوناگون مبارزه انقلابی توده های منطقه فعالیت خود (از جمله حول انقلاب ارضی و درم کوبیدن مناسبات کهن) سلطه طبقات حاکم را در آنجا تضعیف کرده و یا محو کند و به همان درجه به برپا کردن اشکال مناسبی از حاکمیت سیاسی توده های انقلابی و انقلابی کردن مناسبات تولیدی و اجتماعی بپردازد. بعبارت دیگر، تمام فعالیت های فوق الذکر باید با هدفی در از مدت تر، یعنی پاکسازی مساعدترین مناطق از لوث وجود مرتجعین و برپا کردن مناطق پایگاهی و استقرار قدرت سرخ در آن نقاط پیش روند و استقرار - ار مناطق پایگاهی باید با تحولات انقلابی در روبنا و زیر بنا همراه گردد تا به مناطق سرخی که نشانه نگر جامعه آینده است، تبدیل شوند و بدین ترتیب پایگاه تبدیل جنگ انقلابی به جنگ خلق و سکوی پرش استوار جنگ خلق و گسترش آن به نقاط دیگر گردند. در همین پروسه است که پرولتاریای انقلابی شیوه های گوناگون بنای ساختمان جامعه نوین، اشکال مناسب دیکتاتوری پرولتاریا (قدرت دمکراسی نوین) و اعمال رهبری پرولتاریا بر دیگر اقشار و طبقات خلقی جامعه را می آزمایند و یکبار می بندد. خطوط کلی راه انقلاب ایران این است و تمام فعالیت های گوناگون پرولتاریای آگاه باید حول این راه شکل گیرند، اما نحوه پیشرفت این پروسه، تک خطی نیست و باید خصویات ویژه و تضادهای سر راه آن را با تحلیل مشخص از خصالت و اوضاع جامعه معین کرد. اصول نظامی عام حاکم بر این پروسه که برای اولین بار توسط رفیق مائوتسه دون فرموله گشته، کماکان نقطه رجوع مامی باشند، اگر چه ویژگیهای جامعه و تغییر و تحولات در اوضاع را نیز باید در بکار بست این اصول دخیل گرداند. عدول از این امر در بهترین حالت موجب کند شدن پروسه پیشرفت جنگ خلق برای کسب سراسری قدرت سیاسی می گردد.

"باید اشاره کرد که شورائی که شامل ملل ستم دیده آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین می باشد، شند، يك بلوك همگون نبوده و در ارتباط با ترکیب طبقاتی خود، شکل سلطه امپریالیسم و موقعیتشان در ارتباط با اوضاع جهانی بستابه يك کل، دارای تفاوت های قابل توجهی هستند. گرایشاتی که از بررسی همه جانبه و علمی این مسائل طفره رفته، سعی در کپی برداری مکانیکی از تجارب گذشته پرولتاریای بین المللی نموده و یا عاجز از عطف توجه به تغییرات در اوضاع بین المللی و در کشورهای خاص می باشند، فقط به آرمانهای انقلاب ضربه زده و موجب تضعیف نیروهای مارکسیست لنینیست می گردند."

- بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی -

تغییرات ساختاری و نتایج اقتصادی - اجتماعی آن

تغییر و تحولات امپریالیستی متعاقب جنگ جهانی دوم در ایران، بسیاری از عناصر مناسبات نیمه فئودالی را منحل کرد و موجب رشد بیشتر مناسبات سرمایه دارانه گشت. شهران نسبت به گذشته موقعیت برتری را در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه یافتند و روستاها نیز هر چه بیشتر از موقعیت بسته اقتصادی درآمدند. شهرها و روستاها در سطح کیفیتاً عالیتری در پروسه انباشت سرمایه بین المللی ادغام گشته، بیش از گذشته بدون شبکه مناسبات امپریالیستی کشیده شده و تمام مناسبات استثمارگران و ستمگران در مجموعه ای بنام مناسبات امپریالیستی و در خدمت بسط سرمایه بین المللی، سازماندهی و ادغام گشتند. بدین ترتیب روستاها از حالت بسته درآمد و نفوذ و کنترل سیاسی و نظامی ارتجاع حاکم نیز بر آنها افزایش یافت. این امرم آزاد کردن روستاها از زیر سلطه نظامی ارتجاع را مشکلتر کرده، و هم کردن آنها را از شبکه مناسبات امپریالیستی دشوارتر نموده است.

نه و ضربه زدن به مهمترین تبلورات این نظام جهت عمیقتر کردن مبارزه طبقاتی، و سیاست صبر و انتظار و عدم تعرض جدی به ارکان های حاکمیت نوین وابسته، حکم بر آن می دهد که افکار حزب کمونیست فیلیپین بشدت توسط انحرافات بورژوا دمکراتیک محدود شده است. حزب کمونیست نه تنها فرصت های مهمی را از دست داده، بلکه هم اکنون نیز فرصت های موجود را بدون هیچ عکس العمل جدی به نظاره نشسته است. آیاتوتم بودن بخش بزرگی از توده های توانمند و جویبی برای این عدم تعرض باشد! آیا حزب، خود نسبت به حکومت جدید توهم دارد و خیال شراکت در قدرت سیاسی موجود را

در سمری پروراند؟ (شاید هم این شوروی است که شرط "کمک" به حزب را تلاش برای شرکت در حکومت آکینو - بقصد نفوذ - قرار داده است؟) یا اینکه حزب معتقد است، توده ها باید در تجربه مستقیم خود طعم سرکوب و ستم و استثمار را از سوز آکینو و حکومتش بچشند و آنوقت است که کمونیستهای توانمند حملات خود را به حکومت آغاز کنند؟

از دیدگاه کمونیستی و همچنین با حرکت از واقعیات عینی، هیچیک از اینها موجه نیست. فرضاً هم که بخش بزرگی از مردم نسبت به آکینو توهم داشته باشند، اولاً یکی از علل وجود این توهم سیاست نادرست دوساله اخیر حزب و عدم

جنگ خلق و حرکت عملی در جهت برقراری قدرت سیاسی سرخ و کسب سراسری قدرت دست بزند. چنین انتظاری همان نتیجه ای را بسیار خواهد آورد که در بسیاری از انقلابات، از سوی بسیاری از نیروهای آشفته سر و دچار انحراف دنباله روی از جریان خودبخودی توده ما مشاهده می کنیم: وقت خریدن برای ارتجاع و امپریالیزم، تجدیدقوای نیروی سرکوبگر، سرکوب دوباره جنبش توده ای و انقلاب.

اما گریک نیروی انقلابی برآستی خیال سهم بیری از قدرت سیاسی حاضر را در سر می پروراند و به کرسی های حکومتی در کنار امثال آکینو، لورل و راموز (رئیس ستاد ارتش مارکوس و "قهرمان انقلاب آمریکائی") چشم دوخته است، بدان معناست که باید بر نظم ارتجاعی موجود گردن گذارد و هیچ حرکتی در جهت تغییر مناسبات امپریالیستی - ارتجاعی نداشته باشد. این بدان مفهوم است که باید فیلیپین را کماکان بعنوان پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکایی حفظ و حراست کند، این بدان معناست که دیگر انقلابی نبوده، بلکه به تشکیلی از نمایندگان بورژوازی تبدیل گردد. نتیجه منطقی این انحراف، تغییر جایگاه و موضع طبقاتی این نیروی انقلابی است، و در این راه مبارزات قهرمانانه سابق و سابقه انقلابی یک نیرو هیچ نقشی بازی نخواهد کرد، جز آب و رنگی جهت فریب و تحمیل توده ها.

نگاهی به عملکرد حزب کمونیست فیلیپین در مناطق آزاد شده یا تحت نفوذ نیز بیانگر آن است که حرکتی در جهت برپائی مناطق سرخ انجام نداده و در این مناطق، مناسبات کهن تولیدی دگرگون نگشته و پایه های قدرت سیاسی سرخ و اقتصاد مکرانیکک نوین استوار نشده است.

حال آنکه برپائی مناطق سرخ، خود به مثابه قطب جاذبه ای عمل می کند که حتی اقشار میانی شهرها را از کام نهادن در بیراهه "انتخاب از بین استثماریگران خود" باز می دارد و بیشتر آن ای جهت برهم زدن و بی اثر ساختن توطئه های امپریالیزمی فراهم می آورد. رهبری چنین تحولاتی تنها از عهده حزبی برمی آید که مسلح به دانش و ایدئولوژی کمونیستی، یعنی مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماثوته دون باشد. اگر چه حزب کمونیست فیلیپین در بدو پیدایش (۱۹۶۸) با مبارزه ضد ریزبونیسم خروشچلی، موضع گیری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دفاع از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری ماثو در چین، اتکاء به اصول مارکسیسم انقلابی را پیشه کرده بود، اما با وقوع کودتای ریزبونیستی در چین متعاقب مرگ رفیق ماثو، این حزب پیام تبریکی بمناسبت پیروزی هواکوفنگ کودتاگر به چین ارسال داشت و در این نبردهای با ریزبونیستهای سه جهانی جهت گیری کرد. سپس موضع انقلابی خرد علیه سوسیال امپریالیسم شوروی بنشیند و سپس به اقدامات انقلابی در جهت گسترش رانیزواژگون ساخت و در حال حاضر، از شوروی

بعلاوه، تحولات فوق الذکر بر وسعت طبقه کارگر افزوده و حتی شکل گیری یک طبقه پرولتار و قشر نیمه پرولتار در روستاها پاداده، یعنی اینک، پایگاه اجتماعی پرولتاریای انقلابی گسترده تر از گذشته گشته است. به همان نسبت که زندگی اقتصادی بسته روستا در هم شکسته، افکار بسته روستائیان نیز تا حدود زیادی مورد ضرب قرار گرفته، روستاها سریعاً از تغییر و تحولات شهرها تأثیر می گیرند، و بعکس، تغییر و تحولات روستاها بر سرعت در شهر منعکس می گردد.

اما شد طبقه کارگر بدنبال این تحولات در ارتباط با رشد صنایعی که زندگیشان با نبض سرمایه بین المللی تنظیم گشته، قرار دارد. و این تضادی جدی است که پرولتاریا باید در نقشه کسب قدرت سیاسی خود حساب آورد، زیرا کسب قدرت سیاسی پرولتاریا بمعنای قطع این رابطه است: یعنی قطع رابطه میان زندگی صنایع و منطق سرمایه بین المللی. با تحولات فوق الذکر، جمعیت وسیعی از روستائیان سلب مالکیت شده به شهرها هجوم آورده اند و در عین حال پروسه پرولتاریزه شدن را طی نکرده اند. بعبارتی یک قشر "بی طبقه" و "معلق" را شکل داده اند. قشری که، این موقعیت خاص طبقاتی، نیروی انفجاری عظیمی را در وی پدید آورده و در عین حال، نیروئی است که هم قدرت بی ثبات کردن یک قدرت حاکم را دارد و هم توان ثبات بخشیدن به آن. تمام این تحولات بر اهمیت کار انقلابی در شهرها فزونی بخشیده، بطوریکه در مقاطعی از سیر تکوین اوضاع، کار و فعالیت درون شهرها به عاملی قطعی در می گردد. البته تضادهای بسیار دیگری نیز در شهرها گره خورده اند که مسلماً مناطق شهری را بهترین نقطه آغاز استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا، و شروع پروسه متحول کردن جامعه نمی کنند (و در اینجا موضوع صحبت مانیستند) اما همین تغییرات اهمیت کار انقلابی در شهرها را دو صد چندان کرده که بعداً به آن می پردازیم. مسلم آنکه نقشه پرولتاریا برای گرفتن قدرت سیاسی باید شامل حفظ آن نیز باشد و حفظ آن با امر چگونگی انقلابی کردن جامعه رابطه لاینفک دارد.

بنابراین بررسی این تغییر و تحولات هم از زاویه نقشه پرولتاریا برای متحول کردن مناسبات تولیدی جامعه اهمیت دارد و هم از زاویه پیشبرد موقعیت آمیز مبارزه اش جهت کسب قدرت سیاسی. اگر چه ما در پرداختن به اجزای این تحولات و برنامه پرولتاریا برای آگاه در این مقاله با محدودیت روبرویم، اما می توانیم به خطوط کلی مردو این موارد اشارتی کنیم، یک نتیجه گیری اساسی را باید از این تحولات کرد: پرولتاریا باید کماکان امر کسب قدرت سیاسی و متحول کردن جامعه را ذره به ذره از طریق جنگی دراز مدت و فتح مناطق سرخ پیش برد تا بتواند توان کیفی و کمی برای رها کردن این حلقه از زنجیر مناسبات امپریالیستی را افزایش بخشد، و این امر را تحقق بخشد. تغییرات ساختاری بیش از هر زمان به اعوجاج و عدم توازن جامعه افزوده و بیش از هر زمانی روشن شده که طبقه کارگر نخواهد توانست از طریق صرفاً قیام های شهری، و با اصطلاح "ملی" یا "دولتی" کردن های موعظه شده توسط اکونو - میسنها و ریزبونیستها امر کسب قدرت سیاسی و انقلابی کردن جامعه را به پیش برد. اصرار بر "راه" اکونومیستی و ریزبونیستی فقط افشاگر چهره واقعی موعظه کنندگانش است، همانها که صرفاً خواهان سوار شدن بر گرده طبقه کارگر، نشستن بر رأس مناسبات کهن تولیدی و اجتماعی و کماکان رقصیدن با آهنگ منطق سرمایه می باشند.

پاورقی

* مثلاً ما در اینجا به رابطه گرفتن و حفظ قدرت سیاسی در یک کشور و پیشرفت انقلاب جهانی نمی پردازیم.

خویش باقی می مانند، و حزب نیز دست آخر قربانی انحراف خود خواهد شد. از طرف دیگر، "آموختن توده ها در تجربه مستقیم زندگی خویش" خصوصاً در شرایط وجود بحران انقلابی، بمعنای نظاره کردن و تحمل سرکوب مستقیم و غیر مستقیم کارگزاران نوین امپریالیستی نبوده و حضور فعال نیروی انقلابی و تعرض همه جانبه این نیرو علیه بنیادهای سیاسی - اقتصادی - نظامی سلطه امپریالیستی، نقش بسزائی در متحول کردن ذهنیت مردم بازی می کند. یک حزب کمونیستی و ارتش خلق تحت هدایتش نمی تواند و نباید منتظر لیک گفتن ۹۹٪ مردم بنشیند و سپس به اقدامات انقلابی در جهت گسترش رانیزواژگون ساخت و در حال حاضر، از شوروی

افشای فعال و بیرحمانه اپوزیسیون امریکائی در حال شکل گیری بوده است، در ثانی تمام این جبار و جنجال تبلیغاتی را برای آن جور کرده اند که جنبش توده ای موقتاً فروکش کرده و امریکائونکر انش بتوانند با استفاده از فرصت بدست آمده به تمرکز و تقویت و آرایش دوباره نیروهایشان بپردازند و هجومی نوین را علیه انقلاب و مشخصاً ارتش نوین خلق آغاز کنند. نتیجه عملی انفعال و عدم تعرض از سوی حزب آن است که توده های پیشرو و غیر متوم نسبت به آکینوازادامه مبارزه دلر شده و اعتماد خود را نسبت به آنچه نام پیشرو کمونیست بر خود دارد، از دست می دهند. و توده های متوم نیز همچنان در بند توم

(و همینطور چین) بعنوان کشوری سوسیالیستی نام می برد. بنابراین، چندان عجیب نیست اگر امروز با انحرافی چون عدم اعتماد استراتژیک نسبت به توده های برای کسب پیروزیهای سیاسی نظامی و اقتصادی، و یا ارائه درکی بورژوادمکراتیک از مقوله قدرت سیاسی انقلابی، از سوی حزب کمونیست فیلیپین روبرو شویم. مسلم آنکه، اگر بر ارتش نوین خلق - هرچند این یک انقلابی باشد - سیاست کمونیستی حکمفرما نکرده، یا سرریحا" به جریانی کاملاً فرمیستی که از مبارزه مسلحانه فقط برای فشار گذاردن بر مرتجعین استفاده می کند، تبدیل خواهد شد (و امروز از این نوع ارتش ها بسیاریافت می شود - و یا به امری در دست سوسیال امپریا - لیستهای روس، و چنین ارتشی بدون شک یک ارتش بورژوائی خواهد بود).

چه باید کرد؟

بافتن مارکوس هیچ تغییری در وظیفه مرکزی کمونیستهای فیلیپین بوجود نیامده است و کماکان آنها باید توده های مردم رابه مبارزه برانگیخته، افکار و نیروهایشان را در جهت پیشبرد جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی سرخ سازمان دهند. رفتن مارکوس نشان دهنده پایه های لرزان سلطه طبقات حاکم است. شرایط عینی برای انقلاب مساعدتر از هر زمان دیگر می باشد، این وظیفه کمونیستهاست که از این شرایط سودجسته و فیلیپین بابخش هائی از آنرا به منطقه سرخ پرولتاریای انترناسیونا - لیست مبدل سازند. با تحقق این امر، فرصتهای انقلابی برای انقلابیون سراسر جهان تشدید یافته و امپریالیستها در موقعیت ضعیفتری قرار خواهند گرفت. باید شعله های انقلاب رابه آتش سرکشی بدل کرد که در مقابل باد و توفان گسترش بیشتری یافته، به جنگی توده ای تحت رهبری پرولتاریا ارتقاء پیدا کرده و غلبه ناپذیر شود.

دوره های سکون و آرامش در جهان بطور قطع پایان یافته است و نه تنها فیلیپین که اکثریت نقاط جهان در تب و التهایی انقلابی می سوزد. اما نبود احزاب کمونیست واقعی در بسیاری از این نقاط، مانع بزرگی را در راه استفاده حداکثر از اوضاع مساعد بوجود آورده است. اکثر رهبری کنونی این جریانات صرف نظر از نیاتشان قادر نیستند از محدوده نظم بورژوائی فراتر بروند و به همین خاطر نمی توانند انرژی انقلابی مردم را بحد نهایت آزاد سازند و با اتکاء به آن، یک مشی مستقل از امپریالیستهای رقیب را در پیش گیرند. مقاومت و مبارزه بخودی خود کافی نیست، قبل از هر چیز باید یک خط انقلابی داشت تا بتوان نظام موجود را محو و نابود ساخت. بقول ماو "درستی یا نادرستی خط سیاسی ایدئولوژیک تعیین کننده همه چیز است". کلید پیشرفت انقلاب

کمک های خارجی و اسلحه خارجی نیست. اگر خط درست باشد سرباز هم گرمی آید، اگر اسلحه نباشد اسلحه هم بدست می آید. شاهد

مانطور که گفتیم تغییر و تحولات بوجود آمده در جامعه ایران، مشکلات و تضادهائی را در مقابل شروع جنگ انقلابی و ارتقاء آن بسطج جنگ خلق بوجود آورده است. چرا که در این پروسه، آزاد کردن روستاها و متحول کردن روستاها (بمثابه سکوی پرش جنگ خلق و عاملی تعیین کننده) دشوارتر از گذشته گشته است، اما همین تحولات عوامل مساعدیگری را فراهم آورده که با اتکاء به آنها می توان به خنثی کردن دشواریهای پرداخت.

اعوجاج تشدید یافته جوامع تحت سلطه و انتقال سریع و شدید بحرانهای سیستم جهانی امپریالیستی به آنها، بطور مکرر شرایط بی ثباتی رژیم های حاکم در این کشورها را بوجود می آورد، و توده ها رابه تکان در آورده و بیشتر و بیشتر بدرون زندگی مبارزاتی و سیاسی می کشاند. بدین ترتیب، با تزلزل سلطه رژیم، امکانات مساعدی برای شروع جنگ انقلابی از مناطقی و گسترش آن و ارتقاء آن بسطج جنگ خلق را فراهم می آورد. علاوه بامر چه بیشتر آمیخته و ادغام شدن نقاط مختلف جهان در این سیستم واحد بین المللی، پروسه واحد انقلاب پرولتری نیز بیشتر خصلت خود را نمایان می سازد، و غالباً اوضاع بگونه ای تکوین می یابد که در شرایط افت جنبش در یک کشور از یک منطقه، اوضاع بحرانی در کشورهای هم مرز رشد کرده و جنبش اوج می گیرد. این امر نه تنها تأثیر سریع کننده در تکوین امواج بحران و مقاومت در کشورهای هم مرز دارد، بلکه این امکان را بوجود می آورد که انقلابیون کشورهای که جنبش در آنجا در حال افت است از کشورهای همسایه بمثابه مناطق پشت جبهه خود جهت پیشبرد فعالیتهای انقلابی - بخصوص نظامی - سودجویند. اوضاع ترکیه در دهه ۱۹۷۰ تا کودتای سال ۱۹۸۰ اوضاع کردستان عراق مثالهایی از این زمره اند.

البته علیرغم وجود این عوامل مساعد، باید خاطرنشان کنیم که پروسه تغییر جنگ پار - پاروقی

واقعیت آن است که برای گسست ریشه ای از سلطه و مناسبات تحمیل شده از جانب امپریالیسم، باید ساختار کلی صنایع را در گرو ساخت و اثر در خدمت اقتصادی موزون و مناسبات جدید در آورد. این امر بدون پایه گذاری قدرت نوین و اقتصاد نوین در جریان جنگی دراز مدت امکان پذیر نیست. نسخه ای که بسیاری از تیروها برای حل این تضادهائی - پیچیده، برنگاه داشتن و اداره آنها به همان شکل - البته می گویند تحت مدیریت خود - کارگران - (اینهمه خواهند از کارگران مدیر و تکنوکرات برای امپریالیسم سازند) مبتنی است. اینهمه می گویند "ما این روش را در پیش می گیریم، تا روزی که خودمان بترا - نیم صنایع مادر بسازیم" (حتماً از طریق فروش عادلانه نفت و برقراری رابطه برابری و عادلانه تجاری با امپریالیستها) و سپس وابستگی ها را قطع کنیم. تمام طرح های فوق که تحت عناوین گوناگون از قبیل "ملی کردن ها" و "دولتی کردن ها" در مرام نامه ها و برنامه ها اینان یافت می شود نشانگر آن است که اینها خواهان آنند که اربابان نوین گردند!

* تجارب انقلابی اخیر ایران نشان داده که فرصت دست زدن به عالیترین شکل مبارزه سیاسی انقلابی طبقه کارگر - جنگ انقلابی دراز مدت - مکرراً بدست می آید. موقعیت متزلزل رژیم شاه از اوائل سال ۵۷ آنچنان بود که سلطه نیروهای نظامی رژیم در بسیاری از شهرهای کوچک سریعاً شکننده گشته و در حوالی قیام بهمن در بسیاری از نقاط مسلماً خیری ازان حاکمیت آهنین نبود. در این موقعیت بسیار مساعد، یک نیروی کوچک پرولتری اما مستحکم بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوئیسه دین می توانست طغیان انقلابی مردم را بسوی برپائی جنگ مسلحانه دراز مدت هدایت کند و حتی مناطقی را نیز آزاد کرده و با استقرار قدرت سیاسی سرخ و شروع تحولات انقلابی در روبنا و زیر بنا در آن مناطق، جنگ خلق را آغاز نماید. نمونه های پراکنده و محلی از این امر در ماه های نزدیک قیام بوقوع پیوست. از آن جمله آزاد شدن شهر آمل بمدت چندین روز توسط مردم تحت رهبری یک نیروی محلی و کوچک کمونیستی. این نمونه اگرچه کوچک و ناپخته و ابتدائی بود، اما بدلیل آنکه انرژی انقلابی توده ها را، با جاسارت، در سطحی عالیتر رها می کرد، در مدت کوتاهی بر محبوبیت و پایه توده ای مبتکرینش افزود. اما بدلیل آنکه بطور آگاهانه و نقشه منسی متکی بر استراتژی شروع جنگ انقلابی و ارتقاء آن به جنگ خلق نبود، شتاب خود را از دست داد و ادامه نیافت. اگرچه ادامه آن بمعنای نگاه داشتن شهر نبود، اما می توانست نیروی وسیعی را در جهت شروع جنگ انقلابی جذب و سازماندهی کند. بدون شک ضعف این نمونه قبل از هر چیز به ضعف ها و انحرافات سیاسی و ایدئولوژیکی که گریبان جنبش کمونیستی را بطور عموم گرفته بود، برمی گشت.

توانسته انقلاب را تا بداندانگار سازند که باهما و توفانهای فرمیستی - امپریالیستی و یا عوام - فریبی های رویزیونیستهای روسی و چینی فقط حمله های شورش توده ای را سرکش ترمی کند.

این مدعا، حزب کمونیست پرو است که در محاصره مرتجعین آمریکائی، روسی، چینی با اتکاء به توده های کارگر و دهقان مبارزه ای جانانه را بانظام حاکم به پیش می برد و با خط صحیح

تعیین کننده در این راه، خط و رهبری است. بدین ترتیب وظیفه اصلی کمیته‌های فیلپین عبارت است از متشکل شدن بدور خط مارکسیسم انقلابی (که اصول اساسی آن در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منعکس گشته است) و هدایت مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی سرخ.

"در کشورهایی که هیچ حزب مارکسیستی لنینیستی وجود ندارد، وظیفه فوری انقلابیون کمونیست تشکیل آن با کمک جنبش بین‌المللی کمونیستی است. . . ."

حزب مارکسیست لنینیست باید بر اساس کسب قدرت سیاسی و تقبیل وظیفه آماده سازی تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک خود و پرولتاریا و توده های انقلابی ساخته شود و سازماندهی گردد. همانگونه که بیانیه مشترک پائیز ۱۹۸۰ متذکر شد: به یک کلام، کمونیست‌ها ملین جنگ انقلابی هستند. از این جنگ انقلابی و دیگر اشکال مبارزه انقلابی باید بمثابة عرصه ای تعیین کننده برای تربیت توده های انقلابی در جهت یافتن توانائی اعمال قدرت سیاسی و تغییر جامعه استفاده شود. . . ."

کلید برانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین نقش مستقل طبقه کارگرو توانائی آن، از طریق حزب مارکسیست لنینیست، در استقرار مؤمونی اش در مبارزه انقلابی است. تجربه دوباره و دوباره نشان داده است که وقتی یک بخش از بورژوازی ملی به جنبش انقلابی می پیوندد، نمی تواند یک انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند و نخواهد کرد، چه برسد به هدایت تابه آخر آن. بهمین ترتیب، تاریخ و رشکستگی "جبهه واحد امپریالیستی" (یا بطور مشابه "جبهه انقلابی") که توسط حزب مارکسیست لنینیستی رهبری نشود را به نمایش گذاشته است، حتی زمانی که چنین جبهه ای و یانیره های درون آن رنگ آمیزی "مارکسیستی" (در اصل شبه مارکسیستی) اتخاذ کنند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی را بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما به اثبات رسانده اند که از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در نقاطی که چنین نیروهای قدرت سیاسی را کسب کرده اند قادر به متحقق کردن تغییر انقلابی تمام عیار جامعه نبوده اند و دیرباز و توسط امپریالیست‌ها سرنگون می شوند یا خودشان دیرباز و دیر یک قدرت نوین ارتجاعی حاکم در اتحاد با امپریالیست‌ها تبدیل می شوند. "

(از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونال-لیستی)

تیزانی به جنگ خلق، و تبدیل مناطق مورد مشاجره و تحت نفوذ به مناطق پایگاهی در ایران و کشورهای مشابه، طولانی تر شده و با وقوع تحولات ساختاری، امر برقراری قدرت سیاسی سرخ و حفظ آن وابستگی بسیاری به اوضاع جهانی و تحولات سراسری پیدا کرده است.

مناسبات پرولتاریای آگاه و پایگاه اجتماعی در مناطق شهری

فعالیت تبلیغی و ترویجی پرولتاریای آگاه در میان پایگاه اجتماعی خود و دیگر طبقات متحدش در شهرها، باید حول خلق افکار عمومی و سازماندهی نیرو در جهت برپائی جنگ انقلابی و ایجاد دژهای پرولتری باشد. کار حزبی در میان طبقه کارگر هیچ مفهوم دیگری جز این ندارد. (کار حزبی نه برای هدایت موفقیت آمیز مبارزات صنفی است و نه بخاطر تحمیل رفرم های سیاسی به رژیم حاکم). طبقه کارگر باید آگاه شود که جنگ خلق، پشت جبهه این طبقه برای هجوم به دژهای سرمایه داری است. باید آگاه شود که برای گرفتن قدرت سیاسی سراسری می باید در مقابل قدرت سیاسی حاکم، قدرت سرخ را برپا کرد. ایجاد قدرت دوگانه در جوامع نظیر ایران هیچ مفهوم دیگری مگر برپائی جنگ خلق ندارد. طبقه کارگر باید آگاه شود که با ایجاد پشت جبهه و قدرت سیاسی خویش است که می تواند ظرفیت رزمندگی و رهبری خود را افزایش داده، برای کسب سراسری قدرت سیاسی تمرین کرده و آمادگی لازم را کسب کند. باید آگاه شود که راه انقلاب در برگیرنده پیروزی در ازمدت و پیچیده ای از پیشبرد مبارزه طبقاتی به اشکال گوناگون، اما بطور عمده بشکل جنگ طولانی خلق است. در چنین پیروزی است که پرولتاریای توانمند تأثیرات و نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک طبقات غیر پرولتری بر پایگاه اجتماعی خود متحده اند (دمقانان فقیر و خرده بورژوازی تهیدست شهری) را محدود و زائل کند. در این پیروزی است که با برقراری قدرت سرخ در مناطقی - هر چند محدود - و با متحول کردن مناسبات تولیدی و پایه گذاری اقتصاد نوین جامعه آینده - هر چند در اشکال جنینی و اولیه - هر چه سرخ را بر زمین می محکم استوار کرده و مانع از آن می شود که در پیچ و خم های مبارزه طبقاتی صف وی با دیگران مخلوط شود. آمادگی برای کسب سراسری قدرت سیاسی و اعمال خط پرولتری بر دیگر طبقات خلقی در پیروزی پیشبرد این وظیفه مرکزی بدست می آید.

ستون فقرات رهبری ارتش پرولتری

باید از کارگران آگاه تشکیل شده باشد

رهبری پرولتاریا بر ارتش پارتیزانی و ارتش خلق، و تمام پیروزی جنگ خلق نه تنها از طریق اعمال خط سیاسی ایدئولوژیک پرولتاریا توسط حزب آن باید به پیش برده شود، بلکه می باید ستون فقرات رهبری ارتش انقلابی نیز از کارگران آگاه تشکیل شود. این یک بعد دیگر از اهمیت حیاتی کار تبلیغ و ترویج و سازماندهی کمونیستی در میان کارگران است. مضاف بر این، این کار و فعالیت در میان طبقه کارگر، ظرفیت نیروی پرولتری را برای سودجستن از طغیان های شهری در خدمت پیشبرد جبهه وار پیروزی کسب قدرت سیاسی بالا می برد و پرولتاریا را آماده می کند که بدون دنباله روی از تحولات شهرها، از آنها استفاده کرده و ابتکار عمل تحولات شهری - از همه مهمتر قیام های شهری - را در دست خود گیرد. از طرف دیگر، پیروزی جنگ خلق، آزاد سازی مناطق، و مطرح ساختن قدرت سیاسی سرخ در برابر قدرت ارتجاعی حاکم، تأثیرات عمیق سیاسی - ایدئولوژیک را بر جامعه بجای می - گذارد و بلاخص این تحولات بر توده کارگران مؤثر می افتد. کارگران و زحمتکشان بسرچگونگی نگرش و برخورد به قدرت سیاسی سرخ درگیر بحثی عمیقاً سیاسی شده و بدور از تمایلات و گرایشات اکتونومیستی رایج، پیروزی قطعی شدن ذهنیت جامعه شهری را در مقابل امر رهبری پرولتاریا به پیش می رانند. با وجودیکه تکوین اوضاع انقلابی در شهرها توسط پیشرفت جنگ خلق و گسترش آن تسریع می شود، اما ریمت این تحول با ریمت پیشرفت جنگ خلق همسان نبوده و معمولاً تحولات انفجاری در شهرها سرعت و تقریباً ناگهانی وقوع می پیر - نند. بدست گرفتن ابتکار عمل توسط پرولتاریا در موقع فرارسیدن قیام (یعنی هنگامیکه پختگی تضادها امکان و احتمال وقوع آنرا پیش آورد)، برای گرفتن رهبری نیروی انفجاری مهاجرین روستائی و خرده بورژوازی شهری حائز کمال اهمیت است. اگر پرولتاریای آگاه ابتکار و رهبری این تحولات را بدست نگیرد، نمایندگان سیاسی طبقات غیر پرولتری از موقعیت سودجسته و اقشار تهیدست و تحت فشار شهرها را بدست خود گرفته، این نیرو را بسد

حزب کمونیست پرو با اتکاء به آگاهی روز - افزون کارگران و دمقانان بساط تمام سیرکها و شعبده بازیهای انتخاباتی و رفرمیستی ارتجاع و رادرم ریخته است. انقلاب پرورنده روشنی و خلقهای ستم دیده، جهان تبدیل نمود. عامل

چاره ساز چپکی راه کار آمد

مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" درج شده در "راه کارگر" شماره ۲۰ (آبان ۶۴) را باید خواند، یادقت هم خواند، چرا که با وجود اختصار بخوبی نشانگر سیاست کنونی رویزیونیستهای وابسته به اردوگاه سوسیال امپریالیستی در برخورد به معضلات ویژه فعا - لیتشان در عرصه ایران و تکتیک ها و تدابیر فریبکارانه شان برای تأثیر گذاری بر مردم، نفوذ و خرابکاری در نیروهای سیاسی، و مهیا کردن زمینه برای برپائی "جبهه متحد" گذاشتن است. علاوه، از مجرای برخورد به مقاله فوق الذکر می توان رؤس کلی سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد مناسبات "احزاب و سازمانهای برادر" در سطح یک کشور معین را آشکار نمود. مقاله فوق الذکر با فحش و بدویبیراه برهبری حزب توده آغاز می شود - فحش هائی در سطح "خاشن"، "خیانتکار" و سایر واژه های همیشگی، مقاله را از ابتدائاً انتهامرهمی می کنند - تا برخی "شبهات" در مورد رویزیونیست بسودن راه کارگر و به تبع آن، "شایعه" نزدیکیش به حزب توده و اکثریتیهارابی اثر گرداند. اما هدف اصلی از این فحاشی چیزی ریشه ای تر از رفع شبهات و نفی شایعات است، که جلوتر به آن خواهیم پرداخت. پیش از این کار بیانیید تا ساختمان کلی مقاله را بررسی کنیم: وجود "ناراضیان" در صفوف حزب توده و نحوه برخورد رهبری حزب با این "موج ناراضی" موضوع مقاله مورد بحث ماست. نحوه برخوردی که به گفته راه کارگر از حمایت رهبران فدائشی (اکثریت) نیز برخوردار می باشد. راه کارگر می خواهد به مردم حقنه کند که موضوع را شوشی نگیرند و در عین حال از جالب بودن نتایجش غافل نشوند، چرا که توده های صادق و مبارزهوار دار شوروی علیه رهبری اپورتونیست و خائن حزب توده شوریده اند و این وظیفه انقلابی راه کارگر است که از این شورش حمایت کرده، رهبران اپورتونیست را منفردتر ساخته و در پیچه سازمانشان را بر روی امواج ناراضیان بکشایند.

راه کارگر فرهمه جای داستان را کرده

است، قبل از هر چیز یک جناح قاعدتاً انقلابی از کادرهای رهبری تحت عنوان "بابک خسروی و همفکرانش" جور کرده که از قرار توسط رهبری اخراج شده اند و بیان شورش و بیع و روز افزون در میان صفوف توده ایهای باشند. سپس افسانه دو جناحی بودن حزب و تضاد میان پایه و رهبری یا کادرهای صادق و رهبری ربه آنجا کشاننده که از فریب ناخدا افضلی توسط رهبران صحبت می کنند و اینکه وی را خام کرده و از خارج کشور به ایران بازگردانند تا دستگیر و محاکمه شده و با ذلت اعدام گردد. بیانکه از "کادر بنام و شناخته شده ای چون نقی کی منش" یاد میکنند و می گویند که زیر شکنجه مقاومت کرده و کشته شده ولی رهبری خاشن تا چند ماه این خبر را عمداً منتشر نکرده است. "افراد صادق حزب توده" در سناریوی راه کارگر، همه جا هستند و رهبری حزب را ذله کرده اند، در مقابل نیز رهبری به حربه اخراج این افراد پناه برده است. ولسی اکنون دیگر "طوفان دریچه ها را گشوده" و حقیقتش پشتمانی اکثریتیه از رهبری حزب توده نیز نمی تواند چاره ساز باشد.

این تصویر کلی مقاله راه کارگر است. مقاله ای که هدف از نگارش آن، چیزی جز چاره سازی برای حزب توده، دفاع از خط سیاسی حزب توده و منافع بلوک سوسیال امپریالیستی پشتگاه حزب توده نیست. راه کارگر قرار است چاره ساز حزب توده باشد، از این طریق که یک حزب "انقلابی" توده - یک حزب تطهیر شده توده - با حذف ظاهری احتمالاً یکی دو نفر در سطح رهبری و جایگزینی آنها با یکی دو نفر از جناح "ناراضی" بوجود آورد. راه کارگر می خواهد حزب توده را به جریان تبدیل کند که بتوان با آن بطور علنی وحدت کرد، و شعار "جبهه واحد" را با جمع و جور کردن یکی دو جریان دیگر متحقق گرداند. یا از طریق دیگر، راه کارگر می خواهد کادرهای کارگشته توده ای را که بواسطه رسوائی و ورشکستگی و آشکار شدن بیش از پیش ماهیت ارتجاعی این حزب، کار آئی و میدان عمل

مورد نیاز خود را از دست داده اند، تحت عنوان "اپوزیسیون حزبی" علنی ساخته و زمینه های باصلاح انشعاب از رهبری سابق و پیوستنشان به یک تشکیلات "صادق و مبارز و خوشنام" کسه راه کارگر باشد فراهم آورد. در واقع کار راه کارگر، گریم بازیگران سابق برای نقش های جدید بر صحنه سیاست سوسیال امپریالیستی است.

راه کارگر موظف است که از خط سیاسی و مبانی اپورتونیستیک حزب توده دفاع کرده و اعمال آنرا در تمامی عرصه ها، خود بعهده گیرد. این جریان در اساسی ترین مواضع هیچگونه اختلافی با رهبران حزب توده ندارد و می تواند هم داشته باشد، چرا که سرچشمه این مواضع، نه فقط چند "رهبر خاشن" توده ای، بلکه یک حزب بزرگ برادر - حزب رویزیونیست اتحاد شوروی - الهام بخش و رهبر تمامی رویزیونیست های بلوک سوسیال امپریالیستی است. بنابراین مسخره بوداگر آنها به افشای خط ضد انقلابی حزب توده می پرداختند، مسخره بوداگر بر سر مقولاتی چون "انترناسیونالیسم"، "جنگ جهانی جبهه های متحد کدائی، وحدت عمل با کلیه نیروهای ارتجاعی تنها به صرف وجود سرسوزنی "تضاد" با امپریالیسم آمریکا و... با حزب توده وارد بحث و جدل می شدند. اصلاً در تمامی این موارد این خود حزب توده است که به شاگردان جوانش خط می دهد. هدف مرکزی فحاشی علیه رهبری حزب نیز آن است که توجه مردم را در برخورد به حزب توده تنها به جوانب مشخص و رسوائی از عملکرد این حزب معطوف دارد و دیگر کسی به سرچشمه این عملکردها، و دیدگاه و خط و برنامه ضد انقلابی عمومی پشت آن نپردازد هدف مرکزی، از زیر ضرب خارج کردن خط عمومی رویزیونیستها و منبج هدایت کننده و الهام بخش آنها و فرموله کنندگانشان، یعنی سوسیال امپریالیستهای شوروی می باشد. راه کارگر در نهایت نگرانی می نویسد: "کلمه توده ای امروز در ایران، در میان تمام مردم از جمله کارگران، یک فحش است"، بنابراین تمام تلاش خود را بکار می برد تا تنفر عمومی از کلمه توده ای به تنفر عمومی از خط رویزیونیستی و پشتگاه مادی

طبقه کارگر برمی گردانند. حال آنکه در صورت بدست گرفتن ابتکار عمل، اگر چه ممکنست پرولتاریا به کسب قدرت سیاسی در جریان قیام نائل نگردد، اما توازن قوا در دوره های متعاقب قیام بنفع وی شکل خواهد گرفت و مانع تحکیم و تثبیت سیاسی، ایدئولوژیک و عملی هیئت حاکمه (اعم از کهنه/یا بورژواهای تازه نفسی که جانشین حکومت سابق گشته اند) خواهد شد. این امر، تلاش های حکومت نوین را در جهت استفاده از اوضاع و احوال غیر پرولتر درون شهر علیه جنگ خلق و مناطق سرخ، و مبارزات طبقه کارگر عقیم می گذارد. مضافاً، طبقه کارگری تواند نیروی وسیعی را در پیرویه قیام جذب کرده و برای شروع یا گسترش جنگ انقلابی در اکثر نقاط سازمان دهد.

پرولتاریا به مسئله دولت و کسب قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بمثابه گامی تدارکاتی در راه استقرار سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم، از این دریچه نگاه می کند. در اصولی که بر سر مدیم تا زمان دستیابی پرولتاریا به اهداف مرحله ای پیش تخییری حاصل نخواهد شد. تمام فعالیت های انقلابی در شهر و روستا، هر آنجا که شرایط بسرای شروع عملی جنگ انقلابی وجود دارد باید آغاز گردد، و در هر آنجا که چنین شرایطی وجود ندارد باید از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی و برنامه ای برای آن تدارک دید. همه این فعالیت های باید در راستای پاسخگویی به آن اهداف انجام پذیرند. در صورت بوجود آمدن امکانات فعالیت انقلابی بصورت علنی (نظیر دوره پس از قیام ۵۷) کماکان فعالیت های علنی باید در خدمت گسترش و تشدید پیرویه جنگ خلق باشد، نه فراموش کردن آن. اگر فعالیت های سیاسی و نظامی، مخفی و علنی را نقشه مند در خدمت این وظیفه مرکزی قرار ندهیم، در مجموع همگی اینها به اموری بی ثمر بدل گشته و نتیجه ای جز به هرز رفتن نیروها ببار نخواهد آورد.

جنگ خلق و مسئله ارضی - دهقانی

"وزن نسبی شهرانست به روستاها، هم از نظر سیاسی و هم نظامی، مسئله بسیار مهمی است که بدلیل رشد فزاینده سرمایه داری در برخی از کشورهای تحت سلطه خود نمائشی می کند. در برخی از این کشورها درست است که مبارزه مسلحانه بایراه انداختن قیام های شهری شروع شود. مضافاً بدنبال سیاست محاصره شهرها از طریق دهات نرفتن، صحیح است. بعلاوه، حتی در کشورهایی که راه انقلاب محاصره شهرها از طریق دهات است، شرایطی که برآمدهای توده ای به خیزش ها و قیام های شهری بیانجامد امری امکان پذیر است، و حزب باید آمادگی استفاده از چنان شرایطی را در متن استراتژی عمومی اش داشته باشد. معینا در هر دو حالت، توانائی حزب در بسیج انقلابی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا برای پیروزی امری حیاتی بحساب می آید." - بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق بدون شك در برگیرنده يك عامل حیاتی بنام اتکاء بر دهقانان و استفاده از مناطق پایگاهی روستائی برای پیشبرد جنگ است. بعبارت دیگر، موضع طبقه کارگر در مورد دهقانان و مناطق پایگاهی مسئله ایست مربوط به رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی. بر خورده دهقانان بمثابه ارتش ذخیره پرولتا - ریا، هم در پیشبرد جنگ پرولتاریا برای سرنگونی حاکمیت سیاسی طبقات ارتجاعی و هم پیشبرد تحولات انقلابی در مناسبات حاکم بر جامعه بمثابه تدارکی برای گذار به سوسیالیسم، از زمان لنین تا کنون خط تمایزی مابین نیروهای اصیل کمونیستی از یکطرف و ترو - تسکیستها و رویزیونیستها از طرف دیگر بوده است. تحولات سرمایه دارانه پیش گفته به هیچوجه از اهمیت این مسئله نکاسته و کماکان دهقانان يك نیروی بالقوه انقلابی و متحد طبقه کارگر در برانجام رساندن انقلاب دمکراتیک می باشند. اما این نیرو فقط تحت رهبری طبقه کارگر به نیروئی بالفعل تبدیل گشته و ذخیره پرولتاریا خواهد شد. مسلماً انقلابی کردن دهقانان پیرویه ای سخت و پیچیده است، اما پرولتاریا آگاه می تواند با تکیه بر دهقانان فقیر و پرولتاریای روستا بر مشکل عقب افتادگیها و تزلزلات دهقانان میانه حال و مرفه فائق آید. حرکات و خیزش ها و جنگهای دهقانی پس از انقلاب ۵۷ و اهمیت این خیزش ها (خیزشهای دهقانی برای مصادره زمینهای مالکان ارضی بزرگ و دولت) مسلماً نشان داد که دهقانان دارای پتانسیل انقلابی عظیمی (بمراتب عظیمتر از فی المثل دیپلمه های بیکار) می باشند. و پرولتاریا بارها کردن انرژی انقلابی آنان می تواند ارتش فداکار، قابل اتکاء و بی باکی از اینان برای خویش فراهم آورد.

علیرغم تمام تحولاتی که "انقلاب سفید" امپریالیستی در روستاها انجام داد و علیرغم رشد بیسابقه عناصر سرمایه داری در ایران، کماکان در اکثر روستاهای ایران مناسبات نیمه فئودالی به اشکال گوناگون سنتی و دولتی - حداقل بشکل ادامه سلطه آتوریته سنتی خانواده های مالک ارضی فئودال، آتوریته مذهبی و عشیرتی، اسارت زنان و... به زندگی

حزب توده - بلوک سوسیال امپریالیستی بدل نگردد. چرا که اگر مردم به چنین سطحی از آگاهی انقلابی دست یابند، آنگاه هیچ تاملی رویزیونیستی - منجمله راه کارگر - را در هر قدم و بیحس بزبان آوردن هر حرفی خواهند گرفت و واژه "راه کارگری" هم در میان تمام مردم از جمله کارگران به یک فحش بدل خواهد گشت. راه کارگری خواهد موقعیت کنونی خود، یعنی حضورش در میان صفوف اپوزیسیون مترقی و ارتباط و نشست و برخاست هایش با گروه ها و سازمانهای مختلف جنبش را از دست بدهد. مثلاً "مکرم روز حزب توده یا اکثریتست می توانند علناً میان نیروهای مختلف جولان دهند؟ واضح است که خیر. پس چرا راه کارگر بار آوردن دست خود، بان نشان دادن چهره "کامل" توده ایش، خود را از نعمت جولان دهی، تماس با نیروهای انقلابی و حتی باز کردن باب همکاری با بعضی نیروها محروم گرداند؟ مگر راه کارگری که آشکارا توده - اکثریت متحد باشد می تواند در منطقه حضور یابد و بسادگی آتش بیار معرکه در میان گروه ها و نزاع های "درون سازمانی" گردد؟ مسلماً خیر. بدون حفظ ظاهر، راه کارگر نمی تواند آموری پیش را - که انجام همین نوع کارهاست - به پیش برد. از طرف دیگر، این جریان به وجود تزلزلات معینی در میان برخی نیروهای مترقی و انقلابی نسبت به اردوگاه سوسیال امپریالیستی واقف است و می خواهد به سرپل ارتباطی میان این قبیل نیروها و "اردوگاه سوسیالیستی" بدل شود. در واقع، قرار دادن راه کارگر افشاء شده در مقام سرپل ارتباطی در عین حال تسهیلات معینی را برای نزدیکی در اختیار جریانات متزلزل قرار می دهد.

امروزیک نیروی ظاهراً "مخالف امپریالیسم شوروی، و منزجر و گریزان از حزب توده و اکثریت می تواند بی محابا راه کارگر را جریا - نی خرده بورژوازی انقلابی بنام و بدین ترتیب به سوسیال امپریالیسم نخ دهد، ولی از طریق حزب توده - اکثریت نمی تواند چنین کند. این تزلزل از دید تیزبین سوسیال امپریالیستادور نمانده و درست به همین خاطر و دلایلی مشابه است که جریانی مانند راه کارگر موجود نیست یافته: راه کارگر سرپل ارتباطی میان سانتر - یست ها و متزلزلین در جنبش ایران با اردوگاه کدائی است.

این وظیفه رهبری انقلابی جدی است که با توجه به نقش و عملکرد کنونی راه کارگر به تاریخچه این جریان رجوع کرده و سیر تحولات درونیش را با دقت بررسی کند. مسلماً "از دل این بررسی نکات بسیار مهمی پیرامون تاکتیک ها و تدابیر نیروهای رویزیونیستی در راه فریب مردم و سازمانهای انقلابی جنبش، نه فقط در ایران بلکه در سطح بین المللی، نصیب انقلابیون خواهد شد که در کار افشای همه جانبه رویزیو - بقیه در صفحه ۲۰

... راه کارگر

نیسم جهانی مؤثر خواهد افتاد.

باید پرسید: داستان آن انفرکادر راه کارگر که در بهار ۶۰ با انتشار جزوه ای پیوستگی خود را به نیروهای وابسته به "اردوگاه سوسیا - لیستی" اعلام کردند (جزوه ای که روی میز فدائیان اکثریت بفروش می رسید) چه بود و به کجا انجامید؟ ماجرای اعلام انحلال راه کارگر در سال ۶۰ به چه خاطر بود؟ و چگونه جمع منحل شده بعد از گذشت دو سال ونیم بفکر فعالیت دوباره می افتد، آنهم درست موقعی که حزب توده دچار تلاشی گشته است! جواب ما به این سؤالات روشن است: راه کارگر منحل شد، چرا که مسئله سیاست رویزیونیستی و خط حزب توده در درون این جریان تنها محدود به آن ۲ نفر انشعابی نمی شود و در واقع این انحلال بمعنای سپر انداختن در مقابل حکومت جمهوری اسلامی و باز کردن بندهای سازمانی از روی طیفی بود که تصمیم خودمبینی به توده ای شدن را گرفته بودند. راه کارگر دوباره اعلام موجودیت کرد چرا که حزب توده دچار شکست و تلاشی شده و خلاصه ناشی از این تلاشی را سوسیال امپریالیستها در صحنه سیاسی ایران می بایست با نیروی "خوش سابقه" و "خوشنام" که معضلات ناشی از بی آبرویی حزب توده را نداشته باشد، برمی کردند. اینک آن ۲ نفر (یا بیشتر!) چه نقشی در این میان داشتند را بهتر است خود راه کارگر روشن کند، در هر صورت این امر در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی کند: راه کارگر یک نیروی سرباز رویزیونیستی است که نقش کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی را به همراه حزب توده و اکثریت بعهد گرفته است. وجود ارتباط تنگاتنگ و فعالیت همگون و مشترک میان اینها امری است بدیهی، اما بعینت مناسب نبودن شرایط، این ارتباط و فعالیت، امروز شکل غیر علنی بخود گرفته است، با این وجود، هیچ رویزیونیستها را در حین ارتکاب جرم اینجا و آنجا نمی توان گرفت. برای مثال، مقاله خبری کوتاه ای در راه کارگر (شماره ۱۸ - تیر ۶۴) در مورد کنفرانس جهانی زنان در نایروبی درج شد و از قرار معلوم راه کارگری مادر این کنفرانس شرکت داشته اند و... بگذارد تا شرح ماوقع را از زبان خودشان بشنویم:

"نکته چشمگیر در کنفرانس مزبور این است که در مقایسه با دو کنفرانس پیشین، رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان راه در سطح جهانی و هم در سطح میهنان بخوبی منعکس نمود.

"در ارتباط با میهن مانیز، دستاوردهای کنفرانس حاکی از همین ارتقاء کیفی است. در کنفرانس ۱۹۷۵... و ۱۹۸۰... توده زنان ایرانی نماینده ای نداشتند، در حالی که در کنفرانس کنونی علیرغم تلاش های مذبحانه رژیم برای اینکه هیئت نمایندگی خود را نماینده زنان ایرانی جا بزنند، حضور مؤثر نمایندگان مترقی زنان از جانب کمیته های دمکراتیک

ادامه می دهد. حتی پس از انقلاب بسیاری از جوانب مناسبات نیمه فئودالی تحت رهبری دستگاه روحانیت احیاء و تحکیم شده است (تحکیم اسارت زنان، نحوه اداره موقوفات، سلطه مقامات مذهبی بر زندگی روستائیان و...).

تحولات سرمایه دارانه ای که در دوران رژیم شاه در بخش کشاورزی و روستاها انجام شده، نه تنها تضادهای طبقاتی درون روستاها را کمتر نکرده بلکه بیشتر و بیشتر این نقاط را به انبار باروتی مبدل ساخته است. علیرغم تمام این تغییرات، انقلاب ارضی مسئله مرکزی انجام تحولات انقلابی در روستاهای ایران می باشد. در واقع، اولین گام پرولتاریا در متحول کردن مناسبات کهن در روستا، انقلاب ارضی است.

بهر صورت تغییرات فوق الذکر نه تنها مسئله خواست زمین را در میان دهقانان بکناری زده است بلکه حتی در میان آن دسته از دهقانانی که هنوز دوران اولیه پرولتریزه شدن را می گذرانند، نیز وجود دارد. بایده این نکته نیز واقف بود که انقلاب ارضی نه تنها انرژی دهقانان بی زمین و کم زمین را در روستاها رها کرده و آنان را آماده گرد آمدن تحت پرچم پرولتاریا و جنگیدن علیه نظام حاکم خواهد کرد، بلکه می تواند و بایده مرکز ثقل سیاسی و مبارزاتی (و بایستی مناطق سرخ، حتی مرکز ثقل اقتصادی) مهاجرین روستائی در شهرها نیز بدل گردد. از طرف دیگر مسئله انقلاب ارضی نه تنها برای برانگیختن نیروی انقلابی دهقانان لازم و حیاتی است بلکه رابطه ای لاینفک با امر رها کردن جامعه از مناسبات تولیدی امپریالیستی دارد. سلطه امپریالیسم وابسته است به خصلت معوج اقتصاد جامعه (چه کشاورزی و چه صنایع، چه روستاها و چه شهرها). بقایای مناسبات نیمه فئودالی بخشی از مناسبات امپریالیستی حاکم هستند و در واقع در درون آن ادغام شده اند و در خدمت آن قرار دارند. در واقع پانچامانندن این اعوجاج و بقایای مناسبات نیمه فئودالی یعنی پانچامانندن سلطه امپریالیسم.

مسئله تغییر و تحولات ساختاری، به تشدید استثمار دهقانان و پرولتاریای روستاها انجام میدهد و به همان نسبت نیز نیروی انقلابی نهفته در آنان را فزونی بخشیده است - نیروی که باید در خدمت انقلاب دمکراتیک بر رهبری پرولتاریا آزاد شده و سازماندهی شود. چشم پوشی از برانگیختن دهقانان و رهبری آنان در انجام رساندن انقلاب ارضی مساوی است با دست زدن به سلطه امپریالیسم. اگر پرولتاریا قرار نیست نیمی از جمعیت کشور را بسیج سیاسی و رهبری کند پس چه کسانی را خواهد کرد؟ آنهایی که صحبت از انقلاب می کنند و لسی تحت نام "پرولتریسم" و... از بسیج سیاسی و انقلابی توده های دهقان سرباز می زنند (مانند کارگران که تحت همین عنوان از بسیج انقلابی کارگران سرباز زده و کمر به مسموم کردن ذهن کارگران با خطوط اکونومیستی و بورژوازی بسته اند) در واقع از انقلاب منظورشان بقدرت رسیدن داروستان خودشان است. اینها اگر بر سر کار بیایند و بمانند، بوروکراتها و کپیرا دوهای جدیدی خواهند بود که تنها فرقی با هیئت حاکمه فعلی جهت حفظ مناسبات امپریالیستی، در استفاده از کلمات و ادبیاتی متفاوت می باشد.

رابطه حزب پیشاهنگ پرولتری و جنگ خلق

"اگر قرار است انقلابی صورت گیرد، باید یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزبی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی لنینیستی و بشیوه انقلابی مارکسیستی لنینیستی ساخته شده باشد، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم در جهت شکست امپریالیسم و سگان زنجیریش غیر ممکن است." - مائوتسه دون -

هیچ اغراق آمیز نیست اگر بگوئیم پرولتاریا بدون حزب انقلابی خود که بایست و ترین تئوری انقلابی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح شده باشد، هیچ چیز ندارد. در تاریخ هیچ طبقه ای بدون رهبری سیاسی خود که از آگاهترین و دوراندیشترین و تواناترین نمایندگان منافع تاریخی اش تشکیل یافته، قادر به کسب قدرت نبوده است.

این امر در مورد پرولتاریا بایست از همه صادق است: چرا که هدف نهائی پرولتاریا نابودی تمام تمایزات طبقاتی در سطح جهان است و این هدف ریشه ای ترین گسست ها را از مناسبات تولیدی کهن، مناسبات اجتماعی کهن و ایده های کهن الزام آور می سازد. و میا - رزه اش باید از میان پیچ و خم های گوناگون و مراحل پیچیده ای گذر کند که مستلزم رهبری امر کسب قهر آمیز قدرت سیاسی، متحول ساختن جامعه و ادامه انقلاب تحت حاکمیت پرولتاریا است.

اگرچه ممکن است جنگ انقلابی قبل از تشکیل حزب تحت رهبری یک سازمان متکی به پیشروترین تئوری انقلابی آغاز شود، اما مطمئناً در پروسه تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی مهمترین و عاجلترین وظیفه مابعد است از تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر، از آگاه ترین، تواناترین و دوراندیش ترین نمایندگان منافع این طبقه و ساختمان

گوناگون، دید و عمل ارتجاعی رژیم را در رابطه با حقوق زنان افشاء کرد.

"در پایان گروه های شرکت کننده ایرانی قطعنامه مشترکی منتشر کردند." (تأکیدات همگی از حقیقت است)

پیش از هر چیز، راه کارگری ما، حضور نمایندگان زنان ایران از جانب کمیته های دمکراتیک گوناگون "رابعنوان" ارتقاء کیفی دستاوردهای کنفرانس، "با رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان در سطح میهنمان" معرفی می کنند. حال این کمیته ها متشکل از چه نیروی هائی بوده، و چرا شرکت این نیروها ارتقاء کیفی و رشد کیفی بحساب می آید، نکاتی است که راه کارگر عمده مسکوت گذاشته است. در گزارش فوق تنها مشخص شده که اینها "نمایندگان مرفقی زنان" بوده اند و در کنفرانس "مؤثر" داشته اند. دقت کنید! "نمایندگان مرفقی زنان" که طبق تحلیل راه کارگر، برخلاف دو

کنفرانس پیشین، "نماینده توده زنان ایرانی" بوده اند. البته در اینجا بنظر می رسد اشتباهی تاییدی رخ داده، که "بعدها" به آن می پردازیم. ولی در "ترقیخواهی" این نمایندگان جای هیچ شک و شبهه ای نیست، چرا که در پایان کنفرانس، "گروه های شرکت کننده ایرانی" (قاعدتاً شامل "رفقای راه کارگر") قطعنامه مشترکی منتشر کرده اند. برای رفع ابهامات و ناروشنی ها بیابید تا قطعه دیگری از این معاریافته و با قطعات موجود در کنار هم:

"هیئت اعزامی رژیم (به کنفرانس نایروبی نه تنها به این هدف دست نیافت بلکه در اشراکری زنان انقلابی و مرفقی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس... بی آبرو شد. زنان مرفقی و انقلابی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس به افشای فجایع رژیم جمهوری اسلامی بر علیه زنان پرداختند... تشکیلات دمکراتیک زنان ایران از تربیون رسمی سیاست های جنگ افروزان رژیم را مورد حمله قرار داد... (تأکیدات از حقیقت است)

در نهایت "تعجب" باید بگوئیم که این خبر تکمیلی در مورد کنفرانس نایروبی به نشریه راه کارگر تعلق نداشته، بلکه از نشریه کار (اکثریت) نقل گردیده است. می بینید که در میان اکثریتها - و ایضاً توده ای ها - نیز صحبت از "زنان انقلابی و مرفقی ایرانی" است و دکانی بنام "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" که قاعدتاً توسط حزب توده - اکثریت علم شده است و... سایر قضایا.

تصویر کامل شد! این "نمایندگان مرفقی" همان توده - اکثریتی های بقول راه کارگر خائن بوده اند که "ارتقائی کیفی" در دستاوردهای کنفرانس بوجود آورده و "حضور مؤثر" داشته اند. خائینی تا بدان حد "مرفقی" که راه کارگر ربه پای انتشار قطعنامه ای مشترک کشانده - اند. اینجاست که نقاب از چهره ریزبونیست-

های راه کارگر فرومی افتد و بار دیگر وجود اشتباه تاییدی در متن گزارش کنفرانس ربه خواننده یادآوری می کند: بجای "نماینده توده زنان ایرانی" بخوانید "نماینده زنان توده ای ایرانی".

این تنهامتی بودن موطن خروار ارتباط و همکاری میان راه کارگر و جریانات کهنه کار ریزبونیست مسلماً "ابعادی وسیعتر از اینست داشته و با توجه به یگانگی در خط و برنامه عمل سیاسی و مبنای ایدئولوژیک، این همکاری در حد فعالیت های شاخه های مختلف یک تشکیلات واحد به پیش می رود. رد و بدل شدن عنصری چند در بین این نیروها، امری عادی و پیش پا افتاده است. اینها بیشتر شبیه شعبات گوناگون - اما عمیقاً مرتبط به هم - یک مؤسسه اند که بر مبنای تقسیم کاری دقیق و منظم پیش رفته و گاهی اوقات متخصصین ثابتی نیز برای پیش برد بهتر امور به تمامی شعب سرزده و کارها را راه می اندازد. سرمایه دار اصلی شرکت و مدیر کل آن بلوک سوسیال امپریالیستی تحت سرکردگی اتحاد شوروی است و بر اساس یک برنامه ریزی مرکزی، وظایف مشترک و مجزای هر بخش تعیین گشته است. همانگونه که وظایفی مشترک و اهدافی مشترک همه این طیف رنگارنگ را به هم متصل می کند، نهایتاً در مواجهه با اراده انقلابی و رزم در آن ساز و برگ و تار و پودرهای تحت ستم ایران و جهان برای سرنگونی کل سیستم امپریالیستی و نابودی هر دو بلوک شرق و غرب، سرنوشت مشترکی نیز در انتظار همه اینها خواهد بود. این همان نکته ای است که راه کارگر بطور ناخواسته در انتهای مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" بیان کرده:

"سرنوشت اکثریت و حزب توده و امثالشان بهم گره خورده است!"

امام برای افشای ماهیت راه کارگر و امثال راه کارگر نمی توان و نباید صرفاً به چند فاکت و عملکرد معین بسنده کرد. باید با مسلح شدن به خط و ایدئولوژی پرولتری، با اتکاء به علم ما - رکیسم لنینیسم اندیشه ما، توده دین کارا کتر و ماهیت و جهت گیری کلی جریانات ریزبونیست - امپریالیستی را مورد بررسی قرار داده، برای توده های وسیع مردم افشاء نمود. باید مردم ربه این علم و شناخت مسلح کرده تا جدا از اینگونه بند آبدار دنیا، جدا از تماس ها و ارتباطات نیروهای ریزبونیستی، قادر به تشخیص ریزبونیسم در خط سیاسی - ایدئولوژیک و برنامه عملی هر نیروی - ام از شناخته شده یا ناشناخته - باشند، تا بتوانند به سرمنشاء ریزبونیسم و پایگاه مادی آن در سطح بین المللی (اردوگاه سوسیال امپریالیستی و در رأس آن شوروی) پی ببرند. و توان مبارزه با این پدیده مخرب و خطرناک را که بعنوان بخشی از نظام جهانی امپریالیستی عمل می کند، پیدا کنند. آنوقت است که دیگر خواندن یک تحلیل راه کارگر در مورد اوضاع

جهانی، بیا یک تفسیر خبری ساده از سوی حسن زب توده می تواند بخش مشترک جانبداری از منافع کلی شوروی سوسیال امپریالیستی را در این دنوشته - علیرغم فحاشی نویسنده کانشان به یکدیگر - و همچنین نخ مشترک اینها با تمامی جریانات ریزبونیستی ایران و جهان رابدست مردم آگاه دهد.

اما سؤال دیگری در ارتباط با تعدد این مرکز ریزبونیستی همگون در یک کشور وجود دارد: چرا احزاب برادروم ملکی مانند راه کارگر، حزب توده و اکثریت که عیان و پنهان کاملاً از یکدیگر حمایت کرده و دارای خط سیاسی - ایدئولوژیک یکسانی هستند، ظاهراً تشکلات مجزائی می باشند؟

از اوائل دهه ۸۰، بعد از روی آوردن بخشی از نیروهای سابقاً م - ل یا گروه های انقلابی خرده بورژوازی - که زمانی در مبارزه سیاسی ایدئولوژیک میان ریزبونیسم خروشچفسی و مارکسیسم لنینیسم - اندیشه ما، توده دین جانب جریان پرولتری را گرفته بودند - بسوی بلوک سوسیال امپریالیستی، و همچنین ورشکستگی و آبرو باختگی بیش از حد احزاب سنتی ریزبونیست کشورهای مختلف - نظیر حزب توده - بحث در مورد نحوه برخورد به سازمانهای گوناگون هوادار بلوک شوروی در میان خود روسها و اقماریشان مطرح شد. فی المثل در کنفرانس احزاب برادر که در سال ۱۹۸۹ برگزار گشت، هیئت نمایندگی "حزب زحمتکش ویتنام" و همچنین یوناماریف - یکی از تئوریست های اصلی حزب ریزبونیست شوروی - از سازمانها و احزاب "انقلابی اصیل و جوان" - نظیر اکثریت و ریزبونیست های (میر) شیلی - دفاع نموده و خواهان توجه بیشتر جریانات بین المللی ریزبونیستی نسبت به این قبیل جریانات شدند.

البته، روسها پیش از این تاریخ هم با مسئله وجود احزاب گوناگون هوادار خود در سطح یک کشور روبرو بودند که مثال مشخص آنرا در افغانستان مشاهده کردیم - وجود حزب رقیب خلق و پرچم - راه پیشنهادی آنها در برخورد به اینگونه مسائل، طرح همکاری احزاب برادر بر مبنای کارپایه ای جبهه ای بود که با امسئل قرارداد منافع اتحاد شوروی به پیش برده می شد. در برخورد به ریزبونیستهای جوان نیز روس ها کاملاً بر همین طریق پای فشردند و بهیچوجه در جهت حذف یکی از احزاب هوادار بسود دیگری حرکت نکردند. باید در نظر داشت که اتخاذ این ریزبونیست - سوسیالیستی مبنی بر "جوان گراشی" در احزاب ریزبونیست (خصوصاً بعد از قدرت یابی کورباچف) می تواند به محول ساختن وظایف و مسئولیت های بیشتری بردوش ریزبونیستهای جوان منجر شود و از نقش بقایای پوسیده رهبران کهنسال احزاب سنتی بکاهد.

ولی آنچه امروز بصورت تعدد نیروهای هوادار شوروی در یک کشور جلب نظر می کند، علت

... راه کارگر

دیگری نیز دارد. اصولاً "استراتژی کلی شوروی در برخورد به سازمان ها و تشکل های گوناگون اپوزیسیون ضد آمریکائی مدتهاست که بر پایه نفوذ، تأثیر بر خط سیاسی و طردها صریحاً جناحهای انقلابی این سازمانها استوار شده است. در مواردی ردی نیز آنها با برنامه، تشکلی با مواضع انقلابی و حتی ضد شوروی درست کرده اند تا بعد از پایه گیری، با استفاده از اهرم های سیاسی - تشکیلاتی از درون به استحاله و جذب نیروی بسیج شده حول این تشکل بپردازند. اینگونه تشکلات مستحیل شده، تحت نفوذ قرار گرفته، با شوروی ساخته، همان نیروهای هستند که قرار است اعلام جبهه واحد کنند. وجود چند حزب و گروه مختلف هوادار شوروی از لحاظ تبلیغاتی نیز تأثیرات مطلوبی را برای روسها در بر دارد. یک رشته تبلیغات هم جهت، تحت لوای سازمانهای گوناگون و همچنین تحت عنوان دمان پرکن "وحدت چندنیروی انقلابی" مسلماً در ذهن ناآگاهان مؤثرتر خواهد افتاد تا فعالیت تحت پرچمی منفرد. در واقع، تبلیغ "وحدت عمل چندنیروی" برای آنست که برواقعیت انفرادی و بیونیستهای در میان توده های وسیع پرده افکند. این افراد برخاسته از تضاد آشتی ناپذیر منافع بلوک سوسیال امپریالیستی با منافع پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان بوده و بعلاوه کارنامه مملو از خیانت و جنایت احزاب رویزیونیست در ادامه گذشته ابعای وسیع یافته و چشم اسفندیار طرحهای تبلیغاتی و بسیجی بلوک شرق در کشورهای تحت سلطه غرب است. اما اگر این افراد، توسط نیروی آگاه پرولتری و با کاربرد تحلیل و تشریح علمی بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، به مرز بندی آگاهانه و انقلابی توده ها با مجموعه نظام امپریالیستی بدل نگردد، همواره این خطر وجود دارد که با وقوع برآمدهای توده ای، کارگزاران هر یک از دو بلوک امپریالیستی بر حسب شرایط برجسته مردم سوار شده و از آن در جهت ادامه سیستم ستم و استثمار و کنار زدن رقیب از صحنه سوچویند. بدین جهت، افشاکاری همه جانبه و عمیق از ماهیت و خط سیاسی و مبانی ایدئولوژیک وابستگان غرب و شرق (و در این مورد مشخص، امثال توده - اکثریت و راه کارگر) جزئی حیاتی از فعالیت انقلابی پرولتاریای آگاه برای دگرگون ساختن جهان کهنه می باشد.

پاورقی ها

* در مورد برخی نیروهای سانتریست هوادار شوروی نظیر فدائیان (اقلیت) باید بگوئیم که به اعتقاد ما آنها از لحاظ ماهیت طبقاتی و کارا کتر و جایگاهشان در صف بندی های سیاسی موجود در ره حزب توده - اکثریت - راه کارگر قرار ندارند. آنچه مسلم

و استحکام بخشیدن به آن در جریان پیشبرد وظیفه مرکزی. از طریق رهبری حزب و با اتکاء به قوانین حاکم بر جامعه و تکامل اوضاع و مبارزه طبقاتی است که توده ها بطور کنکسرت تعلیم یافته و از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی برای پیچ و خم های انقلاب آماده می شوند. اتکاء بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و استحکام بروی یک خط سیاسی صحیح و اعمال آن پیش شرط فراهم آوردن رهبری توانای پرولتری است. مسلماً در اعمال خط صحیح، سازمان کمونیستی کیفیت لازم را برای تشکیل حزب بکف خواهد آورد. اما باید به این امر بطور ویژه و بمتابیه وظیفه ای عاجل پرداخته شود، زیرا طبقه کارگر بدون ستاد فرماندهی نخواهد توانست وظیفه مرکزی خود را تا به انتها و موفقیت آمیز به پیش برد.

رابطه حزب و ارتش خلق

مهمترین اصل خط نظامی مارکسیستی عبارت است از لزوم حاکمیت خط سیاسی ایدئولوژیک بر اسلحه، لزوم فرماندهی حزب بر ارتش و نه بالعکس. بدون رعایت این اصل هیچ جنگی و طبعاً هیچ ارتشی واقعاً و تا به آخر انقلابی نخواهد بود. فقط آن جنگی می تواند نقش متحول کننده و انقلابی داشته باشد، و به واقع جامعه کهن را زیر و رو کرده و جامعه نوین را به جای آن مستقر کند که تحت رهبری خط پرولتری و حزب پرولتری باشد. از آنجائیکه جنگ ادامه سیاست بشکل دیگری است، هر جنگی با اجبار دارای سیاستی است - بورژوازی یا پرولتری و راه سومی در میان نیست. هیچ جنگی (حتی جنگهای عادلانه) ماهیتی مافوق طبقاتی نداشته و در نهایت و بطور مسلم منافع طبقات معینی را نمایندگی می کنند. ماهیت طبقاتی هر جنگی را در درجه اول از خط حاکم بر آن و سپس از عملکرد آن (ارتباط آن با توده های مردم و برخوردش به مناسبات و ایده های کهن غالب بر جامعه و مناسبات درونیش) میتوان دریافت. جنگی را که پرولتاریا به پیش می برد، با جنگ دیگر طبقات (حتی خرده بورژوازی انقلابی) متفاوت است و با هدف و شیوه های یکسانی به پیش نمی روند. بنابراین این جنگ رهبری کیفی خود را طلب می کند.

اتکاء به توده ها و لزوم آگاهی سربازان ارتش خلق

در ارتباط لاینفک با این اصل که سیاست باید بر اسلحه حاکم باشد، اصل مارکسیستی اتکاء به توده ها در جنگ انقلابی مطرح می شود. اصل فوق بر این نکته تأکید میکند که انسان تعیین کننده است و نه جنگ افزار. این خط تسایز مهمی بین مارکسیستها و رویزیونیستهاست، چرا که اصولاً مارکسیسم انسان را مدنظر دارد و نه اشیاء و ابزار را. در واقع با معکوس کردن این رابطه، یک اصل بورژوازی بدست می آید. بدیهی است که ارتش های بورژوازی و رویزیونیستی فقط تا بدانجا به توده ها اتکاء می کنند که توده ها جنگ افزار آنان را در خدمت به منافع بورژوازی آنان مورد استفاده قرار دهند.

از اینجا این اصل مهم نشئت می گیرد که آگاهی سیاسی ایدئولوژیک هر عضو ارتش انقلابی و مسلح شدن با علم ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون برای جنگ علیه نظام کهن حیاتی است. بدون این آگاهی نمی توان گفت که ارتش یا افراد مسلح ما علیه نظام کهن می جنگند. اگر می خواهیم به ماهیت طبقاتی هر ارتشی پی ببریم، می توانیم رابطه آن ارتش با توده ها و مناسبات حاکم بر آن را مورد توجه قرار دهیم. نقش نیروی آگاه در ارتباط با توده ها عبارت است از پیشبرد فعالیت بشکلی که توده ها را با اتکاء به شرایط عینی فعال کند و بدون مبارزه سیاسی و عالیترین شکل آن - یعنی مبارزه مسلحانه بکشاند و در این کار هدایتشان کند. هدف از جنگ انقلابی بالفعل کردن انرژی بالقوه کارگران و دهقانان است. هدف از آن جذب و فعال کردن توده های پیشرو است.

بقول مائو، ما تفنگ بدست می گیریم که "جهان را متحول کنیم". و بدون متحول کردن انسانها جهان متحول نمی شود. مبارزه مسلحانه ما باید بشیوه ای پیش رود که زحمتکشان را برای متحول کردن جهان، از بند افکار کهن و پیوسته و نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی طبقات بیگانه رها سازد. و اگر جنگ انقلابی ما چنین نکند، از اهداف خود جدا خواهد گشت. و بدین ترتیب مبارزان انقلابی بالاخره به یک دسته "جنگ سالار" تبدیل خواهند شد. "جنگ انقلابی... باید بگونه ای پیش برده شود که برای تربیت توده ها در اداره قدرت سیاسی و تحول جامعه عرصه ای کلیدی باشد. "جنگ ما باید مرتباً توده ها را بصرف خود جذب کرده و توانائی آنان را در انقلاب کردن ارتقاء دهد. بنابراین جنگ انقلابی ما اگرچه ممکن است توسط عده ای پیشاهنگ شروع شود اما باید بشیوه ای پیش رود که سرعت خود را متکی به پیشروان منطقه فعالیت خود کند. ما شوکت: "ماهیت وظایف ارتش سرخ چین در این واقعیت نهفته است که این ارتش سازمان مسلحی است برای پیشبرد وظایف سیاسی ای که یک ماهیت طبقاتی دارد... وقتی ارتش سرخ می جنگد، نه صرفاً با خطر جنگیدن بلکه برای تبلیغ

یمن جنوبی : کودتای دوباره

عدن - ۲۳ دیماه ۱۳۶۴: افسران و سربازانی که در پادگان هازیریک سقف می خوابیدند و هر صبحگاه تحت یک پرچم به سیاست و منافعی واحد اعلام وفاداری می کردند، سوار بر تانک ها و خودروهای روسی به خیابان آمدند، سنگر گرفتند و نیروی یکدیگر آتش گشودند. باردیگر جنگ خونین قسدرت آغاز شد. و این زحمتکشان یمنی بودند که در گوشه ای پناه گرفته و زیر لب زمزمه می کردند یک کودتای دیگر!

خیابان های عدن بی تفاوت به واقعه می نگرستند. این خیابان ها، دیگر از وقایعی اینچنینی حیرت نمی کنند. دیوارهای شهر پر از یادگارهایی است که کودتا در گذر مکرر خود بجای گذاشته است. عدن طعم تلخ نخستین کودتا را در سال ۱۹۷۸ چشید. در این تاریخ حکومت الم ربیع علی که از سال ۱۹۶۹ (بفصله ۲ سال از انقلاب ملی علیه امپریالیستهای انگلیسی) بر سر کار بود، توسط جناح متمایل به شوروی در جبهه ملی یمن سرنگون شد. طی ۹ سالی که سالم ربیع علی در قدرت بود، کوشید تا تغییراتی ترقیجریا - نه را انجام رساند. و همزمان او مبارزه سر - سخنانه ای را علیه جناح های تسلیم طلب حکومت که قصد سازش با امپریالیستهای غربی و دست - نشانندگان منطقه ای شان را داشتند، به پیش برد. برای چند سال، حکومت یمن جنوبی از حمایت بیدریغ چین انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون نیز برخوردار گشت. اما سرانجام بخشی از حکومت که در مواجهه با مشکلات، چاره را در سر - سپردگی و تسلیم به قدرتهای امپریالیستی میدید، جذب فتنه گریهای سوسیال امپریالیسم روس گشت و با استفاده از ارتش، استقلال طلبان را که در موضع ضعیفی قرار داشتند سرنگون نمود. کودتاگر الم ربیع علی را بجرم پافشاری بر موضع مستقل وی بقتل رسانده و یمن جنوبی را به پایگاه و جولانگاه شوروی بدل ساختند. تنها نقل یکی دو

جمله از بیانیۀ عبدالفتاح اسماعیل - رهبر کودتا و مشهور به "مردمسکو" - برای بیان فشرده علت کودتا کافی است: "سالم ربیع علی منحرف، . . . در روابط اصولی ما با اردوگاه سوسیالیسم و در رأس آن اتحاد شوروی شک داشت . . . می خواست کشور ما را در افکار عمومی یک کشور تروریست خارج از موازین و اصول و قوانین بین المللی معرفی کند!"

در سال ۱۹۸۰، رهبر کودتای ۷۸، خود گرفتار کودتائی جدید شد. فردی بنام علی ناصر محمد از رهبران "حزب سوسیالیست یمن" (نام جدیدی که بعد از سال ۱۹۷۸ بر جبهه ملی یمن نهادند)، کودتا را رهبری نمود و رئیس جمهور سابق را به شوروی تبعید کرد. این کودتا تغییر عمده ای در رابطه دولت یمن جنوبی و اتحاد شوروی پدید نیآورد و کماکان دولت این کشور بعنوان متحد نزدیک بلوک شرق باقی ماند. اصولاً "علت این جابجا - شی مهربه هادرین - با دلایل کودتاهای مشابه در دیگر کشورها - را باید در بحران درونی حکومت های وابسته، تضاد منافع ارتجاعی جناحهای حاکم و همچنین عدم کارآئی یک جناح در پیشبرد مؤثر تر سیاست های ارباب جستجو کرد. در مورد مشخص کودتای ۱۹۸۰، این عدم کارآئی را خاصه در پیاده کردن سیاست نرمش و نزدیکی مورد نظر روس ها با برخی کشورهای عرب منطقه باید در نظر گرفت.

گفتیم که عبدالفتاح اسماعیل - "مردمسکو" - به شوروی تبعید شد، جایی که بهترین مدرسه برای تربیت کادرهای کودتای گوروسی است. او آنچه را که تاکنون نیاموخته بود، طی ۴ سال آموخت و بالاخره در فوریه ۱۹۸۵ با ترضیه روس ها به یمن بازگردانده شد. یار همیری دولت یمن جنوبی از در "آشتی" درآمد. از سال ۱۹۸۰ تا کودتای اخیر - تغییرات محسوس در سیاست خارجی یمن پدید آمده بود. مناسبات این کشور با کشورهای عربی وابسته به غرب در منطقه روبه بهبود گذاشته و

بخشی از وامهای مورد نیاز یمن جنوبی - جهت جلوگیری از ورشکستگی اقتصادی - را بعضی کشورهای عضو اپک، صندوق پولی عرب (AMF) و برخی از کشورهای عربی منطقه تأمین میکرند. باب مذاکره با یمن شمالی در مورد اتحاد دوباره یمن تقسیم شده گشوده بود و یمن جنوبی کمک - های خود را به مخالفان مسلح دولت آمریکائی یمن شمالی قطع نموده بود. این امور بدون شک کشش ها و زمینه های مساعدی را برای متقابل شدن یک دولت مرتجع بسوی یک بلوک امپریالیستی دیگر و همچنین نفوذ سیاسی و اقتصادی وابستگان یک بلوک امپریالیستی درون منطقه تحت سلطه بلوک رقیب ایجاد می کرد. بی جهت نبود که هنوز یکسال از "آشتی کتان" رهبران متخاصم حزب سوسیالیست یمن نگذشته، کودتای جدیدی برپا شد.

نبرد کودتاگران و نیروهای وفادار به رئیس جمهور در سراسر پایتخت و مناطق روستا - شی اطراف جریان یافت. کار کودتاگران به سادگی پیش نرفت و جنگ طولانی شد، مواضع کلیدی متناوباً دست بدست می گشت، برای تسلط بر فرودگاه عدن هر دو طرف تلفات زیادی متحمل شدند. درست آروز بعد از شروع کودتا، رئیس جمهور وقت از طریق مصاحبه ای سرکوب کودتاگران را اعلام نمود. شوروی سراسیمه پیام تیریکی را بمناسبت این سرکوب از طریق خبرگزاری تاس منتشر کرده، شورشیان را چپرو خواند و محرکتشان را ضد انقلابی ارزیابی کرد. (روس ها با این کار ردیای خود در کودتا را پاک می کردند) در این پیام بر لزوم وحدت درون صفوف حزب و دولت تأکید شده بود. اما نبرد علیرغم ادعای علی ناصر محمد کماکان جریسان داشت. بعد از یک هفته ورق برگشت و اینبار شورشیان خبر از پیروزی می دادند. موضع شوروی طی این روزها، موضع یک "میانجی عادل" بود. سر - انجام روز ۵ بهمن ۶۴ مقاومت نیروهای هوادار رئیس جمهور درهم شکسته شد، حکومت ساقط گشت و کودتاگران به پیروزی رسیدند. پیام تیریک جدیدی از سوی شوروی به عدن مخابره شد، روسها موفقیت "خلق" دولت جدید یمن را در از سر کردن بحران، بزرگ داشتند. به تبعیت از ارباب، رویزیونیستهای ریز و درشت

بقیه در صفحه ۲۴

برنامه در میان افراد این تشکیلات جانداخته و از طرف دیگر بعنوان نماینده هواداران در تماس و رابطه تشکیلاتی با سازمان های مادر قرار گرفته، از امکانات سازمانی سودجویید، اطلاعات فراوان درونی جمع آوری کند، ارتقاء تشکیلاتی یابد و در موقع مقتضی با اعلام انشعاب و . . . از این واقع بسودحزب توده بهره برداری تبلیغاتی کند. این توطئه مشخص، با هوشتیاری و همکاری عناصر انقلابی وابسته به تشکیلات های خطا در ترکمن صحرا بر ملا گشت و خنثی گردید.

در این منطقه، تشکیلاتی "دمکراتیک" بوجود آوردند که به عرضه نشریات خطا می پرداخت. چندی بعد گردانندگان این تشکیلات زمینه تساس با بعضی از سازمانهای انقلابی ضد رویزیونیست (نظیر دانشجویان مبارز و هواداران پیکار) را فراهم ساختند. هدف آنها از این کار، جذب و بسیج و کنترل نیروهای بالقوه ای بود که بسر مبنای خط ضد رویزیونیستی خواه ناخواه در این منطقه متشکل می شدند. با این اقدام، عامل حزب توده در رأس تشکیلات هواداران می تو - انست رفته رفته خط رویزیونیستی خود را با

است کندآب روهای این سه سرچشمه گرفته از رویزیونیسم مدرن تحت رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی است و در این میان، جوینبار اقلیت بواسطه انحرافات سانتریستی - رویزیونیستی و دبلیستکیش به اردوگاه کدائی، آنقدر مسیر خود را بسط نادرست کج کرده که هر لحظه امکان آن می رود بدون آن کندآب ها ریخته و کاملاً به هرز رود: خواه این به هرز رفتن قطعه قطعه صورت گیرد، خواه کلی.

۱ - نمونه مشخصی از این سیاست را در سال ۱۳۵۸ در منطقه ترکمن صحرا مشاهده کردیم. توده ایها

سراسر جهان نیز تئوریکات صمیمانه خود را نشان "خلق یمن" کردند. مضمون کلی این تئوریکات را می توان در موضع رویزبونیستهای مرتجع موسوم به فدائیان (اکثریت) مشاهده کرد. "کار (اکثریت) "کار" (اکثریت) در شماره ۲۵ (اسفند ۱۳۶۴)

می نویسد: "مردم و حزب سوسیالیست یمن موفق شدند که بردشواریه و درگیریهای خونین غلبه کنند، آرایش رایه کشور بازگردانند و مواضع انقلابی جمهوری دمکراتیک خلق یمن را حفظ و تقویت نمایند. . . . پلنوم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست یمن . . . اعلام کرد . . . تناقض اندیشه ها، خط مشی و عملکرد علی ناصر محمدبا خط مشی و برنامه حزب و نیز عدول وی از پای - بندی به رهبری جمعی و اصول حزبی مندرج در اساسنامه حزب بوجود آورنده اختلافات بود. . . سیاست اخلاک‌گرا، علی ناصر محمد بر سر راه رشد اجتماعی و اقتصادی کشور. . .

در پلنوم، پشتیبانی اتحادشوری و سایر کشورهای سوسیالیستی از یمن دمکراتیک مورد تقدیر قرار گرفت. پلنوم مقرراتی که تحکیم و گسترش مناسبات با اتحادشوری و دیگر کشور - های سوسیالیستی همچنان محور سیاست خارجی جمهوری دمکراتیک خلق یمن خواهد بود."

سوسیال امپریالیستهای شوروی و وابستگان نشان حق داشتند که دل نگران سرخوش تحولات یمن باشند و فعالانه برای دستیابی به راه خروجی مناسب حال خویش، از بحران درون هیئت حاکمه تلاش نمایند. این درست است که یمن یکی از فقیرترین کشورهای دنیاست و از نقطه نظر اقتصادی جذب چندانی ندارد، اما همین کشور فقرزده از لحاظ موقعیت سوق الجیشی در نقطه ای قرار گرفته که هیچیک از دو بلوک امپریالیستی رقیب - خصوصاً در آستانه برپائی جنگ تجدید تقسیم جهان - نمی توانند نسبت به جایگاه و موضع قدرت سیاسی حاکم بر این کشور بی تفاوت بمانند. یمن جنوبی بر گذرگاه نفت خاورمیانه بسوی غرب تکیه زده و بادرهای عرب (عمان) بیش از هزار کیلومتر مرز ساحلی (از عمان تا دهانه باب المندب) دارد. یمن جنوبی کلوگاه دریای سرخ را درست در مقابل شاخ آفریقا کنترل می کند، و این یعنی کنترل تردد کشتی‌هایی که از کانال سوئز و تنگه عقبه عبور می کنند. علاوه بر این، وجود سه جزیره مهم "سوقطره"، "کرمان"، و "بریم" (از اقیانوس هند تا دهانه دریای سرخ) بهترین موقعیت استراتژیک را برای پایگاههای نظامی در اختیار اتحادشوری نهاده است. زیردریائی‌های هسته ای و ناوهای جنگی شوروی از این جزایر بعنوان پایگاه استفاده می کنند. طی چند ساله اخیر، فرودگاه عدن توسط روسها گسترش یافته و به یک فرودگاه اضطراری برای موقعیت جنگی بدل گردیده است. شعاع عملیاتی این پایگاه‌های نظامی (دریائی و هوائی) آنقدر وسیع است که پایگاه مهم امپریالیسم آمریکا در اقیانوس هند بنام "دبه کوکارسیا" را (که با فاصله ۲۵۰۰ کیلومتر

در میان توده ها، سازمان دادن آنها، مسلح کردنشان و کمک به آنها برای ایجاد قدرت سیاسی سرخ است. بدون این اهداف، جنگ مفهوم خود را از دست می دهد و ارتش سرخ علت وجودی خود را از دست می دهد. " - درباره اصلاح نظرات نادرست -

مؤخره

این است نحوه نگرش پرولتاریا به امر تدارک کسب قدرت سیاسی سرخ و استفاده از فرصت های انقلابی در ایران. بدلیل اینکه بر شمرده ایم، پس از انقلاب ۵۷، کردستان مناسبتر بین منطقه ایران برای برافراشتن پرچم سرخ بود و باید بمثابه پایگاهی برای انباشت نیروها و قدرت مادی همه جانبه سیاسی و نظامی برای به اهتزاز درآوردن پرچم پرولتاریا در تمام ایران نگریسته می شد و کماکان باید اثر اینگونه بررسی کرد. نقاط دیگری از ایران نیز دارای پتانسیل برپائی جنگ مسلحانه و منطقه پایگاهی و شروع جنگ خلق بودند که نیاز به تدارک بیشتری داشتند. در مقطع آخر داد ۶۰ بطور مشخص فرصتهای مساعدی در شمال ایران و مناطقی از فارس بوجود آمد. در عین حال، بهترین فرصت برای گسترش جنگ مسلحانه در کردستان و در آن خطه قرارداد دشمن در موضعی دفاعی، فراهم آمد. بیرون جنگ دهقانی چه شکل نطفه ای و چه شکل گسترده در نقاط دیگر ایران پس از بهمن ۵۷ (ترکمن صحراء . . .) شواهد دیگری بر وجود آمدن مکرر چنین فرصتهایی می باشد.

پرولتاریا باید به اینگونه مناطق

بعنوان زمینه آزمونی مهم در پیش

برد خط مشی و استراتژی کمونیستی، جهت ایجاد حزب پرولتری، تشکیل مناطق پایگاهی انقلابی (قدرت سیاسی دمکراتیک نوین) و گسترش مبارزه مسلحانه نگاه می کرد و اینک نیز می باید چنین کند. مسلماً اهتزاز پرچم سرخ - حتی در مناطقی محدود - الهام بخش کارگران و ستمدیدگان سراسر کشور بوده، رژیم را سریعاً منفرده کرده و مرکز ثقل بسیج افراد و اقشار وسیعتری از مردم می گشت و در برابر دیدگان استعمارشوندگان و ستمدیدگان جهان نیز پرچم سرخ را در مقابل پرچم ارتجاع اسلامی خمینی به اهتزاز در می آورد، و نفوذ آید - ثلوثی طبقه کارگر را سد چندان می کرد. خلاصه آنکه پرولتاریائی توانست و کماکان می تواند و باید از وحدت یابی کیفی تضادهای دربرخی نقاط جداگانه سود جست و تدارک عمومی برای انقلاب در سطح سراسری را سرعت بخشد. این تدارک را به انتظار فرصتهای نادر نشستن نمی توان بانجام رساند، دیالکتیک رشد ناموزون انقلاب زیربنای چنین تدارکی است. با وحدت یابی تضاهات که در متن تحولات عمومی، فرصتهای مناسبی برای انباشت قدرت سیاسی و نظامی در کار تدارک عمومی فراهم می آید. سود جستن از این تکامل ناموزون،

مقری خاک یمن جنوبی قرارداد می پوشاند. در حال حاضر وام های ضروری اتحادشوری که ۸۰٪ منابع مالی یمن جنوبی را تأمین می کند - برای سرپا نگاه داشتن این پایگاههای نظامی حیاتی و رژیم وابسته به بلوک سوسیال امپریالیستی بکار گرفته شده اند. بعلاوه، نزدیک به هزار مستشار نظامی و هزار کارشناس امور اقتصادی روسی در یمن جنوبی بصری برند و از آلمان شرقی، کوبانیز افرادی برای اداره بهتر امور مشخصاً سازماندهی ارتش به این کشور اعزام گشته اند. بر طبق قرارداد ۲۰ ساله ای که بعد از کودتای ۱۹۷۸ میان دولت یمن جنوبی و اتحادشوری منعقد گشته، نفرات ارتش ایمن کشور به دوبرابر افزایش یافته، این ارتش در نیروهای پیمان و شواذغام گردیده و تحت فرماندهی مرکزی قوای بلوک شرق در بوداپست قرار گرفته است. دو پایگاه عظیم نظامی در نزدیکی عدن و حضرموت برای استقرار ارتش یمن جنوبی برپا شده و "امتیاز" عضویت در نیروهای ویژه ضربتی بلوک شرق (شامل ۷ لشکر) به قوای مسلح یمن جنوبی "اعطاء" گشته است.

با چنین موقعیتی، بیرواضح است که سوسیال امپریالیستها با قدرت کوچکترین وقایع و تحولات یمن جنوبی را دنبال کرده و برای نامحسوسترین

جهت گیری های "انحرافی" یا جزئی ترین تغل و متزلزل در میان دولتمردان این کشور، راه چاره می جویند. در شرایطی که بلوک غرب و در رأس آن امپریالیسم یانکی برای جلب و جذب افراد یا جناح های معینی از حکومتها وابسته به بلوک شرق، منظم "برنامه ریزی می کنند و معمولاً از طریق چند کشور "دوست و همسایه" (که بر حسب اتفاق وابسته به امپریالیسم یانکی هم هستند) باب دوستی و مودت و همکاری را با دولت های تحت نفوذ شوروی می گشاید، روشی است که روسها بر حسب درجه و خامت اوضاع، به راه چاره ای حادث و رخیتر - تا حدیک کودتای خونین نظامی - متوسل می شوند.

وقایعی اینچنین، ثابت می کند که دو بلوک امپریالیستی در راه حفظ و گسترش منافع خود، و پیشبرد موفقیت آمیز تدارکات جنگ نوین تجدید تقسیم جهان، از قربانی کردن حتی سر - سپرده ترین نوکرانشان نیز ابائی ندارند. بعلاوه، وقایع یمن می تواند درس عبرتی باشد برای آن دسته از نیروهای سانتریست و متزلزل که به "اصلاح انحرافات اردوگاه سوسیالیستی" دل بسته اند و می خواهند خود را بعنوان نیروی انقلابی - بجای "رفرمیستهای ضد انقلابی" نماینده و تحت الحمایه شوروی - به بلوک

ناظر بیطرف نیست. آمریکادست روی دست نکداشته و ازهم اکنون در تلاش شکل دهی و قالب ریزی آلترناتیو وابسته و مناسب حال خویش (از درون و برون هیئت حاکمه فعلی) است که بتواند مهارچنان جنبش قدرتمندی را بدست گرفته، آنرا کنترل کرده، دامنه تأثیراتش را محدود ساخته، و از اثرزوی و توان مبارزاتی توده هادرجهت منافع کلی بلوک غرب و خصوصاً امپریالیسم سرکرده سودجوید. از این روست که نیروهای وابسته و دلبسته به غرب نیز باتشدید تبلیغات "صلح طلبانه" خویش و تمرکز بر روی

مسئله جنگ خلیج و ارائه "راه حل های" مختلف در این مورد، می کوشند نام خود را به لیست کاندیداهای این کنکور امپریالیستی بیافزایند. افرادی که از درون حکومت - همانها که هوای مهندس بازرگان را دارند - به همراه نهضت آزادی، بقایای جبهه ملی، رهبری مجاهدین، دارودسته بخنبار - امینی، جمهوریخواهان لیبرال، سلطنت طلبان شرمگین و شاهی های آشکار، همگی برای احراز این مقام دندان تیغ کرده اند و تشدید فعالیتشان دال بر تشدید اوضاع بحرانی و نزدیک شدن زمان مسابقه است.

بلوک رقیب نیز در این معرکه خیالی رو دست زدن دارد. وابستگان شوروی با برداشتن پرچم "دفاع از صلح" و مخالفت با جنگ کنونی می خواهند خود رهبری جنبش ضد جنگ را بدست گیرند و در فرصتی مناسب موقعیت برتر را در رأس قدرت حکومتی نصیب خویش سازند. اگرچه بی آبرویی نوکرانی نظیر توده - اکثریت در پیشگاه مردم، معضلات معینی را برای روسها ایجاد کرده، لیکن لیست نیروهای وابسته و

نماینده منافع این بلوک امپریالیستی در عرصه ایران به توده - اکثریت محدود نشده و تازه - نفس هائی همچون "راه کارگر" نیز هستند که به بلند کردن علم "جبهه متحد وسیع علیه جنگ" یاری رسانند. حزب توده و اکثریت و راه کارگر مردم را به خیزش و برپائی جنبش ضد جنگ فرا می خوانند، اما در پیشگاه مردم آگاه، این عوام - فریبی ها کار ساز نخواهد بود. کارگران انقلابی و زحمتکشان آگاه می دانند که این قبیله جریانات ضد انقلابی بر سر موجودیت قوای سرکوبگر و ارتجاعی، و نظام ستم و استثمار با هیچ حکومت مرتجعی دعواندارند و همه مبارزان - نشان / تنها برای شریک شدن و سهم اساسی داشتن در این حکومت ها و طبعا "شرکت" در رهبری قوای ارتجاعی سرکوبگر است. همانگونه که سلطنت طلبان به جلب و جذب و هدایت ارتش جمهوری اسلامی برای تحقق کودتا امید بسته اند و متفق القول به ستایش از "دلاوربهای غرور آفرین" ارتش در "دفاع از مرز بوم" مشغولند، وابستگان شوروی نیز همچنان چشمشان دنبال سپاه پاسداران است و رویزینویستهای اکثریتی و راه کارگری در صفحات نشریاتشان بسه "جناح مبارز" سپاه نخ می دهند. همین یکسال

برافراشتن پرچم و برنامه انقلابی پرولتری، درگیر شدن تابیشترین حدممکن با دشمن و تأثیر گذاشتن به بیشترین و عمیقترین میزان بر توده ها کاری است که انجامش طلب می - شود. انتظار تکامل موزون را کشیدن تا آنگونه که بطریقی شرایط در سطح کشور و در میان تمامی متحدین بالقوه - و حتی تمام پایه های اجتماعی پرولتاریا - پخته شود، و آنوقت پرچم سرخ بی - سرون آورده شود، فقط دیدگاه کار آرام و صبورانه اکتونومیستی و اکتونومیست - تروریست است. این نگرش فقط می تواند در بحبوحه یک قیام، پرولتاریا را به قربانی کردن (یا از کف دادن فرماندهی) منافع انقلابی و فلج شدن در هر گونه پیشرفت درجهت تأمین رهبریش بکشاند. با همین بینش و با همین کیجی و سرخوردگی مغرط کم - نیستی نبوده که تاکنون بسیاری از فرصتهای انقلابی از دیده فرو مانده اند - فرصتهائی واقعی برای کسب ابتکار عمل - شکل دادن رهبری سیاسی و تمرین رهبری، تعلیم و تربیت توده ها و صفوف خودباشناخت و منافع انقلابی پرولتاریا.

این استراتژی رابطه ای لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم داشته و ضد گرایش کرنش به خودروئی است. این استراتژی تفکر غلطی که انقلاب را "برخاستن توده ها و مبارزه و فدا کاری متعالی آنان" تصویر می کند و نقش حزب را در این میان تنها "بیان متشکل دادن به چنین حرکتی" معنای کند، را در هم می کوید. کمونیستهای آگاه چه در هنگام تشکیل حزب پرولتری و با هنگامی که در تشکلات کمونیستی ماقبل حزب متشکلند باید به تغییر مسیر جنبش های توده ای بطرف یک قطب انقلابی آگاه تلاش کنند. لنین مطرح کرد که وظیفه حزب پرولتری "نه خدمت منفعل به جنبش طبقه کارگر در هر یک از مراحل جداگانه آن، بلکه عرضه کردن منافع جنبش به مثابه یک کل و مشخص ساختن هدف نهائی و وظایف سیاسی این جنبش و حراست از استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن می باشد".

نیروی آگاه پرولتری باید در پیروی از قوانین اجتماعی و تکامل اوضاع و مبارزه طبقاتی، توده های کارگر و دیگر زحمتکشان را بطور کنکرت از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی تعلیم داده و برای گذار از پیچ و خم های انقلاب و استفاده از فرصتهای انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی آماده کند. و عالیترین شکل این تدارک و آمادگی دامن زدن به مبارزه مسلحانه برای شروع جنگ خلق، برپائی قدرت سیاسی در هر آنجا که امکان پذیر باشد، و ذخیره سازی نیرو برای کسب سراسری قدرت سیاسی می باشد و تمام مبارزات سیاسی و آگاهگرانه و هر شکلی از فعالیت انقلابی باید در خدمت پیشبرد این وظیفه مرکزی قرار گیرند.

بقیه از صفحه ۵

..... استیصال

زمینه برپائی پایگاه سرخ و ارتش انقلابی خویش را فراهم سازد. و دیدگان مردم را بجای صرفاً تعقیب حوادث جنگ ارتجاعی ایران و عراق، متوجه آلترناتیو سیاسی - انقلابی گرداند. حالا که رژیم، کردستان را به یکی از عرصه های جنگ مقدس بدل ساخته، مناسبترین موقعیت برای واژگون ساختن طبل تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی بر سرش، فراهم آمده است. باید امواج انقلاب را از کردستان انقلابی به سراسر ایران فرستاد و "پشت جبهه" را به لرزه در آورد. عدم دخالت انقلابی در اوضاع و کوشش نکردن در راه برپائی قطب و آلترناتیو انقلابی بمعنای باز گذاشتن دست رژیم و تمامی قدرت های امپریالیستی برای مانور و تحرك و ادامه توطئه - گری در عرصه ایران و منطقه است. باید از پشت کرد و غبار برخاسته از جنگ کنونی، دورنمای تحولات محتمل در جامعه را دید و به همگان نیز نشان داد.

نزدیک به دو سال است که تحلیل گران یانکی در افاق تحولات ایران برپائی یک جنبش ضد جنگ قدرتمند را مشاهده کرده و انتظارش را می کشند. این انتظاری منفعلانه از سوی یک

سوسیال امپریالیستی بقبولاند و مورد حمایتش قرار گیرند. وقایع یمن ترسیم کننده سرنوشت نهائی بسیاری از نیروهاست که در بوسه زدن بدست "برادر بزرگ" بریکدیگر سبقت می جو یند، حال آنکه خنجر برادرکش هر آن میتواند بر پشت خمیده شان فرود آید.

حال که دو بلوک رقیب مهره های جنگی خود را در جایگاه های مناسبی از عرصه می چینند و با قربانی کردن چند مهره زائد و از کار افتاده مزاحم و دست و پاگیر، برای تحرك و مانور مهره های اساسی خویش جا باز می کنند، باید همچنان منتظر وقایعی نظیر کودتای یمن جنوبی در سایر مناطق تحت سلطه هر دو بلوک امپریالیستی بود.

..... استیصال

پیش بود که راه کارگرموفق به کشف "پاسداران مبارز" پادگان ولیعصرتهران گردید و اکثریت نیز به تازگی جناح "ضدجنگ" سپاه را که در مقابل سیاست های جنگ افروزانه جمهوری اسلامی "ایستادگی" کرده، پیدانموده است. اما توجه به نفرت عمیق و روزافزون مردم نسبت به پاسداران جنایتکار بایدادعان داشت که رویزیونیستها درمقایسه باسلطنت طلبان وظیفه سنگینتری را می بایدبدوش کشند.

اما آنچه مسلم است، این تلاش های وابستگی غرب و شرق بهیچوجه اقداماتی ذهنیکراییانه نبوده و بدری را که امروزمرتجعین می پاشند، علف های سمی موردنظرشان را درموقعیت مناسب پدیدارخواهدساخت. زیراابالآخره میباید ارتباطات، کشمکش ها و گشایش های حکومت ایران دربرخورد به هر دو بلوک رقیب - بسر زمینة شبکه مناسبات جهان امپریالیستی - است که به جهت گیری های متضاد درون هیئت حاکمه شکل می دهد. به یک مفهوم، تضادهای درونی جمهوری اسلامی نهایتاً "برمبنای جهت - گیری های متضاد نسبت به دو بلوک متخاصم امپریالیستی تکوین می یابد، و این امری گریزناپذیر است. سایر تضادهای درونی مراجع حکومتی بر سر سهم بیشتر در قدرت سیاسی و اقتصادی، بیادرمورد نحوه قانونگذاری و قضایا سازماندهی اقتصاد و... جملگی درمقایسه با

تضاد فوق، تبعی و فرعی محسوب می شوند. امروزه این جهت گیری بین المللی در میان جناح های حکومتی، خود را حول محور جنگ خلیج و در شکل طرح ها و برنامه ها و در برنامه های متضاد دربرخورد به این واقعه نشان می دهد، زیرا جنگ کنونی به معیار پایدار حکومت برای محک زدن بسر خویش و جهان پیرامونش تبدیل گشته است. بدین معنی که همه چیز - از سیاست گرفته تا اقتصاد - بر محور جنگ تنظیم می شود. تولید و توزیع، برنامه ریزی و بودجه، سیستم تبلیغاتی و آموزشی، سیستم بهداشتی و درمانی... و حتی مشخص کردن قشر بندی های اجتماعی با معیار جنگ محک می خوردند (فی المثل از افشار جدیدالولاده "معلولین جنگی"، "خانواده شهدا"، "آوارگان جنگی" و امثالهم در بحث ما و برنامه - ریزی های درازمدت نام برده می شود). در چنین

اوضاعی، مثلاً، ایستادن در کناریبی با سوریه، رفته رفته مفهومی فراتر از استفاده تاکتیکی از تضادهای این دودولت با رژیم صدام پیدا خواهد کرد، یا نشست و برخاست های مداوم با سران ترکیه و مقامات عالیترتبه ژاپن و آلمان و کمپانی - های نفتی غرب می تواند به مناسبات و منافع مشترک عمیقتری از آنچه هم اکنون بنظر میرسد بیانجامد. البته، امر انتخاب ارباب، بیابهنترس گفته باشیم، انتخاب شدن از سوی ارباب. پروسه ای ساده و بی درد سر نبوده و برانجام رسیدن قطعی آن، با وقوع تحولاتی تعیین کننده در مناسبات بین المللی و توازن قوای دو بلوک امپریالیستی در منطقه و جهان همراه خواهد گشت

علل سیاسی درگیری ۴ بهمن

در مقرر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کارگران، توده های انقلابی!

روز جمعه ۴ بهمن ماه ۶۴ درگیری مسلحانه ای در مقرر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مابین دوی بخش از سازمان اتفاق افتاد که طی آن ۵ تن جان باختند و عده ای دیگر نیز زخمی گردیدند. درگیری سرانجام با دخالت اتحادیه میهنی کردستان عراق پایان پذیرفت.

پس از درگیری طرفین متوالیها اطلاعیه هائی در محکوم کردن یکدیگر و توضیح "دلایل" چنین رویدادی و روند شکل گیری تضادهای "تشکیلاتی" ای که منجر به این واقعه گردید و... انتشار دادند و هر یک سعی در محق جلوه دادن خود نمودند. یک جناح طرف مقابل را "مدافع اپورتونیسم تشکیلاتی" و "طرفدار مختاریت در مقابل مرکزیت" افراد سابق اکثریت را، "طرفدار شورای ملی مقاومت" نامید و آثر امتهم به "ارتباط با حزب دمکرات"، "ارتباط با نام باجریان رفرمیست" و... نمود و دیگری متقابل طرف خود را به داشتن "سیاست های انحلال طلبانه پاسویستی"، "ظفره روی از برگسرداری کنگره"، "حفظ موقعیت خود" و... متهم نمود. بیک کلام هر یک آن دیگری را بورژوازی و یا عوامل بورژوازی و خود را پرولتاریا نامید. قابل توجه آنکه هیچیک از طرفین دلیل بورژوازی بودن طرف مقابل و پرولتاریا بودن خود را بر بستر آشکار ساختن خطوط سیاسی - ایدئولوژیک (و نه فقط نقض اصول سانترالیسم دمکراتیک) می توانند مفهوم همه جانبه ای یابد، روشن ساخته، درباره آن سکوت اختیار کرده و از پرداختن به آن ظفره رفته اند.

در اطلاعیه های متعدد طرفین به "اختلافات حاد درونی" اشاره شده ولی کوچکترین اثری از این مسئله که این "اختلافات حاد درونی" بر بستر کدامین خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک شکل گرفته، تکامل یافته و حادث گشته اند، به چشم نمی خورد. تنهسا در اطلاعیه هیئت تحریریه نشریه "جهان" اشاراتی کوتاه و مبهم به این مسئله شده و آن هم به وعده و وعیدهای ماندند این که "تا آنجا که به رعایت اصول و پرنسپ های تشکیلاتی لطمه ای وارد نماند، به اطلاع عموم می رسانیم" و "با چند جزوه مبارزه اید - شولوژیک درونی بموقع در اختیار کلیه اعضا و سایر رفقای واجد شرایط قرار خواهد گرفت" بسنده کرده است (امری که در اکثر انشعابات سازمان چریکها به این سده واگذار شده و هیچگاه ریشه های سیاسی - ایدئولوژیک انشعابات خود را به جنبش ارائه نداده و حداکثر با انتشار جزوه ای در ارتباط با مرحله انقلاب یا بر خورد به حاکمیت، ریشه یابی جدی اختلافات و انشعابات ظفره رفته اند).

این واقعه بر بستر یک شرایط تاریخی معین و تضادهائی که در درون و بیرون سازمان چریکها و مجموعه جنبش موجود هست شکل گرفت و صف بندی معینی نیز پیرامون این واقعه بوجود آمد. صف بندی ای تحت پوشش اینکه چه کسی اول "دمکراسی" را نقض کرد و یا "تهراول راشلیک نمود" در عمل و اساساً به پشتیبانی از جناحی که تحت نام شورای عالی سازمان اطلاعیه صادر نموده بود برخاستند. نیروهای سیاسی ای که به

و متقابلاً خود، بر این توازن قوا تأثیر خواهند گذاشت.

ظهور امواج بحران قدرت سیاسی در کشور - های تحت سلطه و وقوع تغییرات اجتناب ناپذیر در ترکیب هیئت حاکمه بسیاری از این کشورها، نتیجه مستقیم بحران حاد و عمیق سیستم سرمایه مالی بین المللی است و بدون شك حلقه ایران نیز از تکان های پرسر و صدای این زنجیر تأثیر خواهد گرفت. در این میان، آمریکا تلاش دارد با مطرح ساختن آلترناتیوهای وابسته

بخود (آلترناتیوی که هم توان فریب توده ها را داشته باشد و شور و شوق مبارزات ایشان را کنترل کند، و هم بتواند منافع بلوک غرب را در مقابل بلوک شوروی بخوبی محافظت کند) کنترل این تغییرات را از بالا بدست گیرد. اما اوضاع را میتوان بگونه ای دیگر نیز متحول ساخت: دخالت فعال و مؤثر یک نیروی متشکل انقلابی میتواند سیر حوادث را از مسیر مطلوب امپریالیستها خارج کرده و تغییرات پیش بینی نشده ای را در بسیاری مناطق - از جمله ایران - علیرغم



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول - ۱۳۸۴

۱۳۸۴ بهمن ۱۱

رفقا! بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در دست ما
محافل محلی، پیشروان جنبش کارگری و کمیونیتی تبلیغ
کنید و به بحث گذارید.

آدرس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM
LONDON WC1N 3XX, U.K.

بی دروند اوضاع کلی ایران و منطقه گردد .
قطعی که می باید ظهورش را با تدارک و برپائی
جنگ خلق و ست دمی ذهن و عمل توده ها بسری
یک مبارزه دراز مدت ، سخت و پیچیده با هدف
ایجاد مناطق پایگاهی سرخ در هر کجا که امکان -
پذیر باشد ، اعلام کند . این تنها فعالیت عملی ،
مؤثر و واقعی پرولتاریا در راه کسب سراسری
قدرت سیاسی خواهد بود . برای از میان برداشتن
تردیدها و ناباوری ها ، بی اعتمادی ها و بدبینی
های مردم - برای محور و عملی که باعث محدود
شدن و کندگشتن مبارزات توده ها علیه حکومت
خینی و نظام کپرادوری گردیده - راهی نیست
جز ظهور فعال نیروی آگاهگر و متحدکننده
پرولتاری در قالب حزب کمیونیست انقلابی
پرولتاریا .

تحقیق با اعلام موضع پرداختن از حد مطالب مندرجه در اطلاعیه های طرفین فراتر
نرفته و آنهایی که آگاهانه یا ناآگاهانه بر روی دلایل سیاسی و شرایطی که موجب چنین
واقعه ای گردید سرپوش گذاشتند .

وظیفه پرولتاریای آگاه اینست که مضمون واقعی و دلایل سیاسی چنین درگیری
را که بر بستری شرایط مشخص جهانی و منطقه و جامعه شکل می گیرد در روشن کرده و پرده -
های ابهامی که توسط دیگر طبقات و احزاب بر اینگونه وقایع کشانده می شود را بکناری زده
و آن چیزی را که در واقع در زیر می گذرد آشکار ساخته و صف بندی های رسمی یا غیر رسمی ،
علنی یا نهی علنی را که حول این واقعه شکل گرفت و عمل کرد را افشاء نماید .

امروزه بحرانی سخت تمامی جهان امپریالیسم را در خود فرو برده است . بحرانی
عمیق که تمام حلقه های این سیستم را متزلزل و شکننده نموده و در مقیاس جهانی و به
صورتی ناگزیر اثرات مشخص خود را بر روی طبقات گوناگون می گذارد . حدت یابی
بحران سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی احزاب و گروه های سیاسی ریشه در جهان
مادی و اوضاع شدیداً حادث و متحول بین المللی دارد .

بورژوازی و بلوک بندی های امپریالیستی غرب بر رهبری آمریکا و شرق بر رهبری
شوروی تنها راه حل برون رفت از این بحران را در یک جنگ جهانی امپریالیستی
برای تقسیم مجدد جهان می بینند . این روند انعکاس خود را در صف بندی های طبقاتی
نشان می دهد و امروز قطب بندی های سیاسی ایدئولوژیک و نظامی ای که در حال شکل
گیری اند متأثر از این روند عمده در سطح جهان می باشند . در نتیجه تمام نیروهای
بهنابینی و سانسریستی که کوچکترین ضعف و متزلزل سیاسی - ایدئولوژیک ای طبقاتی در بر -
خورده این دو بلوک بندی داشته باشند ، مجبور به سنگبندی و صف بندی با یکی از این دو
بلوکند . این نیروهای اعتدال نسبت بقدرت و توانائی پرولتاریا و بزبون و بصیرت زده در برابر
"قدر قدرتی" امپریالیستها و وحشت زده از تضامات عظیم و خطر آتی که مقابل روی خود می -
بینند ، چاره "راهائی" را درست گیری با یکی از دو بلوک دیده و نیروهای طبقاتی که بهر عنوان
جهتگیری نهائی خود را معین کرده اند ، نیز در سمت و سودا و در پرتاب نمودن این نیروها به
گرداب امپریالیستی با فعالانه عمل می کنند . این روند آنجائی می تواند ضد خود تبدیل شود که
نیروهای پرولتاری در سطح جهان بتوانند بمثابه نیروی مادی قدرتمندی و با برنامه انقلابی و
کمیونیستی حضور خود را نشان داده و با برپائی جنگ انقلابی جلوی جنگ امپریالیستی را گرا -
فته و یاد صورت درگیر شدن جنگ جهانی ، آنرا تبدیل به جنگ برای سرنگونی ارتجاع
جهانی نمایند .

طیف فدائی که سنتاً بر روی بلوک بندی شرق بر رهبری سوسیال امپریالیسم شوروی ، ضعف
و متزلزل داشته و سانسریستی بر خود می کردند ، امروزه با شدت یابی روند پیش گفته نمیتوانند
همانند گذشته ادامه دهند . نمیتوانند شوروی امپریالیستی را هم "اردوگاه سوسیالیسم" بخوانند
و هم به "سیاست های رویزیونیستی" آن انتقاد کنند و امروزه ناگزیرند که بوضوح جایگاه خود
را در رابطه با این بلوک بندی روشن نمایند . این آن چیزی است که اوضاع حادث جهانی از این
نیروها طلب کرده و این ، آن فشارها و تضاماتی است که اینگونه گروه ها را شکل می دهد ، و نه
صرفاً نقض اصول سانترالیسم دمکراتیک . حال میخواهد خودشان بدان آگاه باشند و یا
نباشند ، تفاوت چندانی در ماهیت قضیه ندارد .

در ارتباط با چنین مسئله ایست که هر دو طرف از آشکار ساختن جنبه های سیاسی -
ایدئولوژیک "اختلافات حادث و رونی" و اصرار دارند .
در لایه انبوهی اعلامیه و اطلاعیه که بر روی چنین مسئله ای نوشته شده ، تنها در نشریه

از هر زمان دیگر برای تربیت و آموزش توده ها
برای مشکل ساختن و رهبری مردم فراهم است .
نباید کنار ایستاد و سوار شدن آلترناتیوهای
مطلوب امپریالیستهای غرب یا شرق را بر -
امواج مبارزات توده ای - که عنقریب بهما
خواهند گشت - نظاره کرد . دیرجنبیدن همان ،
و از دست رفتن فرصتی دیگر همان . راه چاره ،
تنها شکل دمی یک قطب انقلابی تحت هدایت
طبقه کارگر و حزب کمیونیستی است که در
صحنه پر آشوب کنونی ، عامل تحولی کیفی و انقلاب

میل آنها بوجود آورد . خصوصاً اینکه ، محدودیت و
عجز در کار تعیین تکلیف ، برنامه ریزی درازمدت
و بالاخره سپردن کامل اسباب دست یک بلوک
امپریالیستی ، گریبان رژیم خینی را گرفته و
بهیچوجه خیال رها کردنش را ندارد . بعلاوه ،
نیروهای رقیب پرولتاریا در اپوزیسیون نیز هر
یک بنوعی سردرآبخور یکی از دو بلوک امپیر -
یالیستی داشته ، با کبیج و سردرگم در قبال اوضاع
انفعال پیشه کرده اند . مجموعه این شرایط به
پرولتاریای آگاه نهیب می زند که اوضاع پیش

کاک اسماعیل و کاک محمد

حکیده‌های کمونیسم

دراهم نبرد برای کمونیسم، همواره افرادی در صحنه مبارزه ظهور می‌یابند که بیش از دیگران در این راه تلاش کرده و تأثیرات کیفی استوارتری برجای می‌گذارند. اینها آمیزه‌ای از استواری بر اصول کمونیسم و قدرت بکارگیری این علم، و توان هدایت و هماهنگ ساختن مجموعه نیروهای آگاه طبقه رادار خود فشرده کرده‌اند و به مفهومی، خودبهبترین و روشنترین بیان جهان-بینی، سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا هستند. اینها رهبرانی کمونیستند که زندگی و حرکت انقلابیشان به نمونه و سرمشق برای تمامی کمونیستها و کارگران و خلقهای ستمدیده تبدیل می‌گردد و در عین حال، این زندگی و حرکت، خود از سنتز تجارب و آنچه توده‌ها به پیشروان می‌آموزند، سرچشمه گرفته است.

در اینجا، از یارانی سخن می‌گوئیم که در زندگی خویش مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ، بدر جامعه نوین. از کمونیستهای انقلابی و اصیلی سخن می‌گوئیم که اگرچه از جامعه موجود سر بر آورده و در متن چنین محیطی رشد و پرورش یافته بودند، اما با تکیه به خط و ایدئولوژی و دورنمای کمونیستی، به تصویر مجسمی از بینش، عملکرد و فرهنگ جامعه فردا بدل گشتند. و از آن پس، تصور ستم و استعمار تنها بندگان خاطر به نه نشان خطر می‌گردد که بیرحمانه به نقد کشیده شده و نابود گردد. از کاک اسماعیل و کاک محمد فراموشان برجسته سربداران سخن می‌گوئیم، از دوسر باز از ارتش بیشمار کمونیستهای جهان، از دلاورانی که خون کومون و اکتبر و انقلاب فرهنگ در رگهایشان جریان داشت، از دو هم‌زم در نبرد برای رهائی بشریت از بی‌سوغ جامعه طبقاتی و تمامی مظاهر نظام استعمار سرمایه داری.

زندگی پر جنب و جوش، و پربار - هر چند کوتاه - اسماعیل و محمد چرخ انقلاب پرولتری را شتابی تازه می‌بخشید و حضور این دو انقلابی پیگیر را بر صفحه خونین تاریخ مبارزات پرولتاریای بین المللی ثبت می‌کرد. این ثبت شخصیت انسان هائی است که برای جامعه ای انقلابی نبرد کردند، برای جامعه ای که در آن به انسانها نه بمتابه ابزار و پیچ و مهره های بیروح یک ماشین عظیم بهره کشی، بلکه بعنوان

مظاهر شکوفای شخصیت یافته یک آرمان آینده و جهت گیری متحول و نوین در مناسبات میان تمامی انسانها نگریسته خواهد شد.

اسماعیل (پیروت محمدی) و محمد (رسول محمدی) بسال ۱۳۳۲ در روستای حاجی خوش (نزدیک مهاباد) در خانواده ای فئودالی متولد شدند. بنا بر رسم خانواده، اسماعیل رابه دایه سپردند تا جدا از برادر دوقلویش بربار آید. اسماعیل در روستا بزرگ شد و محمد در مهاباد و میانداوب. زندگی سیاسی این دو پس از اتمام دوره دبیرستان در محیط سربازی و دانشگاه آغاز گشت. سنت مبارزاتی و جوسیاسی موجود در خطه کردستان، خواه ناخواه بر هر خانواده و هر جوان کرد تأثیر می‌گذاشت و اسماعیل و محمد نیز از این قاعده مستثنی نبودند، لیکن کسب آگاهی طبقاتی و آشنائی با علم رهائی طبقه کارگر و فراگیری آن، بی ترانست بطور خود بخودی از روحیات ضد رژیم و جومبارزات ملی در کردستان علیه حکومت های ارتجاعی منطقه ناشی شود. البته خیانت مرتجعینی نظیر ملامصطفی بارزانی به خلق کرد، تأثیر شدیدی بر نحوه نگرش جوانان انقلابی کردستان می‌گذاشت و راه را بر نفوذ ایده های پرولتری و پافشاری بر مبارزه طبقاتی در مقابل محدودیت های مبارزه صرفا ملی گشود، اما این تنها یک دریچه بسوی آگاهی پرولتری بحساب می‌آمد. بر چنین زمینه ذهنی اسماعیل به سربازی رفت و محمد به دانشکده اقتصاد دانشگاه قزوین وارد شد. در این دو محیط متفاوت، این دو با عناصر و محافل باگرایشات مارکسیستی - لنینیستی و مواضعی ضد رژیونر - نیستی در تماس قرار گرفتند. ارتباط اسماعیل با رفقای محفل اولیه ای بود که بعدها "گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" را بنیان نهادند، و محمد با یکی از محافل مرتبط با چریک - های فدائی خلق تماس داشت. بعد از مدتی، محمد نیز با رفقای محفل اولیه ارتباط برقرار کرد و در فعالیت های آموزشی - سیاسی فعالانه شرکت جست. در ابتدای فعالیت (سال ۱۳۵۲) این محفل از مشی چریکی طرفداری می‌نمود و خط روشنی در مورد ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی نداشت هر چند مائوتسه دون را بعنوان یکی از رهبران پرولتاریای جهانی بحساب می‌آورد. چندی بعد،

اسماعیل و چند تن دیگر از رفقای محفل برای دستیابی بیشتر به آثار مارکسیستی، و همچنین برای فرار گرفتن در جریان حرکت مجموعه جنبش کمونیستی، راهی اروپا شدند، اما بواسطه پاره ای مشکلات بعد از مدت کوتاهی همگی به ایران بازگشتند. در بازگشت، بحث های فراوانی در محفل در گرفت که اساسا حول نقد مشی چریکی، نقد رژیونریسم شوروی (سوسیال امپریالیسم) و نقد تئوری سه جهان صورت می‌پذیرفت. با جدائی چند تن از افراد حول و حوش محفل، و همچنین برقراری ارتباط با محفل دیگری از رفقای همفکر که در تهران و آبادان فعال بودند، پیاده های ایجاد "گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" گذارده شد. ذوب آهن اصفهان، دانشگاه تهران و تراکتور سازی تبریز عرصه فعالیت "گروه مبارزه..." بود، و ایسین فعالیت همصاف شد با فرار رسیدن امواج انقلاب بی ۱۳۵۷-۱۳۵۷. امواج انقلاب جامعه رادرمی نور دید و کمونیستها - پراکنده و بدون حزب، و درگیر نوسانات سیاسی و ایدئولوژیک - هریسک بنوعی تلاش می‌کردند تا این سیل خروشان را بستی صحیح سوق دهند، تحولات انقلابی را شتاب بخشند و مهر پرولتاریا را بر عرصه ای - هر چند کوچک - از این جنبش بکوبند. بر همین مینا، اسماعیل و دیگر یارانش اعتصابات کارگری در کارخانه تراکتور سازی تبریز را سازمان دادند. اعلامیه فراموش نشدنی اعتصاب، که ارتش رابه مصاف می‌طلبید، توسط اسماعیل نگاشته شد و با طرح خواسته های مشخص سیاسی و انقلابی ست و سوی مبارزه را تعیین نمود. وقتی جرعه قیام در بهمن ۵۷ زده شد، افشاد "گروه مبارزه..." در تهران و کرمانشان فعالانه در رزم مسلحانه توده ای و تسخیر پادگان ها و کلانتریها شرکت کردند و در این راه رفیق پرارزشی چون داریوش صابر (از اعضای مؤثر محفل آبادان - تهران) را در تهران از دست دادند. خط سیاسی - ایدئولوژیک مشترک گروه و اتحادیه کمونیستهای ایران که پاره ای ارتباطات و همکاریها را میان این دو جریان پدید آورده بود، سرانجام در تابستان ۱۳۵۸ به وحدت کامل تشکیلاتی انجامید. اسماعیل و محمد نیز در عرصه جنبش انقلابی خلق کرد بعنوان دو پیش-

..... چکیده‌های کمونیس

"جهان" به نقطه نظرات زیربرخوردمیکنیم: "... اعلام ضد انقلابی بودن حزب توده و اکثریت و مبارزهٔ پیگیر با این دشمنان دیرین طبقه کارگر و ستون پنجم بورژوازی در صفوف طبقه کارگر، افشای رویزیونیسم جهانی بویژه رویزیونیسم حاکم بر حزب کمونیست شوروی، مبارزه با جریانهای بورژوا - منظمی همچون سازمان مجاهدین، افشای بیهوشانهٔ سیاستهای حزب دمکرات و بازتاب صریح این مواضع در "کار" ارگان سراسری سازمان و نشریات دیگر وابسته به سازمان چیزی نبود که عناصر فرصت طلبی چون مصطفی مدنی را، که در سازمان جاسا خوش کرده بودند، آشفته نکند" (بنتل از اطلاعیه هیئت تحریریه "جهان" در مورد حمله مسلحانه به مقر رادیو صدای فدائی). خواننده سطور بالایی اختیار با این پرسش روبروی شود که اگر اصل مسئله در اینجانهفته است (که هست) چرا به این مقوله‌های سیاسی پرداخته نمی‌شود؟ چرا از همه چیز صحبت میشود، اسامی افراد و حتی خصوصیات اخلاقی آنان افشامی‌شود ولی درباره این مسائل مهم سیاسی سخنی بزبان رانده نمیشود؟ چه راسی دارید که مضمون سیاسی رابطه با آن جریبان رفرمیست "و یادگیر جریانات را افشا کنید؟" و چرا این عناصر فرصت طلبی که سابقه تاریخی شان روشن است میتوانند در این سازمان تا سطح هیئت سیاسی اش "جاسوس" کنند؟ آیا بغیر از این است که هر دو جناح از پیشبرد یک مبارزهٔ سیاسی نظری برحسب چنین مسئله ای ناتوانند؟ بنظرمانه، واقعیت اینست، کسی که خود را از ضعف و تزلزل در مقابل امپریالیسم و در این مورد مشخص سوسیال امپریالیسم با شد، نمیتواند طبقه دیگری را بر سر این مسئله بچسبد. مضافاً، اینکه هر دو جناح اختلافات درونی خود را به چنین شیوه ای "حل" میکنند ناشی از ضعفها و تزلزلات رویزیونیستی این سازمان است که با توسل به اعمال فشار و شیوه‌های غیر دمکراتیک ناتوانی خود را در برخورد سیاسی و مبارزهٔ نظری در یک چنین دوره بحرانی به نمایش میگذارد.

صف بندی معینی در برخورد به این واقعه و در دفاع از شورایی عالی سازمان شکل گرفت. حال اینکه جریانی باشم طبقه‌ای خودبگشیده باشد و یادگیری بر ای منافع کوتاه بینانه و محدود گروهی عمل کرده باشد، و آن دیگری بانا سونیالیسم تنگ نظرانه ویرا گماتیبستی اش نظر داده باشد، همه و همه با بهره افکنی بر وی واقعیات سیاسی، بچشم کارگران و توده‌های انقلابی در مورد این واقعه خاک می‌پاشند.

ما چنین شیوه‌هایی را برای حل اختلافات درونی محکوم میدانیم و از اینکه افرادی در این درگیری جان باختند شديبا "متأسفیم و تا آنجا که گروهای سیاسی مانع گسترش این درگیری و ادامه آن شدند، بنظرمان درست است ولی بهیچوجه دخالت در امور داخلی و جلوگیری از فعالیت سیاسی راصحیح ندانسته و آثار عملی غیردمکراتیک می‌دانیم. برنبره‌های انقلابیست که در مبارزه برای سرنوشت جمهوری اسلامی و تمامی مرتجعین و امپریالیست‌ها در مقابل بروز چنین حوادثی با تجزیه و تحلیل از هزل سیاسی و ایدئولوژیک آن راه را برای ایجاد صف بندی انقلابی و پرولتری هموار نموده و اجازة ندمند توده‌های انقلابی قربانی سیاستهای بورژوازی گردند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - کمیته کردستان

۱۱۲ اسفند ۱۳۶۴

بهیچوجه صرفاً رهبرانی نظامی نبودند و در پیشبرد خط سیاسی ایدئولوژیک و مبارزهٔ سرسختانه با خطوط و نیروهای بورژوا - ناسیونالیست، بورژوا فئودالهای ضد انقلابی و انقلابیون خرده - بورژوا نیز نقش مؤثری بازی می‌کردند. در دورهٔ متعاقب جنگ سنج و بروز و غلبه برخی انحرافات راست روانه در مورد جنبش انقلابی خلق کرده، این کاک محمد بوده که قاطعانه در مقابل انحرافات غالب بر سیاست رهبری اتحادیه کمونیستها ایستادگی نمود و با حفظ اصول و پرنسپ‌های یک تشکیلات کمونیستی، مبارزهٔ درونی خویش را برای طرفداران انحرافات به پیش برد. او در طول فعالیت تشکیلاتی خود، همواره از آموزش مائوتسه دون پیروی می‌کرد که: "کمونیستها همیشه به هر مسئله ای که برمی -

ره و کلوه مقاومت کرد، پیشمرگان انقلابی در کنارتوده‌های شهرسنگر گرفتند و جنگی جانانه را بمدت یک ماه به پیش بردند. در این نبرد کاک اسماعیل بعنوان یک فرمانده برجستهٔ نظامی، نبوغ خویش را به نمایش گذاشت و توده‌های مردم را شیفتهٔ جسارت و کاردانی کمونیستی خویش ساخت. بعد از پایان جنگ یک ماهه کاک اسماعیل به تهران آمد. او در شورای سوم اتحادیه کمونیستهای ایران بعنوان مسئول نظامی کل سازمان و یکی از اعضای رهبری انتخاب شد. باین امر تغییر و تبدیلیاتی در کادر رهبری "تشکیلات پیشمرگه‌های زحمت - کشان" ضروری افتاد و کاک محمد بعنوان مسئول نظامی تشکیلات تعیین گشت. آنچه مسلم است، اسماعیل و محمد در طول فعالیت خود در کردستان

مرگ کمونیست، کار بیخ و سازماندهی دهقانان و ست دهی و هدایت جنبش دهقانی برای مصادره زمین های خان ها و فئودال های منطقه آغاز کردند. کاک اسماعیل و کاک محمد در کنار رفقای شهیدی چون کاک صلاح شمس برهان، کاک فواد مصطفی سلطانی و... طرح ایجاد اتحادیه های دهقانی را به پیش بردند و هنگامیکه مرتجعین محلی با کمک ارتش و سپاه پاسداران و مزدوران قیاده موقت، سرکوب نظامی جنبش را آغاز کردند، کمونیستهای انقلابی با سلاح خویش و با مسلح کردن پیشروترین عناصر جنبش دهقانی به نبرد با خیل مرتجعان برخاستند و کوششهای سختی به خمینی و مزدوران او دادند. جنگ های ۱۳۵۸ کاک اسماعیل را آبدیده کرد، و وقتی که کاک یحیی خاتونی در کنارش بخاک افتاد، او پنجه در خون جوشان یحیی زد و سوگند یاد کرد که راهش را تا به آخر ادامه دهد. در جنگ گرفتار، اسماعیل زخم برداشت و اسیر خان های محلی شد و آنها نیز وی را به زندان و محکمه خلخال جلا سپردند. این دستگیری مصادف بود با شکست های پی در پی قوای خمینی در کردستان و اجبار جمهوری اسلامی به آتش بس و مذاکره. مسئله باعث شد که کاک اسماعیل از چنگال دژخیمان خمینی رها گردد و با بازگشت بمصروف یارانش، مبارزهٔ انقلابی خویش را مسمانه تر و آگاهانه تر از پیش از سر گیرد. اعلام موجودیت تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان، به فعالیت های اتحادیه کمونیستهای ایران در منطقه کردستان، بیانی تشکیلاتی بخشید. کاک اسماعیل و کاک محمد بعنوان دوتن از مسئولین تشکیلات در شهرهای سنندج و بوکان فعالیت می کردند و در مدت زمانی کوتاه - خصوصاً در شرایط اشغال نظامی سنندج از سوی قوای ارتجاع توانستند با وارد آوردن ضربه بر نیروهای پاسدار و جاش مستقر در شهر، در میان مردم محبوبیت زیادی بدست آورند. در دوران برقراری آتش بس و آزادی سنندج، اسماعیل و محمد به همراه پیشمرگان و رفقای دیگرشان مرتباً "بمیان مردم شور و ستامی رفتند و با انجام جوله های سیاسی - نظامی و پیشبرد تقسیم زمین در روستا های مختلف توده های دهقان و زحمتکشان شهری را در فعالیت آگاهانه برای تغییر جامعه کهن درگیری ساختند. رفته رفته، دوران کوتاه آتش بس، با تعرضات وحشیانه ارتش و پاسداران بصرمی رسید و درگیری های مداومی در ناحیه کامیاران جریان می یافت (و در یکی از همین درگیری ها بود که بدری دیگر برای جامعه نوین بر زمین افشاندند شد و رفیق و ریامدرسی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران و تشکیلات پیشمرگه های زحمتکشان شهادت رسید). با فرارسیدن بهار ۵۸، هجوم ارتش خمینی تحت هدایت بنی صدر به شهر سنندج آغاز شد. سنندج قهرمانانه ایستاد و در برابر باران توپ و خمپا -

خورند، باید سؤال کنند: "چرا؟" و "برای چه؟"، آنها باید با مغز خود بیاندیشند و با دقت فکر کنند که آیا این با واقعیت وفق می دهد یا نه، و آیا واقعا بر اساس صحیحی مبتنی است یا نه؟ آنها به هیچ وجه نباید کورکورانه از دیگران تبعیت کنند و اطاعت برده و ار را تبلیغ نمایند. "کاک محمد از آنها نبود که مقلد بی محتوا و مجسرد "منافع سازمانی" را بالاتر از مسئله خط سیاسی ایدئولوژیک بعنوان عامل تعیین کننده در سر نوشت سازمان و انقلاب قرار می دهند، زیرا می دانست این خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح است که امروز برای مقابله با انحرافات ظهور یافته در سطح یک حزب و سازمان، و فردا در مواجهه با انحرافات و کرایشات غیر پرولتاری در برخورد به ساختمان جامعه نوین امری ضروری و حیاتی است. او بدرستی از هیچگونه انحرافی - هر چند خرد - چشم نمی پوشید و این برخاسته از خصلت نقادانه ای بود که درک صحیح و عمیق سیاست و ایدئولوژی پرولتاریا را اختیار می - نهاد. از پانزده تا سی و یک سالگی در کنگره های کارگران گریز کرده و پرخانه های اطراف قزوین مشغول شد و سپس در تهران بکار تبلیغ سازماندهی پرداخت. در این دوره، تقریبا "ارتباط وی با سازمان حالتی معلق داشت و علت این امر را می باید در شیوه های بوروکراتیکی که حاملین اصلی انحرافات اپورتونیستی در برخورد به محمدپیشه کردند، جستجو کرد. علیرغم همه این فشارها، کاک محمد با ایمان بی شائبه نسبت به آرمان کمونیسم به مبارزه درونیش ادامه داد تا به همراه اکثریت اعضا و هواداران اتحادیه در یک تندبوی تاریخی، حساب خط کمونیستی و کمونیستهای راستین را از خطوط راست روانه غیر پرولتاری و سرسخت ترین منحرفان جدا سازد. رشد جنبش مردم علیه حاکمیت ضدانقلاب بی درماه های پایانی سال ۵۹ اوج گرفت و سؤالی جدی را در مقابل جنبش کمونیستی ایران و مشخصا "سازمان مآر را داد. اتحادیه، من حیث المجموع جهت گیری صحیح و انقلابی را در این معرکه اتخاذ کرد و همین جهت گیری بود که در روزهای پرتلاطم خرداد ۱۳۶۰ بسطی کیفیتا عالیتر - به طرح سربداران - ارتقا یافت. کاک اسماعیل در کنار اکثریت هیئت مسئولین اتحادیه، بر این طرح پای فشردند و مقدمات برپائی قیام مسلحانه را بیکباره تدارک دیدند. در این کار، کاک محمد بار و بار نزدیک اسماعیل و یکی از مسئولین سربداران گشت. کاری که اسماعیل و محمد به همراه دیگر رفقایشان از شهریور ماه ۱۳۶۰ دوش بدوش یکدیگر آغاز کردند، نمایانگر جهشی بود که در خط و برنامه و نحوه نگرش جنبش کمونیستی ایران نسبت به رسالت و وظایف مقابل پیش ایجاد شده بود، و سطح کیفیتا عالیتری از روشن بینی، دورنگری، جسارت، از خود گذشتگی و قاطعیت

در تصمیم گیری رومی طلید. کاک اسماعیل در مقام فرمانده نظامی کل نیروهای سربداران و کاک محمد در مقام معاون فرمانده در تمامی این زمینه ها، تحول و تکامل جهش و برخورد را به نمایش گذاردند.

هنگامیکه همه نیروهای سربداران در پایگاه های جنگل استقرار یافتند و تقسیم بندی گروه ها انجام پذیرفت، اسماعیل مسئولین نظامی گروه ها را فراخواند و با آنها به بحث نشست: "هر رفیقی باید در نظر داشته باشد که این مسئولیت ارث پدری نیست که قابل تغییر نباشد. باید هر کس که لیاقت و توانائی پیشبردش را دارد، چنین مسئولیتی را بعهده گیرد." و از آن لحظه به بعد، کاک اسماعیل مرتباً "باتک تسک افراد هر گروه به بحث می نشست، نظراتشان را جمع آوری می کرد، از زبانیشان را از مسئول گروه و انتقادات مشخصشان را می گرفت و سرانجام با پیگیری و دقت عمل خاص خود، این داده ها را بدرستی سنتز می نمود. کاک اسماعیل با صراحت و بدون هیچگونه ملاحظه کاری - حتی در مورد نزدیکترین و قدیمیترین رفقایش - انتقادات افراد گروه را با مسئولین مطرح می - کرد، و با بحث و جدل و اقتناع، طریق اصلاح انحرافات، و با اصلاح در ترکیب مسئولین را به پیش می برد. شیوه برخوردی، کاربست آموزه انقلابی رفیق مائو بود که: "در پیروسی یک مبارزه بزرگ، ترکیب گروه رهبری در بسیاری از موارد نباید نومی تواند در سراسر مرحله اول، مرحله میانی و مرحله پایانی، کاملاً بلا تغییر بماند، فعالینی که در جریان مبارزه رشد می کنند باید دائماً "برای تعویض آن اعضای اولیه گروه رهبری که در مقایسه با آنها شایستگی کمتری دارند و با انحطاط یافته اند، جایگزین شوند".

اسماعیل می دانست که در پیروسی یک مبارزه بزرگ، خط سیاسی و ایدئولوژیک مداوم وجود افراد معینی به عالیترین و فشرده ترین شکل متبلور می شود و به آنها شایستگی رهبری می بخشد. باید زمینه قرار گرفتن چنین افرادی را در جایگاه مناسب فراهم نمود. این همان جهت گیری ضروری و حیاتی است که انسانهای نوین باید برای جلوگیری از درجا زدن و عقبگرد حتمی و ثروتنی انقلابی کردن حزب "در پیش گیرند، و آل حزب، ارتش سرخ، دولت پرولتاری و جامعه نوین (دمکراتیک نوین و سپس سوسیالیستی) از نوسازی دائمی و طرد و نفی جوانب کهنه غافل شده و خود به پدیده هائی کهنه و ارتجاعی بدل خواهند شد. حرکت کاک اسماعیل، سیاست نو کردن دائمی کهنه از طریق مبارزه را در خود فشرده داشت.

شکوفائی سیاست پرولتاری و از هم گسستن زنجیرهای گران انحرافات باعث آن شد که نبوغ نظامی اسماعیل و محمد نیز شکوفا کرد، و

برای اینکه این شکوفائی خود را به بهترین شکل به نمایش گذارد، وقوع توفان نبرد مسلحانه ضروری بود: ۲۲ آبان ۱۳۶۰ این توفان وزیدن گرفت.

مزدوران زخم خورده خمینی که در روز ۱۸ آبان، ضرب شست سربداران را در جریان اجرای موفقیت آمیز طرح زاه بندان جاده هراز چشیده بودند، با نیروی ۲۰۰ نفره متشکل از ارتش، ژاندارمری، سپاه و بسیج و بکارگیری نیروهای ویژه رنجر طرح محاصره و سرکوب نیروهای سربدار را - که "چکش و سنگدان" نام گذاری شده بود - در جنگلهای آمل به اجراء درآوردند. آنچه در فاصله ۲ ساعت آغازین این نبرد سنگین بر نیروهای دشمن گذشت و به کشته شدن فرمانده کل عملیات "چکش و سنگدان" و بسیاری از مسئولین درجه اول سپاه منقطع انجامید، و زمینه ساز تار و مار شدن کل نیروها و شکست قطعی طرح مزدوران جمهوری اسلامی شد، بدون شک در گرو رهبری نبوغ آملی کاک اسماعیل قرار داشت. اکثریت نیروی سربداران تحت رهبری اسماعیل آنچنان به "چکش" ارتجاع تعرض کرد و خط محاصره را از چپ و راست در هم شکست که بعد از چند ساعت، نبرد کاملاً "دگرگون شده و این نیروهای خمینی بودند که در محاصره سربداران قرار گرفته بودند. و در سوی دیگر صحنه، کاک محمد با خونسردی ضربات دقیق و حساب شده و کاری رفقارابر "سندان" ارتجاع نظارت و رهبری می کرد.

دشمن در نبرد ۲۲ آبان شکست سختی متحمل شد. شکستی که خمینی و همدستانش تا لحظه مرگ در دش را فراموش نخواهند کرد. اسماعیل شکست دشمن را در جلسه جمع بندی از ۲۲ آبان ساده ترین و موجزترین شکل در این جمله بیان نمود: "چکش و سنگدان اینها حل می بود!"

از فاصله این نبرد تا برپائی قیام آمل در ۵ بهمن ۱۳۶۰، فشار حکومت بر سربداران بیشتر شد و دشمن پایگاه های ویژه ای را در خست حاشیه جنگل و ستاد عملیاتی مشترکی را بر روی شخص خامنه ای در آمل ایجاد نمود. گروه های سربدار بارها پایگاه های نوساخته ارتجاع را مورد هجوم قرار دادند و در انجام این نبردها با جدی ترین خطرات نیز روبرو شدند. هنگامیکه رفیق دلور، اکبر اصفهانی (از رهبران جنبش کارگری در اصفهان و از یاران شهید ناصر توفیقیان) در جریان عملیات رزک بدر جامعه نوین را کاشت و بیکرش در نزدیکی سنگرهای دشمن بخاک افتاد، کاک محمد با جسارت بی نظیری بارها از زیر آتش دشمن گذشت تا خود را به اکبر برساند و بیکرش را از دسترس مزدوران خمینی دور دارد، ولی آتش دشمن آنچنان سنگین بود که محمد موفق به انجام این کار نشد. اینکه اونی خواست بیکر بیجان رفیق اکبر بر جای

..... چکیده‌های گونیم

بماند، کاری از سر تعصب یا احساسات نبود، اگرچه علاقه بسیاری به آن رفیق داشت - کاک محمدی دانست که دشمن برای تقویت روحیه نیروهای خود، و نشان دادن قدرت خویش در ضربه زدن به سرداران، پیکر اکبر را به نمایش خواهد گذاشت و در منطقه خواهد چرخاند - که دقیقاً چنین نیز شد.

در آن روزهای دشوار که بار مسئولیت و معضلات بردوش رهبری سرداران سنگینی می‌نمود، کاک اسماعیل و کاک محمد از صبح تا شام یک نفس تلاش می‌کردند و بعد از گذران دادن یک روز پرمشغله و انجام مأموریت‌های بیشمار، بی آنکه سر بر زمین نهند، در گوشه‌ای نشسته، چشم‌های بسته و ناآرامشان تجدید شده و دوباره کار خستگی‌ناپذیر را از سر گیرند. این دو از آن دسته رهبرانی بودند که رفیق ماژور توصیف سبک کار و حرکت رزمندگان می‌گفت: "تهور داشتن در نبرد، نترسیدن از قربانی و نه‌راسیدن از خستگی و بی‌کارهای مداوم (بمفهوم نبردهای پی در پی در زمان کوتاه و بدون استراحت)".

سرانجام دردی ماه ۱۳۶۰، طرح برپائی قیام آن نورد بحث و تصویب نهائی قرار گرفت و کاک محمد و رفیق مراد (غلامعباس درخشان) برای شناسائی و تعیین مناسبترین راه برای انتقال نیروهای سردار به آمل، به سمت شهر روان شدند. با توجه به کنترل شدیدی که بر گذرگاه‌ها و راه‌های اصلی و فرعی ورود به جنگل اعمال می‌شد، محمد و مراد مسیر را بر گزیدند که دوباره عبور از رودخانه‌های عریض و پرآب را ایجاب می‌کرد، ولی در عوض خسار محاصره دشمن را - با حداقل احتمال خطر - قطع می‌نمود. کاک محمد در روز راه بود، بی آنکه خواب به چشم آورد. وی سرانجام بازگشت و صد کمونیست مصمم و مقاوم را بسوی شهر اهدا می‌کرد.

شبانگاه ۵ بهمن، نیروهای سردار در گروه - هائی از پیش تعیین شده، شهر آمل را تحت کنترل خود آوردند و با کسازى محلات مختلف را از خود دوران مسلح جمهوری اسلامی آغاز نمودند. رفاقتام شب را جنگیدند و تا ظهر ۶ بهمن بابه محاصره در آوردن مراکز نظامی و انتظامی دشمن، بر تمام شهر تسلط داشتند. کاک اسماعیل و کاک محمد، جنگ خیابانی را با مزدورانسی که رژیم بدون فوت وقت از شهرهای دور و نزدیک بسیج کرده و بسوی آمل روانه ساخته بود (۴۰۰۰ مزدور تا بدندان مسلح) به پیش می‌بردند. اسماعیل و محمد در پیشاپیش دیگر رفاقتام جنگیدند و قیام را رهبری کردند. فدائیکاری و از خود گذشتگی این دو خارج از حد تصور بود. آنها آنچنان جانانه می‌جنگیدند و برای نجات جان رفاقتی که در خطر قرار داشتند، آنچنان بسی محابا در عرصه می‌گشتند و آنچنان به استقبال خطرات می‌شتافتند که بی باکیشان بسوی

بسیاری قابل هضم نبود. بعضی‌ها این را به حساب از خود بی‌خود شدن و سرگشتگی انقلابی می‌گذاشتند، حال آنکه هرگز چنین نبود. کاک اسماعیل و کاک محمد بعنوان دور رهبر توانسای نظامی و دو کمونیست آگاه که ارتشی از بهترین فرزندان انقلابی پرولتاریا را هدایت میکردند بدرستی به ارزش فرد در برابر جان خود، به مثابه حاملین ایده‌های انقلابی طبقه کارگر آگاهی داشتند و طبیعاً به ضرورت حفظ و حراست از چنین نیروی ارزشمندی جهت تعمیق و تداوم انقلاب واقف بودند. اسماعیل و محمد برای حفظ این مظاهر جامعه نوین خود را به آب و آتش می‌زدند و "رقعی چنین میانه میدان" را در پیش می‌گرفتند. و آنگاه که رفیقی بخاک می -

افتاد نیز می‌دانستند چگونه غم از دست دادن ربه خشم و کینه نسبت به دشمن طبقاتی، و این خشم را به انرژی و توان انقلابی بدل سازند. آخر، کاک اسماعیل همان سخنورتوانشای بسود که بارها در کردستان، بغض غم و خشم توده‌های ستم‌دیده را به شور و شوق انقلابی تبدیل کرده بود، شور و شوقی که دهقانان فقیر برای درهم کوبیدن قبیودومناسبات کهن و پیوسیده بدان نیاز داشتند، شور و شوقی که جوانان کرد برای رها کردن انرژی مبارزاتی خویش و پیوستن بصرف پیشمرگان انقلابی محتاجش بودند. اسماعیل صاحب همان کلام آتشینی بود که در مراسم سوگواری کاک و ربامدرسی، در زمستان ۱۳۵۸ آتش خشم مردم سندانج را شعله و رساخته و شور مبارزاتیشان را فزونی بخشیده بود. اینک در روز ششم بهمن ۱۳۶۰، این اسماعیل بود که

آبدیده در کوره مبارزات انقلابی چندساله به این سو و آنسو می‌دید، مردم را برمی‌انگیخت دشمن را بخاک می‌افکند و نیروهای سردار را رهبری می‌کرد. ساعتی از ظهر می‌گذشت که ناگهان صدای شلیک گلوله‌ای برخاست و قامت رسای اسماعیل بخاک افتاد. مزدوری که از فرازیکی از بام‌های اطراف تیر را شلیک کرده بود، فوراً هدف گلوله‌های سرداران قرار گرفت و به هلاکت رسید. در آن لحظات تکان دهنده که رفیقی چندبالای سر رهبر سترگ خویش حلقه زده بودند، کاک اسماعیل آخرین فرمان را صادر کرد. او اسلحه‌اش را در کف یکی از رفاقتان هدیه آرامی گفت: "آدمه دهید"، آنگاه با آرامش لبخندی زد و برای همیشه خاموش شد. فرمان اسماعیل، فرمان ادامه راه

بود. راهی که نه تنها در آمل و نه فقط در سال ۱۳۶۰، بلکه در پیوند تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه نظام ستم و استثمار از آغاز تا به امروز ترسیم گشته است.

حال که فشار ارتجاع صدچندان شده و زمان عقب نشینی از شهر فرارسیده بود، رسالت رهبری نیروهای سردار بردوش کاک محمد قرار داشت. در غروب ۶ بهمن، رفاقت گروه گسره

خود را به باغ نارنجی در انتهای شهر - مشرف به جاده طالقانی - می‌رسانند. کاک محمد به همراه تنی چند از رفاقتام نقاط استقرار نیروهای سرداران و سنگرهای مختلف رفاقت را بازرسی کرده و پس از اطمینان حاصل کردن از عقب نشینی همه، به محل تجمع نیروها آمدند. پاسدا - ران ویسیجی ها رخیل مزدوران حزب الله با خمپاره و نارنجک و مسلسل به باغ هجوم می‌بردند تا به خیال خام خود، مقاومت سرداران را درهم شکنند. کاک محمد و نیروها را بصورت نیم دایره آرایش نظامی داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت. آنگاه بلاپوش سر بازش را از تن کند، گوله پشتیش را از پشت خالی کرد و به کناری نهاد، فشنگ‌ها را در جیب شلوار جای داد و با قاطعیت گفت: "رفقا، دشمن ما را محاصره کرده و راهی جز شکستن حلقه محاصره نداریم. باید هر طور شده خود را به جاده برسانیم، اگر موفق به انجام این کار نشدیم، آنقدر مقاومت می‌کنیم تا کشته شویم." آنگاه خود و دیگر یارانش با حالت نیم خیز بقصد پیشروی بسوی صفوف دشمن آتش گشودند. در همین اثنا، صدای رگبار کالیبر ۵۰ بلند شد. همه خود را بسرعت به زمین پرتاب کردند و پناه گرفتند. در این میان، محمد با پشت به زمین پرتاب شد و اسلحه‌اش بروی پایش غلتید. گلوله‌ها سینه‌اش را شکافته بودند، رفیقی بروی او خم شد و صدایش کرد. کاک محمد سر بر کرداند، لبخندی زد و خواست چیزی بگوید اما نتوانست، سپس همه نیروی خود را جمع کرد، پشت راستش را بالا آورد و گفت: "زنده باد آزادی امرگ بر خمینی!" بار دیگر تلاش کرد پشت چپش را بالا بیاورد اما نتوانست و آرام گرفت. همان آرامشی که چند ساعت پیش از این، بر چهره اسماعیل نیز نقش بسته بود.

چند روز بعد که رفاقتی سردار در نقطه‌ای از جنگل دوباره گرد هم آمده و به سازماندهی دوباره پرداختند، دو گروه از تقسیم بندی نیرو - ها شکل گرفت که یکی نام پرافتخار "کاک اسماعیل" را بر خود حمل می‌کرد، و دیگری عنوان الهامبخش "کاک محمد". این نشانه تداوم راهی بود که این دو فرزند انقلابی پرولتاریا - بعنوان دو رهبر - در مسیرش نقشی پراهمیت و تعیین کننده بازی کردند. این نشانه پیشبر دامر انقلاب پرولتری با در دست گرفتن سلاح مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماژورته دون بود، امری که رهبران، کادرها و افراد انقلابی مورد نیازش را مداوماً از بطن تاریخ بدنیا می‌آورد.



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین کنفرانس بین المللی با شرکت نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست سراسر جهان می باشد.

این سند تاریخی برپایه جمع بندی انقلابی از گذشته جنبش بین المللی کمونیستی و تجزیه و تحلیل علمی از موقعیت کنونی نظام امپریالیستی، خطوط کلی سیاست و برنامه پرولتاریای جهانی را برای پیشبرد امر انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه ارائه می دهد:

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راهکشی کمونیست های انقلابی اصیل در شرایط تشتت و سردرگمی و بحران موجود در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی گشته است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پرچم اتحاد پرولتاریای جهانی در شرایط امرواست.

جهانی برای فتح ، نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هر سه ماه یکبار انتشار می یابد و به بررسی مهمترین وقایع و جنبش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روز جهان می پردازد.

جهانی برای فتح می کوشد اسلحه ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح انعکاسی از اتحاد رشدیابنده نیروهای مارکسیست - لنینیست است.

جهانی برای فتح ، فصلنامه ایست نوین مختص به این ایده "کهن" که: وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگال غاصبان کنونی آن، بدوش پرولتاریای همه کشورها قرار دارد

جهانی برای فتح را بخوانید

رفقا!

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی ، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید ، از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی با مقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید ،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید ، این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی آبدیده گردد!

آدرس پستی ما:

S.U.I.C
BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN

کمکهای مالی خود را برای ما به آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH ,
LONDON , U.K.